



خلاصه

در مورد دختری به نام پریمه سعدی که در اثر فهمیدن واقعیت بزرگ زندگیش که پدر مادرش ازش پنهان کردن بعد فهمیدن اتفاقی واقعیت زندگیش در مسیر مشکلات میفته و سختی های زیادیو تحمل میکنه

مقدمه

در آسمان بی ستاره ام

همیشه ابرهای غم تنیده اند

همیشه کوچه های ذهن من بدوم رهگذر

همیشه قلب ساده ی مرا شکسته اند!

ز کودکی شمردن ستاره ها برای من غریب بوده است

در آسمان بی ستاره ام نشان زماهتاب و روشنی

آسمان بی ستاره من
نبوده است

در اوج فروردین

فصل خانه ی دلم خزان زرد و بی حضور رویش جوانه هاست

ترانه مرثیه است بر لب قناری سکوت من

و خانه دلم تهی ترین خانه هاست.

"پروانه آزادی"

به درختان سر راهم که برف روی شاخه های بی برگشون نشسته بود نگاه کردم و بوی خاک بارون خورده رو با لذت به ریه هام فرستادم سرمو بلند کردم و گذاشتم قطره بارون صورتمو نوازش کنه وگم شدم تو حس حال خوب آسمون و باز تو خیالم تو گذشته گم شدم.

با نگاهی سردو بی روح به دیوار روبه رو خیره شده بودم همه چیز برام تکراری و بیهوده شده بودن هر روز به امید اینکه تمام اتفاقات اخیر خوابی بیش نبوده چشم باز میکنم و هر شب با نامیدی سر بر بالین میذارم اینکه زندگیم بخواد اینطوری ادامه پیدا کنه خیلی سخته هیچوقت فکر نمی کردم به چنین جایی برسم به ته دره نامیدی سقوط کرده بودم و صعود خیلی سخت بود

نمیدونستم چند روز تو این اتاق هستم حتی نمیدونستم خونه کیه نمیدونستم زنده مردم

ضربه ای به در خورد و بعد چند لحظه یه آقای تقریباً خوش قیافه حدود 38 یا 40 ساله واردشد

- سلام خوبی من فرید سلطانی دکتر مغز و اعصاب هست ظاهراً که خیلی خوب بود به نظر می رسید

وقتی دید هیچ عکس العملی نشون نمیدم گفتم

آسمان بی ستاره من

- برات چند دست لباس و بقیه وسایل مورد نیازو گذاشتم تو کمد آماده شو از یکی از دوستانم که روانشناس خوبیه برات وقت گرفتم تقریبا یه هفتست اینطوری نشستی ساکت چهار روزم بیمارستان بی هوش بودی خدا کمک کرد تونستیم نجاتت بدیم رگتو بد جور زده بودی

میخواستم فریاد بزنی بگم غلط کردی منو نجات دادی چرا نذاشتی بمیرم راحت شم میخواستم بگم من به روانشناس نیاز ندارم قلبم درد میکنه ولی نمتونستم حرف بزنی تا میخواستم دهن باز کنم بغض لعنتی راه گلومو سد کرده بود دوس داشتی بگم چرا میخواستی خودمو بکشم ولی دهنم باز نمیشد انگار با قفل بسته بودن وقتی فرید دید هیچ عکس العملی نشون نمیدم

- دستت زخمیه باند پیچی شده هزار کمکت کنم لباسات و بپوش بریم دیر شد عین ربات هر کاری میگفت میکردم نمیدونم چرا بهم کمک میکنه با کمکش رفتیم پایین زیاد حال نداشتم ولی خونه بزرگ و ویلایی بود با سلیقه چیده شده بود معلوم بود یه کد بانویی باسلیقه تو خونش داره ولی کسی دیده نمیشد جز خودشو یه باغبون تو حیاطی که درخت و گل و گیاه گونا گونا زیبایی اون صد برابر کرده بود رد شدیم یه ماشین سیاه بزرگ که فک کنم رنجرور بودسوار شدیم تا بریم مطب دکتر روانشناس در طول راه هیچ کدوم حرفی نزدیم یه آهنگ بی کلام غمگینم باز کرده بود با حال من عجیب میخورد حدود نیم ساعت طول کشید تا رسیدم به یه آپارتمان چند طبقه و کاملا شیشه ای وارد آسانسور شدیم طبقه هشتمو زد رفتیم داخل مطب یه منشی جوان تقریبا خوشگل پشت میز نشسته بود اینطور که معلوم بود آقا فرید رواز قبل میشناخت

منشی: خیلی خوش آمدین آقای دکتر خیلی وقته منتظرتون هستن سفارش کردن به کسی این ساعت وقت ندارم ، بفرمایید داخل بعد از هماهنگی منشی با دکتر رفتیم داخل اتاق یه مرد هم سن آقا فرید پشت میز نشسته بود با ورود ما بلند شد و با آقا فرید دست داد

دکتر: خانوم خوش آمدید

بعد از کمی صحبت باهم رو به فرید گفت

- میشه مارو تنها بزاری

فرید: البته پریمه خانم من تو راهرو هستم منتظر میمونم بیاین

آسمان بی ستاره من

با دست صندلی برام نشون داد و خودشم از پشت میزش امد روبه روی من نشست خودشو معرفی کرد .

- من دکتر علی نظری هستم و مهمون فرید جان مهمون من هست راحت باشین

من فقط با نگاه بی روحم بدون هیچ عکس العملی نگاهش میکردم با مهربونی گفت

- الان این نگاهت جواب خوش امدگویی منه ...

باز هم سکوت

- پریمه خانم تا کی میخوای به این رفتارت ادامه بدی تو هنوز سنت خیلی کمه فرصت زندگی کردن داری من نمیدونم چه اتفاقی افتاده برات ولی همه آدما مشکل دارن ولی باز مجبورن زندگی کنن فکر میکنی با سکوت کردن یا خودکشی کردنت همه چی حل میشه نه بر عکس ازت میخوام حرف بزنی مطمئن باش من و فرید از هیچ گونه کمکی دریغ نمکنیم تو هنوز فرصت داری هر مشکلی باشه میتونی از پیشش بر بیای بر گردی به زندگی

دید که اصلا اهمیت نمیدم به حرفاش راستش فکرم فقط به اون روز پشت اون در بود اصلا نمیدونستم چی میگه

- پریمه خانم برای امروز کافیه فک کنم حوصله نداری منم الکی حرف میزنم تو باید خودت بخوای منم بتونم کمکت کنم

باهم از اتاق خارج شدیم دیدم که آقا فرید نشسته مجله میخونه با دیدنمون بلند شد

فرید: علی جان چی شد تونستی کاری بکنی

علی: نه راستش خودش نمیخواد حرف بزنه نمیخواد به خودش کمک کنه دچار شوک شده باید بهش فرصت بدیم تا کنار بیاد نمیدونم چی دیده چی شنیده که شوک وارد شده بهش فرید جان بزار به خودش بیاد بعد کمکش کن منم پشتتم تنهات نزار

فرید: چشم زحمت کشیدی علی جان ما دیگه بریم هفته دیگه باز میارمش فعلا خدافظ

آسمان بی ستاره من

تا آسانسور بدرقه کرد از مطب که خارج شدیم تا ماشین عین جوجه اردک افتاده بودم دنبالش اون بزرگ و قد بلند و هیكلی منم تا شونش به سختی میرسیدم اندام ظریف و کوچولویی داشتم نسبت به فرید انگار پدر و دختر بودیم سوار ماشین شد از داخل درو برام باز کرد منم نشستم باز تو سکوت حرکت کردیم چند دقیقه بعد فرید گفت

- شما رو نمیدونم من خیلی گشمنه نهار هم نخوردم اگه موافق باشین بریم یه رستوران چیزی بخوریم تا تلف نشدیم هوم نظرت چیه

اهمیت ندادم

- سکوت علامت رضایته دیگه پس پیش به سوی غذا

خودشم به حرفش خندید

رسیدیم به یک رستوران خیلی شیک پیاده شد منتظر موند منم پیاده شم دیدم مظلوم وایساده پیاده شدم وگرنه دلم نمیخواستم برم باهاش غذا بخورم رفتیم داخل یه میز صندلی دو نفره انتخاب کرد نشستیم آمدن سفارش رو بگیرن منو رو داد دستم اصلا نگاه نکردم خودش چندتا غذای مختلف با مخلفاتش سفارش داد

- تا آوردن غذا یه کم حرف بزیم موافقی بین پریمه خانم من نمیدونم شما کی هستی از کجا آمدی یا چه اتفاقی برات افتاده فقط برای حس انسان دوستانه باعث شد کمکتون کنم منت نمیزارم سرتون ولی حق بدین من راجبتون باید یه چیزاییو بدونم تا راحت کمکتون کنم خواهش میکنم برام حرف بزنین معلومه دختر پاک و باحیایی هستی میدونم یه مشکل باعث شده از خونه ات از خانوادت بگذری مطمئن باش هر طور بخوای کمکت میکنم نمیزارم دست هر کس و ناکس بهت بیفته

داشتم به حرفاش فک میکردم بد نمی گفت میتونستم بهش واقعیتو بگم شاید کمک کرد یه خونه کوچیک بگیرم برم سرکار بدهیشو بدم من هنوز 17 سالمه خیلی فرصت دارم میتونم زندگیمو تنهایی بسازم موفق بشم شاید گذاشت تو خونه اش کار کنم درسمم بخونم یه آدم مهمی بشم غذا رو آوردن وقتی دید حرف نمیزنم گفت

- باشه غذا بخوریم خواستی بریم خونه برام حرف بزنی حالا بخاطر من غذا بخور منم بخورم اگه نخوری منم نمیخورم

آسمان بی ستاره من

دیدم راس میگه من نخورم نمیخوره آروم بشقابو برداشتم سوپ کشیدم از گلوم پایین نمیرفت هیچی این چند روزم سرم خوردم فقط اونم شروع کرد به غذا خوردن کم خوردم ولی برای دلخوشی آقا فرید خوردم واقعا مهربون بود نمیدونم چرا کمکم کرد ولی خیلی خوب بود

بعد از غذا رفت مستقیم خونه اش تو خیالم میگفتم برسیم براش میگم همه چیزو اونم حق داره تا نفهمه کیم چیکارم کمکم نکنه تو فکر بودم که رسیدیم با ریموت در رو باز کرد برای کریم آقا باغبون بوق زدو ماشین جلو در ورودی خونه پارک کرد باهم پیاده شدیم

- پریمه خانم برو لباستو عوض کن تا من به چای دم کنم

زودی رفتم به شلوار راحتیه به بلوز بلند آستین دار پوشیدم به شالم سرم کردم دمپایی خونه رو هم پام کردم تو آینه به نگا به خودم کردم چه قد فرق کردم زیر چشم سیاه شده لبام رنگش به سفیدی میزنه رنگم زرد چشمم سرخ و بی حال دلم سوخت برا خودم چند با ربا خودم تکرار کردم من باید قوی باشم پری تو باید قوی باشی باید انتقام بگیری از همه کسانی که تورو به این روز انداختن آره من میتونم من تنهایی زندگیمو میسازم من به آذر و حمید ثابت میکنم کی هستم آره از امروز به نفر دیگه میشم با قدمهایی استوار رفتم پایین

- سلام بلندی دادم که فرید تعجب کرد چشاش شد اندازه توپ

فرید : چی شده انگار غذا رستورانه ... برات ساخته اگه میفهمیدم زودتر میبردمت

آخه اولین بار بود صدامو میشنید تعجب کرده بود بیچاره نمیدونست اگه روزگار نامرد مهر سکوت به لبام نمیست از اولم اینطوری حرف میزد

فرید : خب چای امدست بریم بشینیم تا بگو برام خب

گفتم باشه ولی قول دادی کمکم کنی اگه کمکم نکنی بازم به کاری دست خودم میدم

فرید: قول میدم بهم اعتماد کن من باید بدونم تا راحت کمکت کنم بین منت سرت نمیزارم با جون دل کمکت میکنم منم کسی ندارم این خونه به این بزرگی از صبح تا شب خالیه مطمئن باش دلالت قانع کننده باشه جایی هیشکیو اینجا تنگ نمیکنی منم از تنهایی در میام فک میکنم خدا به خواهر کوچولو بهم داده پس نگران هیچ نباش

آسمان بی ستاره من

خدایا این مرد کیه که جلو من گذاشتی آدمه یا فرشته است خدایا ازت ممنونم کمکم کن تنهام نزار شروع کردم به گفتن چیزایی که حتی فکرشم آزارم میده با بسته و باز کردن چشاش بهم اطمینان داد نترس بگو

شروع کردم همه چی از اونجا شروع شد که من فقط 10 سالم بود همه چی خوب بود تک دختر خانواده تقریباً ثروتمند که رو اسمم قسم میخورد تو فامیل یا تو خونه مامان و بابا هر چی میخواستیم نه نمگفتن هر امکاناتی در اختیار داشتیم هر نوع اسباب بازی همه جور گردش همه جور کلاس نمودنستم روزا چطور میگذرن انقد خوش خرم بودم خنده هیچوقت از رو لبام کنار نمیرفت بابا مدرسه میبرد مامان میآورد معلم خصوصی میآید باهام ریاضی کار میکرد عصرا همیشه بیست میگرفتم جایزه داشتیم میبردن شهر بازی همه چی سوار میشدم یه خانواده سه نفره پر از عشق و حال بابام یه روزم تعطیل بود میرفتیم مسافرت بچه های فامیل سر من دعوا میکردن باهام بازی کنن تا اون زمان خوشبختترین آدم رو زمین بودم تا این که مامان حامله شد تو دوران حاملگی باز باهام خوب بودن دیگه اهمیت نمیدادن دنبال نمیومدن از مدرسه تنها میومدم ولی وقتی دوقلوها به دنیا آمدن اشکان و شایان دیگه انگار من نبودم اصلاً نمیدیدن منو

دیگه دردانه خونه نبودم از قربون صدقه خبری نبود دیگه تا شب قصه نمیگفتن برام جز مدرسه همه چی تعطیل شد گشت و گذار کلاس زبان و کلاس ریاضی کلاس موسیقی دیگه منو کسی تا مدرسه بدرقه نمیکرد تو کیفم تغذیه های مختلف که نصفش میموند خبری نبود من رسماً شدم کلفت خونه یه دختر ده ساله که تا این سن دستش به سیاه سفید نخورده یهو شد خدمتکار خونه مامانم لباسای خودشو لباسای بچه هارو میداد میگفت بشور نزار یه لکه داشته باشه اگه به حرفش گوش نمیدادم موهامو میکشید سرم داد میزد ظرفارو میشستم خونه رو تمیز میکرد از بچه ها مراقبت میکردم ولی باز تو خلوت خدا رو شکر میگفتم که عیب نداره باز خدا هست با کار کردن که کسی نمرده منم بمیرم مادرمه شاید بچه ها خستش کردن هر چی میگفتم با جون و دل قبول میکردم بدون هیچ ناراحتی بلاخره پدر مادرم بودم یه زمانی دوسم داشتن الانم سرگرم بچه ها هستن

ولی باز وقتی رفتار مامان بابارو که با اشکان و شایان بازی میکردن بهم دستور میدادن جلوی من با اونا مهربون بودن حرفی میزدیم یا بغض میکردم با پشت دست میزدن دهنم میگفتن حسودی نوبره والا خواهر حسودیه برادرو بکنه بغض میکردم اشک میریختم خدا رو صدا میزدیم دیگه بغلی نبودم لبام خنده نداشت

آسمان بی ستاره من

وقتی کار خونه با من بود کار بچه ها با من بود برا درسم کم وقت بود مجبور بودم برا این که افت نکنم تا دیر وقت درس میخوندم علاقه زیادی به درس داشتم احساس میکردم یه نون خور اضافم یه سر بار برا یه خانواده چهار نفره که دختر براشون بی ارزشه

وقتی میرفتن مهمونی گردش منو نمبردن کالسکه یکیو مامان میروند یکیشم بابا میرفتن تا دیر وقت انقد تنها میموندم اولاً میترسیدم از تنهایی ولی انقد تنها موندم ترسم ریخت انقد اشک میریختم از ترس جیغ میزدم صدام میگرفت همون گوشه اتاقم خوابم میبرد

وقتی به اینجای سرگذشتم رسیدم رو گوشه مبل مچاله شدم زانو هامو بغل کردم هق هق کردم

فرید : ببخش اذیت کردم یادت آوردم روزای سختتو دستامو گرفت گفت نترس

من اینجام نترس بیا این ابو بخور اگه میتونی ادامه بده اگه نه بزار بمونه برا فردا

- نه میگم یه کم فرصت بده حال خوب بشه وقتی یه کم آرام شدم باز رفتم به گذشته نامردم شش سال گذشت من شونزده ساله شدم دوقلوها شش ساله اونا هم رفتار پدر مادرمو دیده بودن از اونا یاد گرفته بودن بی احترامی به منو مجبورم میکردن باهاش بازی کنم یکیش به شونم سوار میشد یکی از موهام میگشید میگفتن اسبه آذر و حمیدم میخندیدند اذیتم میکردن خستم میکردن از پا میفتادم دوم دبیرستان بودم تجربی برداشته بودم درسام خیلی سخت بود تا نیمه های شب بیدار بودم گاهی سر کتاب خوابم میبرد یا تو مدرسه چرت میزدم معلما اخطار میدادن ولی خدارو شکر نمیزاشتم نمراتم پایین بیاد ولی باز زندگیو تحمل میکردم میگفتم من مشکلاتم تموم میشم دانشگاه میرم راحت میشم چند سالم تحمل کنم ولی خدا نخواست با اونا زندگی کنم این زندگی لعنتی تحمل کنم یه روز تو مدرسه که کلاس آخر دبیرمون نیامده بود اجازه دادن بیاییم خونه کلید که انداختم سرو صدای دعوا و بحث بود نفهمیدن من ادمم خونه میخواستم حضورمو اعلام کنم ولی با شنیدن اسمم کنجاو شدم ببینم چی میگن بابا به مامان میگفت تا وقتی که سیزده سال بچه دار نشدی هی گفتی برادرت سه تا بچه داره وضعشونم زیاد خوب نیست برو بگو پریماهو بدن ما بزرگ کنیم تو ناز و نعمت هیچی براش کم نمیزاریم هر چه قدرهم پول بخوان میدیم فقط پریمو بدن ما بزرگ کنیم خونمون ساکت صدای بچه بیاد با هزار منتو پول و زمین بابا مامانشو راضی کردم حالا که بزرگ شده وقت شوهر کردنشه به لطف قیافه خوشگلشو رفتار متینش از الان صدتا خواستگار داره میدیم میره من نمینونم بیرم به باباش بگم ما دیگه دخترتو نمیخواهیم حالا که زنم بچه دار شده بیا بچتو آذر چی میگن تف نمیکنن تو صورت من

آسمان بی ستاره من

تا اینو شنیدم دنیا رو سرم خراب شد رفتم داخل داد زدم گفت چی گفتی بابا بازم بگو من و خریدین خواهش میکنم بین دروغه بابا به خدا هر کاری بین میکنم ولی بین دروغه من بچتو نیستم از اون ور آذر گفت نه پری تو دختر بردار حمیدی ما بچه نداشتیم مجبور شدیم تورو از خانوادت جدا کنیم اونا هم نیاز به پول داشتن راضی شدن دادو فریاد کردم گریه کردم خودمو زدم کیفم و از زمین بر داشتم زدم بیرون دوتایی از آمدن بیرون با سر و صدای من جلومو گرفتن کجا؟ گفتم تف به رویه همتون زندگیمو خراب کردین از همتون متنفرم از شما دوتا از برادرت و زنش اونا چطور پدر مادری هستن به شما هم آدم میگن هیچ وقت روز خوش نمیبینین ازتون نمیگذرم بابا یعنی عموم میخواست بگیره منو با کیفم زدم به سینشو تعادلش از دس داد زدم بیرون با همون لباس مدرسه حالم اصلا خوب نبود چند بار ماشین میخواست زیرم بگیره شیشه رو میدادن پایین فش میدادن میگفتن خانم کوری از جونت سیر شدی میخواستم بمیرم راحت بشم آواره شده بودم نمیخواستم دختر فراری بشم میخواستم طوری بمیرم هیچ نشونی ازم نمونه دلم نمیدم خودمو خلاص کنم چن بار خواستم خودمو از پل بندازم پایین دلم نیومد میخواستم برم زیر ماشین با خودم میگفتم اون صاحب ماشین چه گناهی کرده من به درک مردم زدم برا کسی مهم نیست اشک میریختم خومو میزدم چطور پدر مادر دلش میادین بچه خودشو بفروشه اگه اضافه بودم چرا به دنیا آوردن رو پل نشسته بودم تو سرمایه پاییزی زانومو بغل کرده بودم اشک میریختم عابران بهم نگا میکردن گاهی میگفتن کمک کنیم گاهی متلک مینداختن یا میگفتن عشقت ازدواج کرده هر کس یه چیزی میگفت نمیدونستن تو دلم چه خبره اگه اونا لیاقت نگهداری فرزندشون نداشتن شما چرا منو از اونا گرفتین چرا تا بچه نداشتین من عزیز کردتون بودم بعد که صاحب بچه شدین منو عین زباله انداختیم اشغالی خدا اینه عدالت عینه عادل بودنت خدا منو میبینی چرا تموم نمکنی منو ببر پیش خودت ازت خواهش میکنم

دو سه روز بود رو پل هوایی بودم باز اونجا سر پناه داشت به پسر نوجوانی بود معلول بود اونجا گیتار میزد پیش اون مینشستم کسی مزاحم نشه گاهی از غذای خودش به منم میداد یا پول میدادم برام کیکو اینا میخرید ولی شبا میرفت تنها میشدم تو اون سرما فقط یه کاپشنو شال کلاه داشتم اونا هم چند روز از سرما نگهم داشتن یه شب که خیلی سرد بود خوابیدم دستام و صورتم پاهام از سرما نتونستم حرکتشون بدم نیمه های شب بود خیلی سردم شد خود به خود خوابم برد اون پسر که اسمش سعید بود صبح میاد میبینه حرکت نمیکنم ملتو خبر میکنه میبرنم بیمارستان وقتی چشمون باز کردم دیدم تو بیمارستانم فک میکردم مردم راحت شدم ولی یه پرستار امد گفتگوچند روزه اینجا

آسمان بی ستاره من

بیهوشی آگه کسی داری شمارش بده زنگ بزنییم ما از رو کتابات مدرسه پیدا کردیم شماره خونتونو گرفتیم ولی یه خانمی گفتم بچه ما نیست اشتباه گرفتین فهمیدم اذر بوده اونم از خدایه من نباشم برم گم شم گفتم نه کسیو ندارم فوت کردن تنهام گفتم همیشه باید یکی باشه ترخیصت کنه رفتم حسابداری مبلغ زیاد بود پیشم نبود یه مدال یه اسم خودم بود از بچه گی گردنم بود به حسابدار کارت ملی دادم گفتم برم این بفروشم بیارم پولو بدم قبول کرد فاکتور نداشتم خیلی پایین فروختم مرخص شدم ولی جایی نداشتم برم همون بیمارستان رو نیمکتا یا تو اورژانس رو صندلیا میخوابیدم فک میکردن همراه بیمار هستم سه روزم به این سختی گذشت ولی تابلو شده بودم دیگه نگهبانا گیر میدادن یا مزاحم میشدن خسته شده بودم تصمیم گرفتم یه تیغ بگیرم خودمو خلاص کنم از این آوارگی چاره جز مرگ نداشتم یا باید الاف کوچه خیابان میشدم یا میمردم راحت میشدم رفتم از داروخونه تیغ گرفتم رفتم سرویس بیمارستان از ترسم درو نبستم تا خواستم تیغ بکشم یهو خانمی درو باز کرد منو تو اون حالت دید با عجله رفت

فهمیدم میخواد خبر بده به حراست زود درو بستم تیغو با ترسو لرز کشیدم مچ دستم خون فواره زد کم کم داشتم از حال میرفتم درو میزدند که باز کنم ولی دیگه هیچ نایی نداشتم از حال رفتم افتادم زمین تا اینکه چشممو باز کردم دیدم خونه شما هستم حالا باید شما بگین من چطور از اینجا سر در آوردم؟

- واقعا زندگی خلی دردناک بود متاسفم یاد آور تلخیای گذشتت شدم ببخش من سر قولم هستم باشه میگم چطور شد اوردمتون اینجا

از زبان فرید

از وقتی چشممو باز کردم مادر بالا سرم نبوده پدرم هم مادر بوده هم پدر هم یه دوس صمیمی من با پدرم خیلی خوب بودم انقد که همه رازهای همو بهم میگفتیم برام دختر انتخاب میکرد من برا اون زن پیدا میکردم به هم دیگه شوخی میکردیم همه دوستان میگفتن خوش به حالت پدرت آدم پایه ای هست گاهی با دوستان مهمون کوچک میگرفتیم هم پای ما مینشست قلیون میکشید به اونا میگفت این پسر برا من نخواد زن بگیر شما یه کاری بکنید از تنهایی پوسیدم اونا هم یکیش میگفت خالم تنهاست یکیش میگفت مادر بزرگم ولی همش شوخی بود هیچ وقت به ازدواج مجدد فکر نکرد میگفت نمیخوام پسر دست نامادری بزرگ بشه باهم کارایه خونه رو انجام میدانم به نوبت آشپزی

آسمان بی ستاره من

میکردیم نبود مادرم حس نکردم انقد خوش خرم بودم همیشه شاد بود از خونه بودن سیر نمیشدم گاهی شبا عین یه مادر و دختر پدر و پسر همو بغل میکردیم میخوابیدیم انقد پدرم خوب بود ولی زیاد خوشی من دوام نیاورد پدرم از غصه نبود مادرم تحمل نیاورد یه شب که خوابید صبح بیدار نشد من تو این دنیا که هیچکس جز اون نداشتم تنهام گذاشت تنها بودم تنهاتر شدم با یه دنیا غصه و خاطرات تنها کس زندگیم بعد مرگش که 25 سالم بود تا الان که 35 سالم هست هیچ کس نبوده بگه چته این همه غم تو چشات برا چیه چرا تنهایی داغون شد کسی نبود دستمو بگیره چرا ازدواج نمیکنی کسی نبود حالمو بپرسه انقد غم غصه بی کسی رو تو دلم ریختم تو سن کمم پیر شدم افسرده شدم تو بیمارستان یا دانشگاه انقد افسرده تنها بودم فک میکردن مغرورم یا از مال و منال زیاده که به کسی افتخار نمیدم ولی همش تو خودم بودم به هیچ واکنش نشون نمیدادم تا این که تو بیمارستان همه در مورد یه دختر خوشگل با سن کم که سه چهار روز تو سرما مونده و هیچی نخورده از سرما بی هوش شده صب اهالی اون اطراف رسوندن بیمارستان همه بیمارستان حرفه تورو میزدن میگفتن بیچاره با اون همه معصومیت و زیبایی معلوم نیست چه بلایی سرش آمده همه دلسوزی میکردن از این اتفاقا تو بیمارستان زیاد میافتاد ولی تو کم سن و سال بودی هم چهرت همه رو در تعجب گذاشته بودانقد گفتن منی که هیچی برام اهمیت نداشت ولی دلم میخواست بینم کیه این دختر که همه در موردش حرف میزنن اون شب شیفت بودم دلم خیلی میخواست بینمت از سر پرستار پرسیدم اونم تعجب کرد برا من چرا جالب شده هیچی منو تکون نمیداد حالا چی شده خودم در عجب بودم هر چه بادا باد دلم میخواد بینم خب با خودم حرف میزدم آدرس اتاقتو گرفتم وقتی در باز کردم واقعا گفته ها حقیقت داشت حتی بیشتر از اون که شنیده بودم یه دختر عین فرشته با لباس سفید بیمارستان انگار یه فرشته خوابیده بود ولی از سرما لباس و لپ صورتش کبود شده بود با خودم گفتم خدایا این چرا باید تو این وضعیت باشه خاک تو سر کسی که این بلارو به سر این فرشته آوردن حالم خیلی بد بود باید یه کاری میکردم باید میفهمیدم کی این کارو باهات کرده کی دلش آمده به این فرشته معصوم آزار برسونه بغض داشت خفم میکرد از سر پرستار پرسیدم کی این خانمو آورده اینجا نشون چیزی ندارین از خانوادش؟ خانم عزیزی گفت نه به خدا هیچ نشون نداریم جز آدرس مدرستش که رو کتابش نوشته اونم باید پی گیر باشیم بینم کدوم مدرسه هست آدرسش دقیق نیست فقط اسم مدرسه هست. از فردای اون روز با علی پیگیر کارات شدم رفتارم دست خودم نبودم میدونستم چرا دلم میخواست کمکت کنم چون خودم بی کس بودم تنها بودم میدونستم چی میکشی با هزار دوندگی پرسو جو از اینترنت آدرس چنتا مدرسه رو به این اسم پیدا کردیم با علی

تقسیم کردیم به چنتاش علی رفت چنتا هم من علی پیدا کرده بود زنگ زد منم زودی خودمو رسوندم مدرسه عکستو و نشون دادیم درست بود پیدا کردیم مدیر مدرسه گفت

- شما از فامیلای خانم سعیدی هستین ایشون یه هفته هست که مدرسه نمیان تلفنم جواب نمیدن اگه بیان دلیل موجه نداشته باشن از مدرسه اخراج میشن حیفه ایشون بهترین دانش آموز مدرسه هستن چرا نمیان دلایلش شما میدونیین

گفتم: میان فعلا بیمارستان هستن تصادف کردن من دکتر فرید سلطانی هستم دنبال آدرس خونه خانم پریمه سعیدی اومدم آدرسو بهمون داد با علی رفتیم خونتون یه خانم با دوتا بچه آمدن دم در بهشون وضعیت تورو گفتم ولی گفت به ما ربط نداره اون دیگه پیش ما زندگی نمیکنه زندگیشم به ما ربط نداره گفت صبر کنین وسایلشم بیارم بدین بهش با یه چمدون برگشت دیگه چیزی نگفت ما هم فکر کردیم شاید فامیلتونه شاید باهم مشکل دارین برا همین گفتیم خودت تصمیم بگیری چیکار کنیم و خودت در مورد همه چی باهامون حرف بزنی وسایلتو بردم خونه خودم یه اتاق برات درست کردم گفتم وقتی به هوش امدی حتما کمکت میکنم بیایی اینجا تا تصمیم بگیری چطور زندگی کنی

ولی یادم رفت به بیمارستان بگم باهات کاری نداشته باشن تا حالت کاملا خوب بشه روزی که من شیفت نبودم تورو مرخص کردن من نبودم فک میکردم رفتی خیلی دنبالت گشتم تا این که یه روز تو بیمارستان قیامت بود میگفتن همون دختره تو سرویس خودکشی کرده درو بسته نمیتونن باز کنن با دستم زدم به سرم. خودمو مقصر میدونستم با عجله رفتم سرویس زنانه حسین و پیمانم هم شیفتام و دوستای صمیمیم با دویدن من اونا هم پشت سرم آمدن ولی تو درو باز نمیکردی از زیر در خون و آب قاطی شده بود همه سرویسو گرفته بود همه جمع شده بودن یه هیاهویی بود بعضیا گریه میکردن بعضیا التماس میکردن یکی درو باز کنه خودمو گم کرده بودم نمیدونستم چیکار کنم اگه بر نمگشتی هیچ وقت خودمو نمبخشیدم هر کاری کردم در باز نشد انقد با پاهام به در زدم ولی فایده نداشت به بچه ها گفتم همه باهم بزنینم یک دو سه گفتیم رفتیم عقب با سرعت زدیم در باز شد خدارو شکر گفتم داشتم التماس میکردم زنده بمونی بغله روشویی از حال رفته بودی خون از دستت با فشار بیرون میزد ابرم باز کرده بودی یه غوغایی بود همه اشک میریختن پیمان خودشو کشید جلو دستشو گذاشت رو گردنت گفت فرید زندست ولی نبضش خیلی ضعیفه هر آن ممکن تموم کنه خون زیادی ازش رفته نه نباید بمیره نباید زود یه دستمو انداختم زیر پاهات یکی هم پشت کمرت در هین دویدن به پرستاران گفتم زود اتاق عملو آماده کنن دکتر متخصص و پیچ کنن چن نفر از دکترا سریع

آسمان بی ستاره من

کار خودشونو شروع کردن چن لحظه با مرگ فاصله داشتی به خون نیاز داشتی همه رو به شخصه در اختیار گرفتم گفتم از هیچی دریغ نکنن من همه چیز بر عهده میگیرم خدارو شکر خیلی سخت بود عملت ولی تونستیم نجاتت بدیم البته رگت از ترسو لرزی که داشتی نتونسته بودی کامل ببری چن روز بی هوش بودی بخاطر آرام بخشا زیاد متوجه اطرافت نبودی روزی که مرخص شدی من کارایه بیمارستانو انجام دادم اوردمت اتاقت تو خونه درست کرده بودم منتظر بودم خودت بهتر بشی توضیح بدی و تصمیم بگیری اینجا زندگی کنی یا هر تصمیمی که به صلاح باشه . علی روانشناس ماهری هست گفت تو روحیت داغونه چن جلسه ببرم پیشش تا دیگر دس به این کار احمگانه نرنی خودگشی کار ادامه ضعیفه تو خیلی فرصت داری حالا میدونم مشکلاتت زیاده ولی دانش آموز زرنگی هستی مدیریت ازت خیلی تعریف میکرد میتونی با کمک من به دانشگاه بری. جلو چشم خانوادتت فامیلات یه شخص مهم بشی

پریمه: ممنون فرید خان بله من بچگی کردم تصمیم گرفتم سرنوشتمو قبول کنم و تنهایی زندگیمو با کمک شما ادامه بدم اون موقع چاره نداشتم تو این جامعه که همه گرگن چطور میتونستم تنهایی از پس این جامعه بر بیام

فرید : آفرین بهترین تصمیمو گرفتی من در خدمتم بانو از فردا میرم دنبال کارای مدرسه

اولین کار اینه که درستو ادامه بدی باید بریم خرید لوازم لازمو خریداری کنی باید با یکی از دوستانم که مادرش مدیر مدرسه تو نزدیکهای خونه هست صحبت کنم تا تورو ثبت نام کنن شرایطتو بفهمن قبول میکنن نگران نباش این کارا با من فقط تو یه کم به خودت بیا خیلی ضعیف شدی خون زیادی ازت رفته باید بتونی درستو خوب بخون

پریمه: آخه من چطور میتونم این همه محبت شما رو جبران کنم

تو نگران جبراننش نباش اولاً تو خواهر کوچیکم هستی نیاز به جبران نیست منم از تنهایی در آوردی دوما وقتی دکتر شدی میتونی همه پولشو بدی تا اون موقع فرصت داری ولی وقتی دکتر شدی تو باید مراقب من باشی تا اون موقع من پیر میشم با این حرفم هر دو خندیدیم

از زبان پریمه

از بودن تو خونه فرید نمیترسیدم امنیت داشت خودشم تمیز بود نگاهش رفتارش تو اتاقم بودم که در زده شد

آسمان بی ستاره من

فرید: پریمه خانم آماده شو بریم خرید من امروز مرخصی گرفتم از صب دنبال کارای انتقال به مدرسه جدید تو انجام میدادم خدارو شکر راحت انتقالی دادن تو مدرسه جدیدت هم زیاد گیر ندادن به خاطر این که معدل عالی بود نگران نباش کاری مدرست تموم شد از فردا میری

لباسامون که آذر شیطان صفت از فرید فرستاده بود تنم کردم رفتم آقا فرید من امادم بریم

فرید: سویچو بر دار برو تو ماشین الان میام

با صدای بلند گفتم چشم تا صدامو بشنوه کفش اسپرتمو که از همون روز تو پام امده بودنو پوشیدم در حین رفتن چند شاخه گل چیدم بو میکردم و بوی خوش گلارو به ربه هام میفرستادم دکمه ریموت ماشین زدم نشستم جلو یه کم دیگه فرید امد

فرید: ببخش دیر کردم وای چه گلایی از کجا چیدی خودت گل بودی اینا لازم نبود یه شاخه بزار رو سینه ماشین تا منم بو کنم تک خوری نداشتیما

یه کم خجالت گکشیدم با دست جایی که گلارو چیده بودم نشون دادم از اونجا چیدم خیلی زیبان میخوام یه گلدون جدا کنم بزارم اتاقم چه قدم زود پسر خاله شدم میگم اتاقم دیدم ناراحت شد با حرفم

فرید: پریمه خانم دیروز قرار گذاشتیم خونه من و تو نداریم حالا ما باهم زندگی میکنیم قرار شد وقتی دکتر شدی همه چیزو جبران کنی دیگه هم جدا نمکنی این مال من اون مال تو خب دیگه ناراحت میشم

سرمو انداختم پایین گفتم باشه ببخشین

- خجالت نداره دیگه هم از من خجالت نگش کاری نکردی که عذر خواهی میکنی سر حال شو که بریم خرید آخه شنیدم خانما عاشق خرید کردن تو چی

آره منم عاشق خرید کردنم تا ده سالگیم هر هفته با پدر مادرم یعنی همون عموو زن عمو میرفتیم خرید. بعد اونا خودشون هر چی دلشون میخواست برا منم میخریدن منو نمیبردن

آسمان بی ستاره من

- عهه باز که غصه خوردی مگه نگفتم گذشتتو فعلا دور بریز به ایندت فک کن صدتا کار داریم میدونی چه قد از درسات عقب افتادی دو هفته هست که به مدرسه نرفتی سال دیگه کنکور داری باید پزشکی قبول بشی وگرنه تنبه میشی

بلند خندید چپ نگاهش کردم خندشو قورت داد

بله چشم امر دیگه ندارین به همین راحتیه شما بگین قبول شو منم قبول بشم

- پس من چی هستم ناسلامتی پزشک این مملکتما خودم کمکت میکنم البته از فردا به چن کلاس باید ثبت نامت کنم یه کم فشرده بشه اذیت نمشی که

وای شما خیلی به من لطف میکنین خجالتم میدین تورو خدا کم محبت کنین من اب شدم از محبت زیادتتون کاری که حتی پدر مادر آدم نمکنی شما دارین میکنین

- پریمه گفتم اینطور حرف نزن گفتم منو تو نداریم داری اذیت میکنی نترس جبران میکنی وقتی سرت خلوت شد غذا درست میکنی یه چایی برا آقا فرید درست میکنی تا خجالتت آب بشه بعد دکتر شدنت همه حقوقتو ازت میگیرم و این که تو پیری منو خونه سالمندان نزاری

-نگین تورو خدا شما که پیر نیستین خیلیم خوبین

- ممنون بانو شما لطف دارین رسیدیم از پاساژ بزرگ همه چی داره هر چی لازم داری میگی خجالت و اینام نداریم خب

اول میریم لوازم مدرسه هر چی نداری بر میداری وسایلات مونده تو خونتون بعد چن دس لباس بیرون و لباس خونه برمیداری کیف و کفش اینا من زیاد سر رشته ندارم هر چی لازم داری بر دار

اول رفتیم دفتر و خودکار یه کم خرت پرت خریدیم بعد رفتیم چن دس لباس خونه که من فقط یه بلوز شلوار بر داشتم که فرید چن دس دیگه با رنگ های مختلف گذاشت رو خریدا چنتا شال و روسری با جنس های خیلی خوب دوتا مقنه برداشتم یه شلوار سیاه برا بیرون که چن رنگ دیگه هم فرید بر داشت برام سه تا مانتو بیرون همراه با دوتا پالتو و کاپشن با رنگ های مختلف البته من فقط نظاره

آسمان بی ستاره من

گر بود همشو فرید میداد دستم تا پرو کنم بعدم بعد چنتا کیف و کفش هم برا مدرسه هم برا بیرون خریدیم با رنگهای مختلف یه جای که مخصوص لباس و وسایل زنانه بود کارتو داد دستم

- اینجا همه خانمن برو هر چی لازم داری بر دار از خجالت سرخ شدم که زود ازم فاصله گرفت رفت دورتر منم رفتم داخل یه کم لوازم آرایش بر داشتم شاید لازم شد زیاد اهلش نبودم فقط تو مهمونیا و اینا گفتم لازم مبشه چن دست لباس زیر. لاک و از این جور چیزا که دخترا دوس دارن یه کم خرید کردم کارتو دادم حساب کرد امدم بیرون دیدم با تلفن حرف میزنه با نزدیک شدنم قطع کرد

بعدش رفتیم طبقه بالا که کلا لباس مردانه بود

- چند دس لباس برا منم بگیریم دیگه وقت نمکنم بیاییم توام کمکم کن همیشه علی کمک میکرد تو انتخاب لباسام

چن دست نشون دادم گفتم اینا خوبن تو تلویزیونم مجریا میپوشن فک کنم بهت بیاد

- باشه تو بازم چن دست انتخاب کن تا من برم پرو کنم

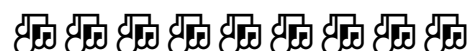
چن دست لباس با مارکهای معروف خرید کردیم بعدم رفتیم طبقه زیر زمین مواد غذای بود کلی برا خونه خرید کردیم همه چی خریدیم حتی پفک و لواشک پاستیل کلی وسایل دیگه که دستامون و چرخ دیگه جا نداشت خریدیم

با کمک هم وسایلو تو ماشین جا دادیم خودمون سوار شدیم شب شده بود گشتمم بود

-بریم غذا بخوریم یا بگیریم ببریم خونه چی میگی من گشتمه تورو نمیدونم

نه بریم خونه یه غذایه فوری درست میکنیم چن روز از بیرون گرفتی بسه میخوام خودم یه چیزی درست کنم

- موافقم منم از غذای بیرون خسته شدم حالا بزار یه آهنگ برات باز کنم سر حال بیایی یه آهنگ جدید دانلود کردم ببین خوشه میاد



آسمان بی ستاره من

باور کن همه جاشده با تو بهشت

یه چیزا رو نمشه نوشت

تویه روزی برسی بهش یه چیزایی مثل همین عشق یه چیزایی مثل همین عشق
روزا همه هوش هواس منی

تو که میدونی واسه منی. تویی تو همه خاطره هام تورو دیگه نمشه نخوام. چون یه جور دیگه
ای برام

گاش که برگرده اونی که عاشقم کرده

اونی که این دلو مییره با حتی یه کلمه

جای تو اینجاست توی یه گوشه از قلبم

منو تو عاشقیم چرا نگم اینو جلو همه گاش که برگرده اونی که عاشقم کرده اونی این دلو
مییره با حتی یه کلمه جایه تو اینجاست یه گوشه از قلبم منو تو عاشقیم چرا نگم این جلو
همه

این حسو به تو داره فقط دل من پیش تو بی ارادست

گم کردم خودمو تو چشات آخه من عاشقتم خیلی سادست

میمیرم همه جوهره برات تورو من نمدم ساده از دست

میخوامت هیجانه دلم واسه دوس داشتنت فوق العادست

گاش که برگرده اونی که عاشقم کرده

اونی که این دله مییره با حتی یه کلمه

جایه تو اینجاست یه گوشه از قلبم (بهنام بانی)

آسمان بی ستاره من

- آهنگ قشنگی بود مرسی حالمو خوب کرد

یه کم دیگه اهنگا رو این ور اونور کرد رسیدیم خونه بازم با کمک همه وسایلارو جدا کردیم مال
آشپزخونه رو گذاشتیم رو اپن وسال من خودشم برد اتاقا

- فرید خان شما وسایلارو جابه جا کن من یه چیزی درست کنم از نایلون وسایل سینه مرغو برداشتم
شستم گذاشتم بپزه

داشتم وسایلارو جابه جا میرم که فرید امد

- بزار کمکت کنم من میدم تو جاسازی کن میوه ها و گوشتارم -بزار من بشورم تو بسته بندی کن
دیگه هیچ کدوم وقت نمکنیم به این کارا برسیم

با کمک هم آشپز خونه و وسایلارو مرتب کردیم

- فرید خان بلدی سالاد درست کنی

- بله اختیار دارین منو پدرم همه کارامونو خودمون انجام میدادیم بده من درست کنم مردم از گشنگی

- سالادو درست کرد منم مرغو سرخ کردم سیب زمینی سرخ کردم با پنیر و قارچ

زود میزو چیدم دوغ و خیار شور گوچه ماست میزم کامل شد دوتایی شروع کردیم عین قحطی زده ها
به خوردن انقد با ولع میخورد کیف میکردم با سلیقه با چاقو میبرید با چنگال بر میداشت

- واقعا خواهر داشتتم یه نعمته از تنهایی درست حسابی غذا هم نیمخوردم مرسی خواهری

- خواهش میشود در برابر زحماتت هیچن باهم میزو جمع کردیم

- تو خسته شدی تا یه چایی آماده کنی من ظرفا میشورم

-نه خسته نیستم تو برو بشین من خودم میشورم چایم درست میکنم

قبول نکرد من چای درست کردم میوه آماده کردم بعدا ببرم گذاشتم رو اپن رفتم جلو تی وی چن
لحظه بعد فرید دسمال به دست که خیزی دستشو پاک میکرد امد نشست با یه کم و فاصله با هم

آسمان بی ستاره من

فیلم نگا کردیم چای خوردیم میوه و تخمه خوردیم بعد هر کسی رفت اتاقش تو راه رفتن که از خواب و خستگی نا نداشتیم گفت

- شبخیر پریمه روز خوبی بود

- شبخیر دستت درد نکه بابت همه چی

رفتم اتاقم لباسارو چیدم تو کمدم فرید گوشیم خریده بود برام رفتم رو تخت دراز کشیدم هندزفریو گذاشتم داخل گوشم یه کم گوش دادم تا خوابم امد گوشی کوک کردم برا شش و نیم بعد خوابیدم صبح انگار اول دبستان بودم با شور و شوق لباس سرمه ای رنگمو پوشیدم وسایلم تو کیفم گذاشتم رفتم پایین دیدم میز صبحانه چیده شده چایی امدست ولی فرید نیست اصلا میل به خوردن نداشتم هم نمیخواستم روز اولی دیر برسم به کلاس ولی من که درست حسابی نمشاسم چطور برم حالا داشتم تو ذهنم خودمو لعنت میفرستم که چرا شب درست حسابی آدرسو ازش نگرفتم خودمو دعوا میکردم که دیدم شیک و پیک و اماده کیف به دست با کت شلوار سیاه اتو خورده که با عطر کاپیتان بلاک دوش گرفته بود داره نزدیکم میشه با خودم گفتم این چرا این همه خوش تیپو خوشگلها چرا تنها مونده مطمئنا به هر کس پیشنهاد بده نه نمیشنوه

- سلام صبح سرکار خانم بخیر چیه خوش تیپ ندیدی تا حالا اینگونه نگاه میکنی

- دیدم ولی شما یه چیز دیگری هستی بیچاره اهالی بیمارستان چطور غش و ضعف نمیرن برات

- اوه اوه بیا هندونه هارو جمع کن کاشتی زیر بغلم

دیر شد آدرسو بده من برم جلسه اول دیر نکنم آبروم بره

- کجا بانو بفرمایید صبحانه بخوریم من خودم میرسونمت بعد میرم بیمارستان

باشه زود دیر شد من که میل ندارم به چای میخورم فقط تو بخور بریم

- شما زحمت میکشی صبحانه بخور کامل با معده خالی چایی نخور من بیمارستان میخورم اینو برا تو آماده کردم بیا این شیر گرم و با نبات جوشندم یه لیوان بخور

وای نه شیر نمخورم نمتونم هیچی بخورم

آسمان بی ستاره من

- پریمه اذیت نکن بخور بریم دیر شد تا نخوری تکون نمخوریم من نون و پنیر میگیرم برات میزارم تو کیفیت چنتا هم کیکو کاکائو میزارم تو وقت استراحت بخور

- انقد لوسم نکن بد عادت میشما فرید خان دیگه نمتونی از پسم بر بیاییا

- عیب نداره جمعه ها تو صبحانه درست میکنی من میخوابم

چشم نهارم میزارم شامم میزارم ولی دیر شد بریم با هم سوار شدیم خیابان زیاد شلوغ نبود زود رسیدیم

- ظهر میام دنبالت هنوز زیاد بلد نیستی وقتی کامل شناختی خودت میری میایی اول برو دفتر تا کلاست بگن خودتو معرفی کن بگو از طرف سلطانی امدی برو خدافظ مراقب خودت باش

- مرسی توام همینطور فعلا بابای تندی رفتن داخل مدرسه تو حیاط کسی نبود فک کنم همه تو کلاسا بودن یه کم دیر کرده بودم با سرعت دادن به قدمهام رفتم دفتر مدیریت در زدم با اجازه دادن وارد شدم یه خانم قد بلند عینکی خوش قیافه پشت میز مدیریت نشسته بود که تو یه تابلو نوشته بود خانم عزیزی بله همین بود مادر دوست فرید

- بفرما دخترم کاری داشتی کلاسا شروع شده باید الان کلاس باشی

- بله خانم من امروز روز اولمه از طرف آقای سلطانی امدم کارایه انتقال انجام دادن آمدم کلاسمو بهم معرفی کنین

- بله در جریان هستم به مدرسه ما خوش امدی آقای سلطانی شرایطتو کم بیش گفتن به مدرسه ما خوش امدی باعث افتخار مدرسه ماست که دانش آموز ممتاز مثل شما داخلش تحصیل کنین بیایین با خودم بریم معلم شیمی الان داخل کلاس هستن با خودم بریم بهتره

- چشم خانم ببخشین باعث زحمت شدم برا منم باعث افتخاره همچین مدرسه درس خوندن

- کلاس دوم تجربی طبقه بالاست خانم علیپور خانم شیمی به نظم خیلی حساسه امروز با من میری کاری نداره ولی سعی کن قبل اون کلاس باشی چون دیر کنی نمیزاره داخل کلاس

- واقعا راس میگفت چون چن دختر پشت در بودن که را نداده بود تو کلاس بچه ها به مدیر سلام دادن خانم عزیزی منو معرفی کرد اونا هم التماس به خانم کردن که به خاطر این که من تازه امدم به

آسمان بی ستاره من

خاطر من این دفعه رو بزاره کلاس قول دادن دیر نکنن در زدیم داخل شدیم یه خانم جوان 28 میخورد سنش باشه خوش تیپو خوشگل با اخمای در هم پشت تخته بود داشت درس میداد

- خانم علیپور ببخشین وسط کلاس امدیم ولی خانم سعیدی تازه به مدرسه ما انتقالی گرفتن تو دفتر بودن یه کم دیر شد تا بیان کلاس دو هفته بیمارستان بودن از درس عقبه هر چی لازمه بگین تا خودش به بچه ها برسونه تا عقب نمونه

- چشم خانم مدیر من تلاشمو میکنم باز باید خودشم تلاش کنه ..

- نه دختر خوب و درس خونی هست من دیگه میرم دفتر به بقیه معلما هم باید بگم شرایطشو در ضمن به یوم قدم پریمه خانم این دخترا هم به پشت سرش اشاره کرد ببخشین قول دادن تکرار نشه

- اینم چشم امروزو بخشیدم بفرمایید بشینید

- با رفتن خانم عزیزی اون سه دختر پشت در بودن بهم جا دادن تقریبا وسطای کلاس نشستم

درس شیمی تموم شد با خارج شدن بچه ها خانم علیپور گفت تو بمون

- ببین عزیزم یه کم از درسا عقبی یا باید معلم خصوصی بگیری یا اگه دور برتون کسی هست باهانش باید کار کنی چون فرمولا وقت زیادی میبرن من نمتونم جبران کنم اگه لازم شد من معلم خصوصی معرفی میکنم برات

- میخواستم بگم شماره معلم خصوصی بده که بیهو یاد فرید افتادم گفتم

- نه خانم داداشم دکتره همه اینارو بلده کمکم میکنه به شما برسم قول میدهم عقب نمونم

- خيله خوب این که عالیه پس خیالم راحت شد

با دست به شونم زد و از کلاس بیرون رفت با رفتنش چنتا از دخترا ریختن سرم اون سه تای که ناجی شدم و چنتا دیگه از دخترا پشت سر هم سوال پیچم کردن خودمو معرفی کردم

- پریمه هستم پری میتونین بگین

اونا هم اینطور خودشونو معرفی کردن

آسمان بی ستاره من

- من باران هستم میتونین رو دوستی با من حساب باز کنی دختر خوبی هستم

- واقعا هم دختر خوبی بود دختری با قدی بلند تقریبا هم قد من بود نه زیاد لاغر ولی با چشمایه سیاه بزرگ بینی کوچیک لبای کوچیک یه کم گوشتی با موهای سیاه. صورت یه کم تپل و سفید

- من نگین هستم از اشنایی با پری خانم خوشحالم

- اینم یه دختر شوخ و متوسطی بود با چشم قهوه ای رنگ یه کم لاغر و با پوستی گندمی خوب بود ولی باران از همشون خوشگل بود بعد یکی دیگه از اون سه تا خودشو هدیه معرفی کرد اونم قیافه معمولی داشت چنتا دختر دیگه هم بود که یه اکیب چهار نفره بودن با هم هر جا که میخوام میرفتن یه کمم شر و شور بود

باران:پریمه از این چهار تا یه کم دوری کن اینا اهل دوستی نیستن

اونا هم بهمون رسیدن باهام دس دادن و اعلام خوشبختی کردن به ترتیب سارا مینا شبنم آرزو

شینم:این موقع سال سه ماه از مدرسه گذشته چطور تورو قبول کردن حتما پارتی داشتی هان

نه دیگه محلمون عوض از مدرسه قبلیم خیلی فاصله داشتم مجبور شدم وگرنه مدرسه قبلیمم عالی بود از اونجا نامه آوردم و نسبت به نمراتم راحت قبول کردن

آرزو: پس به ایدا بگیم رقیب آمده برات دیگه نمتونی شاگرد اول بشی

هر کدوم یه چیزی میگفتن یه چیزی میپرسیدن ولی انصافا باران و نگین و هدیه معلوم بودن میتونن دوس خوبی باشن کلاس بعدی شروع شد روز خسته کنندای بود از بس حرف زدم گلوم خشک شده بود تو زنگ استراحتم از تغذیه هایی که فرید گذاشته بود با بچه ها خوردیم انقد زیاد گذاشته بود که چهار نفرمونم رسید

هدیه : خوش به حالت مامانت صب بلند شده اینارو گذاشته مامان من بیدار نمشه ببینه من رفتم یا نه

- مامانم نذاشته که داداشم گذاشته من مادر پدر ندارم

آسمان بی ستاره من

همشون تعجب کردن گفتم چه خب داداشم دکتره میره بیمارستان با هم میاییم تا من آماده میشم اون برام اینارو میزاره آخه میدونه تنبلم آماده نباشه گشنه میمونم با این حرفم همشون خندیدن خوشحال بودم سه تا دوست خوب پیدا کرده بودم غربیی نمکردم اونم مدرسه هم دوس داشتم ولی اون موقع افسرده بود زیاد باهاشون هم قدم نیمشدم

با هر خوشی و بدی کلاس تموم شد رفتیم حیاط یه نگا به بیرون انداختم فرید رو ندیدم بر گشتم داخل حیاط گفتم یه کم دیگه یه نگا نداز بیرون شلوغ بود خجالت کشیدم وایسم یهو شبنم امد داخل حیاط به دوستاشو و باران اینا

شبنم : بچه ها بیاین بیرون ببینیم یه پسر خوشگل با ماشین شاسی بلند آخرین مدل اس ماشینم نمیدونم دم دره نمیدونم جی اف کدوم خوش شانسه ولی مال هر کسه تحقیق کنه میخوره زنو بچه داشته باشه

شبنم دستای دوستاشو گرفت رفتن دم در تا خودی نشون بدن

نگین : بچه ها بیاین ببینم کی دله شبنمو برده فک کنم محلش نداده داره میسوزه

باهم از در خارج شدیم رو به رو فرید وایساده بود با اون تیپش به ماشین تکیه داده بود سرش تو گوشه بود همه دخترا نگا میکردن نمیدونن من با این آقا خوشتیپه یه خونه زندگی میکنی نمیدونن داداشمه از دخترا خدحافظی کردم

- بچه ها داداشم امد من برم

نگین: کدومه داداشت

- اوناهاش روبه رو وایساده به ماشین تکیه داده همه یک صدا گفتن نهههههه

با بچه ها که همشون چهارتا چشمم قرض گرفته بودن به فرید نگا میکردن خدحافظی کردم رفتم با دیدنم

- سلام خسته نباشی بانو چطور بود روز اول میبینم که دور برت شلوغ

- سوار شو بگم الان تموم میشی هر دو سوار شدیم با خنده شیرین که رو لباس بود

آسمان بی ستاره من

- بفرمایید چه قد زود این همه دوست پیدا کردی چطور بود راضی هستی از مدرسه یا نه

- ما اینیم دیگر انقد خوب و مهربونو خوشگل هستیم که همه در جا عاشق میشن از مدیر گرفته تا نگهبان با این حرفم خندیم

- پری اعتماد به نفست خیلی بالاست الان سقف ماشین پاره میشه یه کم مواظب باش

- هر دو خندیدیم رفتیم خونه

- تو برو خونه من میرم بیمارستان تا شب میام مراقب خودت باش

- فرید خان اگه زحمت نیست یه کم زود بیایید من از درسام خیلی عقبم خانم گفت باید کار کنی یا معلم خصوصی بگیری

- نگران نباش خودمو همشو کمک میکنم فردا هم برای زبان یک معلم میگیرم بقیشو خودم واردم

- مرسی برو دیرت شد فعلا بای

از ماشین پیاده شدم کلیدی که خودش داده بود انداختم تو در وقتی وارد شدم گاز داد و دور شد رفتم داخل لباسم عوض کردم یه چیزی خوردم افتاد رو کتابا ولی قبلیارو بلد بود بعد دیگه هر کار کردم چیزی یاد نگرفتم گفتم بیخیال برم برم خونه رو تمیز کنم واسه شام یه فکری کنم فرید میاد کمکم میکنه دس به کار شدم اتاق رو مرتب کردم گرد گیری کردم پذیرایی آشپزخونه همه جارو برق انداختم یه سه ساعت طول کشید تا کارام تموم شد بعد رفتم یه چیزی برا شام درست کنم گفتم چی درست کنم زرشک پلو بهتره کارش کمتره مرغ از فریزر در اوردم گذاشته رو گاز برنجم خیس کردم غذام آماده شد کتریم رو هم روشن کردم تا فرید آمد زود بخوریم بریم سر یادگیری درسا زیر گازو کم کردم رفتم اتاقم یه دوش بگیرم عرق کرده بودم بعد از یه دوش جانانه موهامو همیطور خیس تو حوله چپوندم لباس پوشیدن رفتم پایین همه کتابام بردم رو مبل نشستم از گوشیمم یه آهنگ باز کردم ساعت هفت بود چرا نمیاد اح خسته شدم از بس منتظر موندم تو دهنم دعوا بود که در باز شد بلند سلام داد منم بلند شدن سلام خسته نباشی

- شما خسته نباشی چه خبره خونه رو تمیز کردی مگه نگفتم باید به درسات برسی این کارا کار تو نیست هفته ای یه بار منیره خانم میاد تمیز میکنه

آسمان بی ستاره من

- بیکار بودم حوصلم سر رفته بود از درسام چیزی نفمیدم جالا این هفته میگیرم نمیاد غذا امداست تا میزو بچینم دستاتو بشور بیا

- به به پس خانم کلی زحمت گشیدن باشه الان میام

- میزو چیدم همه چی گذاشتم سالاد از قبل درست کرده بودم گذاشتم رو میز برنجو با زعفران و پیاز زرشک تزیین کردم گذاشتم رو میز داشتم مرغو میگشیدم که امد

- بیا زیاد زحمت نگش همینا کافین

- برا خودش و من برنج گشید هر تو تو سکوت غذا خوردیم با ولع میخورد معلوم بود خیلی خوشش امده بعد از غذا با کمک هم میزو جمع کردیم فرید ظرفا شست منم چایی آماده کردم بردم پذیرایی

-زود کتابارو بیار هر کدوم واجبه اول بیار

-تا ساعت یازده یکسره تمرین کردیم خیلی خوب یاد میدان از معلما بهتر و واردتر با حوصله یاد میداد نفمیدم ساعت کی گذشت ولی کلی به جز دوتا همشو رسوند تا اونجایی که خوندن

- خب خسته شدیم بقیه بمونه برا فردا من فردا شیفت شبم حالا برو بخواب که فردا خواب نمونی

رفتم اتاقم رو تخت دراز گشیدم به سه نرسیده خوابم برد بازم فرید منو رسوند مدرسه همون برنامه به زور صبحونه خوردن و تا مدرسه بردن تکرار شد تو مدرسه دخترا گیر داده بودن میگرن شماره داداشتو بده و از این جور چیزا معلما ازم راضی بودن که خودمو رسوندم به بچه هاو عقب نیفتادم روحیم خوب شده بود دوستانم خوب بودن فرید خوب بود همه باعث شده بود تا تلخی گذشتمو یه کم فراموش کنم بازم فرید میامد دنبالم میرسند هر کاری میکردم که خودم میرم دیگه میشناسم ولی راضی نمیشد میکنم شبا شیفتی روزا باید بخوابی قبول نیمکرد انقد سرمو شلوغ کرده بود وقت سر خاروندن نداشتم از یه طرف کلاس زبان ثبت نامم کرده بود از یه طرف پیانو از یه طرف کلاسهای کنکور نمیدونستم روزا کی میاد کی شب میشه وقت حموم رفتنم به زور پیدا میکردم .تو مدرسه اکیپ شبنم بهم گیر داده بودن که دروغ میگی داداشته انگار پدر سارا فریدون شناخته بود آخه پدرش تو بیمارستان فرید اینا کار میکرده بچه ها فهمیده بودن نام خانوادگی منو فرید فرق میکنه شبنم سارا میگفتن دروغ میگی دوس پسرته یا شوهرته

آسمان بی ستاره من

شب‌نم: بچه‌ها همه جمع بشن یه خبر توپ براتون دارم این خانم پریمه سعیدی که اون آقا خوشگله میاد دنبالش هر روز فهمیدیم دروغ گفته برادرشه دوس پسرشه میبینی چه زرنکه یه پسر که دو برابر خودش سن داره رو تور کرده به مظلوم بازیش نگا نکنین همه تعجب کردن و هویی کشیدن

-تا این حرفو زد چنان عصبی شدم قاطی کردم حمله کردم بهش موهاشو کشیدم دادش رفت هوا دوستاش رسیدن هر کدوم از یه جایی می‌گشیدن منو ولی اصلا موهاشو ول نمی‌کردم دوستای منم باران اینا از من بودن آخه به باران گفته بودم فرید برادر ناتنیمه اون با من بود

تو اون درگیری و های و هوی ناظم با صدای بلند گفت

- چه خبرتونه

ناظم: سعیدی ول کن موهاشو ول کن چه خبرته وحشی شدی همه کسایی که دخالت داشتن بیان دفتر اینجا مدرسه‌ست نه دیونه خونه زود دفتر بیاین

مینا: خوب شد دختره وحشی هر جایی حالا که همه رو اخراج کردن حالت جا میاد

شب‌نم: این که عادت کرده به اخراج شدن پس برا چی از اون مدرسه قبلی وسط سال یهو امد اینجا معلوم نیست چه غلطی کرده که از اونجا اخراج شده

باران: خفه شو شب‌نم من خودم میدونم فرید کی هستو با پری چه نسبتی داره حتی خانم مدیرم میدونه الکی خودتو خراب کردی کسی که اخراج میشه تویی نه پری

ارزو: باران خانم زود رفتی پی غریبه و از اون دختره هواداری میکنی داریم برات صبر کن

نگین: گمشو هیچ غلطی نمیتونی بکنی

ناظم: مگه نگفتم بیاین دفتر کر شدین همتونو باید اخراج کرد دخترای خود سر

رفتیم دفتر همگی سرمونو انداختیم پایین

خانم مدیر: از شما بعیده بچه دبستان نیستین همتون یه خانم بزرگ هستین من چی بگم به شما سعیدی از تو انتظار نداشتم آقای سلطانی خیلی تعریف میکرد ازتون میگن شروع کننده دعوا تو بودی

-خانم به خدا شبنم اکبری داشت تهمت میزد داشت پیش همه ابرومو میبرد بگم چیا گفته خودتون حق به من میدین

شبنم :خانم من فقط دروغشو در اوردم ناراحت شده خب از اول راستشو بگه تا ماهم تهمت نزنیم

خانم مدیر :به هیچ کس جز مدرسه و نگهبان ربط نداره کی هست کی نیست کسی که میاد دنبالتون در ضمن سعیدی تو باید به ناظم میگفتی نه سر خود دعوا و گیس کشی را بندازی فردا همتون با سرپرستتون میاین وگرنه نزار مدرسه باید خودشون بیان پیش اونا قول بدین ضمانت بدین که دیگه تکرار نشه وگرنه نیاین مدرسه الانم همتون برین بیرون

- همه یه چیزی میگفتن گریه و التماس یکی میگفت

بابام مسافرتی یکی میگفت مریضه منم ناراحت بودم که دعوا رو من شروع کردم حالا چیکار کنم تو این وضعیت کاری فرید چه جوری بگم بیاد در مورد چی فکر میکنه مگه شاید تو خونه خودمون چه رفتاری کردم که آذر و حمید راضی شدن از خونشون برم بیرون

تو فکر بودم که ناظم گفت

- برین وسایلاتونو بردارین فردا هم بدون سر پرست نیاین همه با ناراحتی سربه زیر رفتیم کلاس زنگ اخر بود فقط یه زنگو باید غایب میشدیم رفتیم حیاط همشون به من چپ چپ نگا میکردن

باران:پری چیکار کنیم این زنگو آخه ساعت یک میان دنبالمون

- بیا پیاده بریم یا آژانس بگیریم دیگه خودم بلد بودم چهارتایی راه افتادیم اون چهارتا هم داشتن تهدید میکردن دنبال ما میومدن داشتن نقشه میکشیدن حتما چه جوری تلافی کنن رفتیم خیابان اصلی آژانس گرفتیم در بست اول مسیر آرزو پیاده شد بعد من آخرین مسیر باران و نگین بودن پولشم باران گفت من میدم

رفتم خونه حوصله نداشتم با همون لباس مدرسه رفتم رو تخت دوستای شبنم به سر و کولم زده بودن سرم داشت میترکید یه قرص سر درد خوردم نمیدونم کی خوابم برد تو عالم خواب و بیداری بودم که در با شدت زیادی باز شد فرید : تو اینجایی راحت خوابیدی منم جلو مدرسه یه ساعت منتظرم از

آسمان بی ستاره من

ترس این که بلایی سرت بیاد داشتم دیونه میشدم توام خوابیدی واقعا که بعد یه ساعت منتظر موندن رفتم داخل مدرسه مدیریت گفته دو سه ساعت رفتی دعوا کردی پریمه تو و دعوا چی باعث شده

- فرید ببخش به خدا سرم انقد درد میکرد یادم رفت بهت خبر بدم قرص خوردم خوابم گرفت ببین من اهل دعوا نیستم اون دختره داشت ابرومو میبرد میگفت تو داداشم نیستی هر چی از دهنش در آمد بهم گفت میگه هر جایی انتظار داری ساکت میشدم هر چی لایق خودشه بهم بگه اینارو با گریه میگفتم با دیدن اشکم یه کم از عصبانیتش کمتر شد باز مهربون شد

-حالا برا چی گریه میکنی برا همه چی من خودم فردا میرم تکلیفتو مشخص میکنم به کسی ربط نداره منو تو چه نسبتی داریم اون دخترم باید ساکتش کنم انگار دور بر داشته بیا بریم ببینم چرا سرت در میکنه بیا فشارتو بگیرمبگیرم

از زبان فرید

وقتی یه ساعت منتظر موندم بعد فهمیدم دعوا کرده خیلی عصبی شدم از دستش از پیش بینی خودم که اون دختر آروم سر به زیره حالا باید جلو چند نفر کوچیک بشم تا دوباره برگرده واقعا چرا من این مسئولیت به این بزرگیو قبول کردم. حتی رفتم با عموش همون باباش حرف زدم راضیش کردم سرپرستیشو بده به من تا به مدرسه ثبت نامش کنم اینو بهش خبر ندادم که ناراحت نشه ولی کلی پول بابت سرپرستیش به باباش دادم اگه بفهمه داغون میشه. وقتی دیدم همه رفتن مدرسه آروم شد نگران شدم چرا نمیاد همیشه جلو مدرسه منتظرم میشد اگه کلاس اضافه داشت از مدرسه بهم زنگ میزد یهو نگران شدم رفتم داخل مدرسه نگهبانی خبر نداشت رفتم مدیریت با خانم عزیزی سلام و علیک کردیم جریانو گفت ولی پریمه و مقصر دعوا میدونست حتی دوربین حیاط نشون داد که یهو به دختره حمله کرد با اعصاب قاطی به سمت خونه ماشینو روندم انقد با سرعت میرفتم که هر آن ممکن بود تصادف کنم دختره دیونه انگار گربه است چنگ میندازه یه زنگم نمیزنه تا من یه ساعت علاف نشم رسیدم خونه هر چه قدر صداش کردم جواب نداد هم نگران شدم هم عصبی بودم رفتم بالا با حرص درو باز کردم که از خواب پرید انگار ترسید چشاش سرخ شده بود انگار حالش خوب نبود وقتی گفت که اون دختره چی گفته یه کم آروم شدم گربه من تنها مقصر نیست وقتی اشکاشو دیدم دیونه شدم قلبم درد گرفت به معصومیت نگاش چرا آخه انقد اذیت میشه اون از گذشتش این از اینجا باید کاری کنم که اذیت نشه .

آسمان بی ستاره من

وقتی گفت سرش درد میکنه یادش رفته زنگ بزنه واقعا درکش کردم اعصابش خورد شده بود باید آرام میشد

- بیا بریم یه چیزی بخور فشارتو بگیرم ببینم چی شده. سر به زیر با اون لباس مدرسه داشت دنبالم میامد. - کجا با این لباسا برو عوض کن بعد. رفت پی کمد منم رفتم پایین یه جوشنده براش درست کردم گلگاوزبون که آرام کنه اعصابشو به یه رستوران نزدیک زنگ زدم غذا بیارن

- سلام فرید چیکار میکنی ببخش امروز علافت کردم واقعا دست خودم نبود رفتارم

- باشه دیگه تکرار نکن چاله میدون نیست که دعوا میکنی تو به مدیر خبر میدادی کار خوبی نکردی

- دست خودم نبود خیلی بهم بر خورد. حالا چی درست کردی دارم از گشنگی میمیرم

- زنگ زدم از بیرون بیارن بیا جوشنده درست کردم بخور تا آرام بشی دستتو بیار فشارتو بگیرم

فشارش یه کم پایین بود به جوشنده یکم عسل ریختم قاطی کردم دادم دستش

- میسی فریدی قربون دستت

- حالا لوس نشو خر شدم بگو چه کارت افتاده که داری لوس میشی

- ای قربون آدم چیز فهم هیچی کار زیادی نیست فقط فردا بیا مدرسه گفتن باید سرپرستتون بیاد منم که جز تو کسیو ندارم

- باشه حالا بغض نکن باهم میریم نگران نباش توام نمیگفتی میخواستم پیام ببین به کسی چه ربطی داره ما باهم چه نسبتی داریم به اونا هم توضیح دادم اصل کاری مدرسه هست که راضیه دخترا بیخود میکنن. حالا تا آمدن غذا یه دوش بگیر حالت جا بیا برا همه چی اشک میریزی زود باش

- چشم من رفتم بالا

- باشه زود بیا غذا الان میاد. با رفتنش میزو چیدم تا بیاد زود غذا بخوریم بعد بریم گردش از وقتی آمده جایی نبردمش. اف اف و زدن رفتم دم در غذا رو آورده بودن حساب کردم دو تا کوبیده و سوپ سفارش داده بودم مخلفاتم تو خونه بود منتظر موندم تا بیاد نمیدونم دوشش انقد طول میگشه

آسمان بی ستاره من

حموم کامل بره چی میشه دیدم با ناز مخصوص خودش داره میاد یه پیرهن که بلندیش تا بالای زانو بود یه شلوار راحتی موهای بلند طلایی رنگشم خیس خیس بود حوله رو انداخته بود رو موهاش

- سلام فرید چکار کردی بوی غذا مستم کرده وای خیلی گشمنه کو غذایه من

- تا خواست بکشه تو بشقاب گفتم

- صبر کن صبر کن با موهای خیس غذا خوردن تعطیل باید اول موهاشو خشک کنی سرما میخوری صبر کن الان میام رفتم اتاقش سشوار و چندتا موبند کوچیک بر داشتم رفتم پایین پری بیا اینجا

- هوم فرید بزار بخورم گشمنه نترس سرد نیست که هوای خونه

- با دهن پر حرف نزن بیا پنج دقیقه طول میگشه

- موهاشو سشوار کشیدم شونه زدم با سلیقه بافتم از اینترنت یاد گرفته بودم بافتنو از دو طرف جدا کردم بافتم هر کدومو انداخت یه شونش عین بچه های شیطان شده بود به آینه نگا کرد

- وای فرید جونم چه خوشگل شده از کجا بلدی اینطور بافتنو من خودم بلد نیستم

- نا خدا آگاه از خوشحالی از پشت بغلم کرد انقد شوکه شدم اصلا دست خودم نبود چکار میکنم از بازوش گرفتم یه دستمو به زیر پاهاش یه دستم به کمرش انداختم بردم آشپزخونه

- وای فرید دیونه الان میفتم بزارم زمین دستتوگاز میگیرما بزارم زمین

- بیا گذاشتم حالا بیا غذامونو بخوریم ببین سرد شده بزارم مایکرفر

- نه خوبه درش باز نبود که سرد بشه

- هر دو با اشتها خوردیم واقعا در کنار پریمه همه چی عالی بود زندگی مزه میداد دختر کوچولوم دیگه شیطان شده بود دیگه ازم خجالت نیمگشید شوخی میکرد باهام هر چی لازم داشت میگفت نه به روزای اول نه به حالا

- فرید جونم این چیه ریختی رو پیرنت

- کو مگه چی ریختم سرمو انداختم پایین نگا کنم

آسمان بی ستاره من

با دست زد به دماغم خودشم خندید چال گونشو به نمایش گذاشت. حالا داری با بزرگتر شوخی میکنی امروز میخواستم ببرمت دربند ولی دختر خوبی نبودى ديگه نميريم

- وای فرید من چیز خوردم شوخی کردم شیطون غولم زد بیا الان بوسش میکنم عوضش در بیاد

- از نوک بینیم که با دست زده بود یه بوس ریزی زد این دفعه دیگه واقعا هنگ کردم. هول شدم باشه باشه یه ساعت بخوابم بریم خستم توام بیا آماده شو

- تو بخوابم من اینارو جمع کنم بعد

- از خوشحالی داشت آهنگ میخوند رفتم اتاقم خدایا من با زندگیم چیکار کردم من بهش وابسته شدم به بودنش به خنده هاش شوخی هاش خدایا اگه ازدواج کرد از پیشم رفت من چه غلطی بکنم یا باباش امد دنبالش راضی شد بره من که دو سه ساعت میره مدرسه تنها تو خونه نمیتونم تحمل کنم خونه بدونن پریمه حالا نباشه چیکار میخوام بکنم گاش از اول قبول نمیکردم بیاد اینجا فرید خجالت بگشه اگه به موقع زن گرفته بودی الان دخترت یه کم کوچیکتر از پریمه بود حالا داری به نبود اون فک میکنی خودتو میبازی مرد گنده خجالت بگش اینم از دکتر مملکت دیونه شد رفت با این فکرا و در گیریای ذهنی به خواب رفتم

از زبان پریمه

ظرفارو شستم رفتم بالا تو اتاقم میخواستم به خودم برسم این اولین گردش با فرید بود به خرید و دور دور اینا رفتیما ولی به پارک و دربندو بام نرفتم خوشحال بودم با خودم آهنگ میخوندم میخواستم یه تیپ خوشمیل بزنم روحیمم باز بشه به همت فرید کمدم پر لباس بود از هر رنگ و مدلی یه کاپشن سفید کوتاه بالای زانو با یه شلوار تنگ آبی اسمانی لی با شال هم رنگش بافتنی انتخاب کردم گذاشتم رو تخت با یه نیم پوتین ساده پاشنه مخفی میخواستم بلندتر باشم پیش فرید کم نیارم آخه فرید خیلی بلند بود من که تو مدرسه تقریبا از همه بلندتر بودم پیش فرید دیده نمشدم. یه کم آرایش کردم اهلش نبودم ولی خب گفتم دیگه آدم گذشته نباشم کلا فرق کنم صورتم به کرم و پنکیک احتیاج نداشت پس چشممو آرایش کردم یه خط چشم نازک با ریمل زدم یه رژ گونه کم رنگ کالباسی زدم با یه رژ صورتی کم رنگ قیافم خیلی فرق کرده بود موهامو پشت سرم محکم بستم که چشممو کشیده میکرد لباسمو پوشیدم عطر لالیکمو رو خودم خالی کردم. برم فرید و بیدار کنم در زدم رفتم

آسمان بی ستاره من

اتاقش خواب بود چه نازم خوابیده بود دوتا دستاشو گذاشته بود زیر سرش پاهاشم به شکمش جمع کرده بود موهاشم رو پیشونیش ریخته بود میخواستم اذیتش کنم دلم نمید ولی خب حال میداد از موهام گرفتم به دماغش میزدم به صورتش میزدم ولی فقط صورتشو میخاروند دوباره میخوابید انقد تکرار کردم که یهو چشاشو باز کرد خنده شیطانی زدم میخواستم فرار کنم که موهامو گرفت

- الان همشونو قیچی میکنم بینم خوست میاد یا نه

- خندیدم بار اولش بود منو تو تیپ خوشمل میدید همیشه سیاه میپوشیدم با اون ارایشو این لباس موهام تو دستش بود که بهم خیره شد هنگ کرد موهامو رها کرد رنگش پرید

- بانو چه کردن یه دربند میریما این همه به خودت رسیدی عروسی نمیریم که پس یه کم صب کن منم آماده بشم بیام

میخواستم برم که یهو صدام زد

- پری اون چیه ریخته رو صورتت بیا یهو رژ لبمو تمیز کرد

- دخترم اینا برات زوده قربونت برم برو تو ماشین الان میام

با خودم حرف میزدم اح کلی زحمتک کشیدم انگار من بچه ام عهه نمیشه یه رژم بزنم دوستای من به مدرسه آرایش میکنن این یه رژ ساده رو تمیز میکنه میخواستم گریه کنم

- رفتم داخل حیاط سوار ماشین شدم بعد از چن دقیقه آقا با یه تیپ بی نقص وارد حیاط شد یه دستشم کتشو گرفته بود واقعا تو تیپ و قیافه قد و اندام بی نقص بود آخه تو خونه یه اتاق مخصوص ورزش و لوازم ورزشی بود اونجا اندامشو درست میکرد گاهی منم وقت داشتم میرفتم ورزش میکردم تو همین فکرا بودم که فرید دره ماشینو باز کرد

- باز که مغز فندقت درگیره چیزی شده تو فکری کم از اون فندق کار بگش

-عهه فرید کجایه مغز من فندقه ناسلامتی ممتاز مدرسه هستما یه کم ناراحت شدم

- وای کوچولو جسارت بنده رو ببخشید شوخی بود بر منکرش لعنت

آسمان بی ستاره من

با همین شوخی‌هایی که به هم می‌کردیم راه افتادیم قرارمون تو دربند بود فرید گفته بود دوستاشم میان خیلی خوشحال بودم از تنهایی در میامدم چن نفر و میدیدم فرید چه قد مونده خسته شدم کی میرسیم

فرید: ده دقیقه صب کن میرسیم میدونستم انقد خوشحال میشی هر روز به جایی میردمت

-آخه تا حالا نرفتم تو بچه گی رفتم اونم یادم نمیاد زیاد رسیدیم ماشینو پارک کردیم با هم هم قدم شدیم با ابن کفشا بازم خیلی ازم بلندتر بود به کم جلوتر چن نفر وایساده بودن

- پری اوناهاش علی اینا اونجان

به اشاره دستش نگاه کردم چهار تا پسر بودن سه تا دختر بهشون نزدیک شدیم علی و حسین و پیمان دوستان فرید بودن سامان هم پسر دایی حسین بود دخترا که همشون خودشونو معرفی کردن یلدا همسر پیمان بود یه دختر خوشگل هم قد من با موهای مش کرده و مانتو تنگ که روش یه کاپشن کوتاه بادی پوشیده بود بعدش الناز دوس دختر حسین بود اونم یه دختر ریزه میزه ولی خوشگل با پالتو قرمز بعدی شیوا اونم دوست الناز بود همراه اینا امده بود اونم دختر قد بلند و خوشگل بود پسرا هم حسین و پیمان تو بیمارستان با فرید کار میکنن پیمان یه کم کوتاهتر از فرید بود با ریش بلند و قیافه معمولی پیمان ولی قدش معمولی بود ولی خوش قیافه سامانم قد بلند خوشگل با ته ریش انگار مهندس ساختمانی بود یه شرکت داشت با هم رفتیم یه کافه سنتی بچه ها قلیونو چای سفارش دادن

شیوا: ببخش پریمه جون با آقا فرید چه نسبتی دارین آخه قبلا شمارو ندیدم

فرید: شیوا خانم میتونین فک کنین خواهرم هستن

شیوا: پس قبلا چرا ندیدمشون

فرید: اینجا نبودن تازه امدن بگذریم بفرمایید چای و قلیون

دختره چندش انگار مال باباشو خوردم چپ نگام میکنه(البته تو دلم گفتم)

آسمان بی ستاره من

از وقتیم امدیم حواسش همش پی فرید فک کنم خبرایی باشه ولی از طرف فرید نه چون اهمیت نمیداد بهش سامان دهنیه قلیونو عوض کرد داد دست من

سامان: پری خانم یه دهن بگش طعمش عالیه

قبل از این که دستمو دراز کنم بگیرم میخواستم برا بار اول امتحان کنم قبل من فرید با اخم جواب داد
فرید: نه سامان پریمه دوس نداره براش ضرر داره خودت بگش

از این که جای من تصمیم میگرفت ناراحتم کرد ولی به خاطر من میگفت به هر حال بعد از تموم شدن چای و قلیون یه کم هم خوش بش کردیم رفتیم یه دوریم اطراف زدیم سامان همش میخواست باهام هم قدم بشه یا یه حرفی بزنه ولی فرید اجازه نمیداد واقعا ممنونش بودم مراقبم بود وگرنه دست بر دار نبود تا نگاه فریدو دور میدید چشمک میزد یا کارتی که فک کنم شمارش بود نشون میداد منم اهمیت نمیدادم بعدشم رفتیم شام خوردیم تو یه رستوران خوشگل با دکور سنتی که داخلش نون میپختن دوغ محلی درست میکردن. آبشار مصنوعی از بالای رستوران تا ورودی تو وسط رستوران بود خلاصه خیلی خوشگل بود انگار وسط جنگلو دریا غذا میخوردی. هر کس یه چیزی سفارش داد

فرید: پری چی میخوری من سلطانی میخورم

پریمه: خوبه برا منم سلطانی بگو

شیوا: منم جوجه رو لغو کنین سلطانی میخورم

پریمه: وای این چرا انقد بی مزه هست حرص میخوردم از دستش بعد تموم شدن غذا آقایان رفتن حساب کنن ما هم رفتیم بیرون رستوران

اگه مزاحمتهای سامان نبود واقعا خوش گذشته بود ولی خیلی خوب بود حالم بهتر شده بود ساعت تقریبا یازده بود سوار ماشین شدیم

فرید: چطور بود خوش گذشت بهت یا نه .

- آره خیلی مرسی فرید خیلی خوش گذشت

آسمان بی ستاره من

فرید: پریمه به سامان زیاد رو نده پسر خوبی نیست با این که من هستم کنارت ولی باز اصلا رو نده

- چشم خیالت راحت مگه تا حالا چی ازم دیدی

فرید: هیچی ندیدم برا همین میگم مراقب باش اون زبون بازه هر کسیو بخواد از راه به در میکنه در ضمن از فردا کلاس موسیقیت شروع میشه عصر پنج تا شش کلاست هست سعی کن به درسات لطمه نخوره بعد این که 18 سالت شد میری گواهینامه بگیری رفت امدت راحت باشه وقت کردیم با خودم کار میکنی تا راحت قبول بشی

- چشم سرورم شما جون بخواه گواهی نامه چیزی نیست که ای خدا این بشر انسانه یا فرشته فکر همه چیزمو میکنه حتی بهترین پدر و برادر آدم این کارو نمیکنن که فرید با من میکنه بدجور خوابم میمد فرید آهنگ بی کلام و غمگین باز کرده بود تو فکر بود فرید؟! چرا شیوا نگاهشو ازت نمیگشه انگار خبریه من بیخبرم

فرید: نه خانم بزرگ ایشون هر فکری هر نظری دارن یک طرفست من هیچوقت قبول نکردم باهم باشیم

- یعنی بهت پیشنهادم داده

فرید: بگذریم کوچولو فضول شدیا

- آخه فرید از اون دختره خوشم نماید اگه یه وقت باهاش ازدواج کنی منو از خونه بیرون میکنه

فرید: پریمه این چه حرفی کی گفته من با اون ازدواج میکنم اگه اینطور بود پنج ساله من اونو میشناسم از وقتیم شناختم اینجوری بوده پس تو نگران نباش در ضمن به هیچ کس این اجازه رو نمیدم تورو از خونت بندازن بیرون

- اگه خواستی زن بگیری باید من انتخاب کنم چون من نمیتونم تحمل کنم با هر کسی ازدواج کنی

- من مگه قراره ازدواج کنم کی این حرفو زده اگه اینکارو میکردم وقتی سنم کم بود و پدرم زنده بود ازدواج میکردم تا اونم عروسشو ببینه من فعلا همچین قصدی ندارم فندق

آسمان بی ستاره من

- تو کارت نباشه تا آخر عمر که تنها نیممونی فعلا عجله نکن تا بینم چیکار میکنم

- پری این بحثو تموم کن گفتم نمیخوام

انقد محکم این حرفو زد که لال شدم این اولین بار بود باهام اینجوری حرف میزد یه کم ناراحت شدم
از رفتارش من فقط شوخی کردم

از زبان فرید

وقتی انقد این حرفو تکرار میکنه اعصابم قاطی میکنه انگار فراموش کرده چه قد ازم کوچیکتر باید
احترام بزاره عین یه بچه قهر کرده بود گوشه ماشین کز کرده بود ناراحت شدم از رفتارم نمیدونه چه
قدر دوستش دارم چه قد برام مهمه همه دنیا مه ناراحت باشه میمیرم نتونستم قهرشو تحمل کنم
صداش زدم پری جواب نداد باز صداش زدم پر پری من آشتی کن دیگه یه لحظه عصبی شدم
ببخش پری

پریمه: بله من قهر نیستم فقط ناراحتم اینو اروم میتونستی بگی داد زدن نداره

- ببخش دیگه میشه جبران کنم

- چه جوری

- هر طور بگی راضیم برا جبران هر کاری بکنم

- باشه پس برام بستنیو لواشک بگیر همین الان

- همیشه فردا بگیرم الان دیر وقته هوا هم خیلی سرده

- پس من تا فردا اینجوریم

- نه اینجوری باشی همین الان میگیرم صبر کن پیدا کنم آهان اونجا هست بیشن تو ماشین الان
میام

با دو بستنی بزرگ شکلاتی برگشتم

- الان آشتی کردم مرسی

آسمان بی ستاره من

چنان با ولع میخورد ادم هوس میکرد ده تا بخوره بستنیو تموم کرد همینطور لواشکو شروع کرد به خوردن ولی من هنوز به نصف نرسونده بودم

- دستت درد نکنه من تموم کردم بریم عهه تو چرا نخوردی

- سرده نمیتونم بخورم صبر کن بندازم بیرون ببریم

-عهه کجا بندازی بده خودم بخورم من هنوز سیر نشدم

- نه این دهنیه بزار برم یکی دیگه بگیرم فرصت نداد حرفمو تموم کنم از دستم گرفت عین بستنی خودش اینم زود تموم کرد تو شوک رفتارش بودم که گفت

پریمه:چرا ایستادی برو دیگه خوابم میاد مگه تو فردا نمیری بیمارستان

- آره وای راس میگی بریم. عین خرس کوچلو تو گرماییه بخاری به خواب رفت قیافش تو خواب خیلی معصوم بود پلکای بلندش افتاده بود رو صورتش زیباییشو چن برابر کرده بود لبای کوچیکش انگار رژ زده بود سرخ بود ولی خدادادی بود چون من رژ لبش پاک کرده بودم نمتونستم نگاهمو ازش بگیرم کم مونده بود تصادف کنم خدایا من چم شده آخه جوان تازه بالغ نیستم از وقتی چشم باز کردم اطرافم دختر بوده تو دانشگاه الان تو بیمارستان انصافا همشون خوبن تو شرایطی که من دارم هیچ کدوم امکان نداشت نه بگن بهم. پس چرا به یه دختر کوچلو که جاییه دخترمه یا خواهر کوچیکم هست انقد حساس شدم یه قهرشو نمتونم تحمل کنم خدایا منو اینجوری امتهان نکن هر کس به غیر از پریمه این پناه آورده خونه من این مونس تنهاییمه نزار دلمو بدم بهش خدایا کمکم کن خواهش میکنم

تو همین فکر بودم که رسیدیم درو با ریموت باز کردم رفتم جلو ورودی خونه میخواستم بیدارش کنم ولی دلم نیامد ماشین خاموش کردم از طرف اون درو باز کردم دستمو انداختم زیر زانو کمرشو بلندش کردم ببرم اتاقش طوری به خواب رفته بود

اصلا تکون نمیخورد بردمش اتاقش با شونم درو باز کردم کلید برقوقم زدم گذاشتمش رو تخت پوتین هاشو از پاش در آوردم بنداشو انقد محکم بسته بود دیونه جورابش در آوردم پالتو سفید در آوردم همچنین شال ضخیمشو هم در آوردم اینطوری راحت میتونستی بخوابه کاش بیدار میشد شلوارش لی بود اونم در میاورد ولی خسته بود بدجور خوابیده بود یه کمم به چهره نگا کردم دستای سفید و

آسمان بی ستاره من

نرمشو یه بوس ریزی زدم رفتم اتاقم هر کاری میکردم نمتونستم بخوابم اگه پریمه کسی دیگه رو دوس داشته باشه اگه بره من من چی میشم مطمئن هستم میمیرم یه قهوه درست کردم رفتم بالکن اتاقم از گوشیم یه آهنگ باز کردم که به حال روزم میامد

🎵🎵🎵

خسته ام مثل یه قایق شگستم که چشم رو درد دنیا بسته ام 🎵

چشای بسته تو کی میبینه غصه منو

خسته ام که دیگه گوله بار بسته ام

غم تو میمونه رو دستم 🎵

که بد دادی جواب گریه هامو غصه هامو

دلت نخواست بمونی باهام که حس تازه تر بسازی 🎵 دلت نخواست خطر کنی بیایی

همش میترسیدی ببازی 🎵 دلت نخواست نگو نشد اگه میخواستی اما رفتی

🎵 با این که خستم عاشقم 🎵

دلم میخواست یه جور دیگه میشد ته مسیر زندگی من دلم میخواست تا آخرش یه ریز ادامه داشت

عاشقیمون 🎵

دلم میخواست تموم نشه نری تو بهترینی از هر کی دیدم حالا میفهمم عاشقم 🎵

خستم تو نیستی من همیشه خستم برات مهم نیست حتی یه کم

که کشید دل من اینجوری غرق به گل نشست

خستم برای تو یه حس مبهم

آخه چی میدونی تو از غم چه جوری تو نفمیدی چی میشه واجعت

دلت نخواست بمونی باهام یه حس تازه تر بسازیم دلت نخواست خطر کنی بیایی

همش میترسیدی بیازی دلت نخواست بشه نشد

اگه میخواستی با این که خستم عاشقم

دلم میخواست یجور دیگه میشد ته مسیر عاشقیمون

دلت نخواست بمونی از علیزاده و میثم ابراهیمی

بعد تموم شدن آهنگ یه کم دیگه تو بالکن موندم تا سرما به تموم بدنم نفوذ کنه تا این آتیش از خودم خجالت میگیرم بگم عشق. آره عشق پیری باید به خودم اعتراف کنم عاشق یه دختر که نصف سن منو داره با کمتر شدم واقعا از خودم خجالت میشم که انقد ضعیفم باید در بیارم این دلو اصلا با عقل جور در نیماه پریمه حیفه اون اگه بفهمه میره باز خودشو میکشه نباید بو بیره باید مواظب باشم نفهمه با این که سخته تحملش ولی چاره نیست انقد تو بالکن موندم تا یخ زدم رفتم اتاقم یه آرام بخش خوردم تا بخوابم باید میخوابیدم فردا کار داشتم عشق من یه عشق ممنوع بود محال بود. عاشق شدنت مبارک ای دل از امروز زندگی روی سختشو برات داره بگش مرگت مبارک ای دلم

پریمه

صبح شده بود دیر کرده بودم همیشه فرید صبحانه درست میکرد منو بیدار میکرد من دیگه گوشیمو کوک نکردم چرا بیدار نشده یا شاید رفته بیمارستان حالا مدرسه رو چیکار کنم ساعت هشت و نیمه رفتم پایین به آشپز خونه سر گشیدم نه خبری نبود از صبحانه شاید فرید خواب مونده دیروز وا من دیروز تو ماشین خوابم گرفت الان از رو تختم بیدار شدم فرید آورده تو اتاقم وای خاک تو سرم زود خوابم گرفته خرس تنبلم دیگه با دست زدم به سرم بمیری پری ابرو نداری که. شاید خواب مونده دیر خوابیده برم بیدارش کنم فوقش امروز نمیرم مدرسه در زدم جواب نداد دو دل بودم باز کنم یا نه شاید لباس نداره حالا شاید داره با خودم حرف میزدم حالا بیدارش کنم دیرش شده وقتی جوابی نشنیدم خودم درو باز کردم آره رو تختش بود ولی انگار مریض بود آه و نالش اتاقو برداشته بود وای چی شده شاید از غذای شب مسموم شده رفتم نزدیکش خیس عرق بود ولی داشت میلرزید تب و لرز شدید داشت یه دونه پتو دیگه انداختم روش صداش کردم خیلی برام عزیز بود همه کسم تو این دنیاییه نامرد نخواستم هیچوقت یه مو از سرش کم بشه بدون این که دست خودم باشه گریه میکردم

آسمان بی ستاره من

ترسیده بودم اتفاقی بیفته براش من چیکار میکنم اون وقت. با گریه صدایش میزدم فرید چی شده
تورو خدا جواب بده فرید

با صدای گرفته که از ته گلوش در میامد

- گریه نکن نمردم که فقط سرما خوردم از آشپزخونه برام قرص بیار لطفا دیروز رو بالکن موندم خوابم
نمی امد سرما خوردم نگران نباش

- خدا نکنه قربونت برم الان میارم رفتم آشپزخونه آخه با شکم خالی چطوری قرص بخوره دیونه بی
عقل تو این سرما تو بالکن چیکار میکنی خوابت نمیاد برو فیلم ببین یه کاری بکن چرا بالکن آخه
دیده بودم وقتی بابا مریض میشه آذر سوپ درست میکرد آب پرتقالو با اب لیموشیرین قاطی میکرد
سوپو درست کردم گذاشتم رو گاز اب میوه گرفتم تا سوپ آماده بشه آب میوه و قرص بردم فرید بیا
اینو بخور برات سوپ پختم به سختی نیم خیز شد پشتش بالش گذاشتم آب میوه رو دادم دستش

- پری من خوبم تو برو مدرست عقب میفتی

- فرید مدرسه بخوره سر من اگه تو خوب نباشی من هیچی نمیخوام مدرسه سهله

- اینجوری نگو خدا نکنه به سرما خوردگیه سادست اینجوری نکن فندق من بخوابم پتورو بردار دارم
میسوزم

- باشه بخواب. تا سوپ آماده بشه جاشو مرتب کردم تبش زیاد بود رفتم یه تشت و چنتا دستمال
تمیز اوردم حالش تو خودش نبود هزیون میگفت باباشو صدا میزد منو صدا میزد ترسیدم خدایا
خودت کمک کن پاهاشو گذاشتم داخل تشتو کامل شستم با یه دستمال گرمای صورتشو میگرفتم با
یه دستمال گرمای سینشو بازوهاشو کمرشو با این کارم تبش کم شد حالا داشت میلریزد با دو تا پتو
روشو پوشوندم گوشیشو بر داشتم به دوستش حسین زنگ بزدم بیاد گفت تا یه ساعت میاد شیفت
بوده تازه تموم شده گفت به بیمارستان اطلاع میده که مریضه تا جایگزین کنن براش سوپم آماده
شده بود یه کاسه گشیدم بردم اتاقش به زور تو دهنش میریختم نمیخواست بخوره تب و لرزش قطع
شده بود خوابیده بود رفتم برا نهار یه فکری کنم شاید حسین هم موند غذا درست میکردم که زنگ
خونه زده شد حسین بود

حسین: چی شده آبجی فرید کجاست

آسمان بی ستاره من

- با دست اتاقو نشون دادم تو اتاقشه تبش آمده پایین ولی خوابه

حسین: نگران نباش الان یه سرم میزنم براش حالش خوب شده اینم میزنم بهتر بشه

- مرسی داداش دستت درد نکنه زحمت شد

حسین: چه زحمتی وظیفست. تموم شد من باید برم کار دارم باز سر میزنم بهش ممنون که مراقبتش بودی وگرنه تشنج میکرد از تب زیاد

- اینا در مقابل خوبی فرید هیچی نیست. بمون ناهار درست کردم هر کاری کردم نموند کار واجبی داشت بعد رفتن حسین یه جوشنده برای فرید درست کردم برای این که صداش در نیامد

تا جوشنده دم بگشه رفتم اتاق فرید بخاطر آرام بخشی که حسین زده بود بهش خواب بود به چهره معصوم و جا افتادش نگا فرید تو کی هستی تو یه تندبسی تورو باید ستایش کرد تو یه قطره از خدایی فرشته ای با شکل انسان انقد برام ارزش داری اگه اتفاقی برات بیافته مطمئن باش میمیرم دستشو که کنار تخت بود با دوتا دستام بر داشتم عین یه طلاییه با ارزش گرفتم بوسیدم اشک ریختم بهترینم بلند شو تو نباشی من نه مدرسه میروم نه غذا میخورم زود خوب شو دارم و ندارم زیر لب شعری که حفظ بودم براش خوندم اونم با بغضو گریه

&&

تو را چه نام دهم من ، فرشته یا که پری ؟

برای من تو خدایی دمیده در بشری

تو میرسی و دلم را تلاش بیهوده ست

نمی شود که نبازم ، نمی شود نبری

اگر تو عیب مرا هم نشان دهی غم نیست

که مثل آینه ها صادقانه مینگری

هنوز بعد تو سرگرم خاطرات توام

آسمان بی ستاره من
تو ای ستاره چه دنباله دار می گذری
برای با تو نشستن اگرچه من هیچم
برای بودن با من تو بهترین نفری
به بوی زلف تو از خویش می روم بی شک
شبی دوباره اگر شانه ای به مو ببری
تو مثل رودی و من مثل شاخه ای خشکم
خوشم به بودن با تو ، خوشم به دربدری
"احسان اکابری"

&&

وقتی شعرم تموم شد دیدم دستم تو دستش فشار میده با صدایی که انگار از ته چاه میامد
- پری دریایی من اشکاتو پاک کن من لیاقته این همه اشکای پاکتو ندارم ببین خوب خوب شدم پس
بخند که منم خوبتر بشم اگه یه مریضی ناعلاج بگیرم تو چکار میکنی برا یه سرما خوردگی اینطور رنگ
و روت پریده
- با دستم دهنشو گرفتم تا اینطور حرف نزن فرید اینطور حرف نزن تورو خدا ناراحت میشم همون
دستمو بوسید
- چشم دردانه خونه ام این خونه بی تو بی روحه پریمه این خونه رو خالی نکن بی حضورت اگه من
نبودم اینجا بمون
-عهه فرید بس کن این حرفارو خونه بی تو من میخوام چیکار . بلند شو بریم برای گلوت جوشنده
درست کردم دیگه خوب شدی بلند شو باز خنده و شوخیمون شروع شده بود باهم نشستیم تا عصر
که من کلاس داشتم زبان و موسیقی فرید برد کلاس زبان گفت میره برا خونه خرید کنه بیاد دنباله
بعد بریم برا موسیقی

آسمان بی ستاره من

تو کلاس زبان تقریباً پانزده نفر بودیم تو رده سنی مختلف پسر دختر قاطی بود استادم یه خانم جوان و شیک و خوشگل ولی کلاس موسیقی هشت نفر بودیم چهار تا دختر چهار تا پسر هم سن سال من بودن شایدم یکی دو سال بیشتر دوتا پسرا خیلی حرفه ای کار میکردن ولی بقیه هم سطح من بودن استادم تقریباً 25 سالش میشد یه جوان خوش قیافه مغرور که اخماش تو هم بود ولی خیلی خوش قیافه خوش اندام از آشنای فرید بود از فرید شنیده بودم عشقش بهش خیانت کرده خیلی دوسش داشته بعد از اون به موسیقی رو آورده تا بتونه تحمل کنه دوریشو بیچاره انقد داغون بود چطور دلش آمده دختره این کارو باهاش بکنه این که خیلی پسر خوبیه. من چون تو بچه گی میرفتم کلاس پیانو مقدماتو زود یاد میگرفتم گاش یکی تو خونه داشتم تا موقع بیکاری تمرین کنم ولی حیف نمیتونم به فرید بگم خجالت میگشم بیچاره هر چی پول داره خرج من میکنه. کلاس پیانو تموم شد رفتم بیرون دیدم منتظر مونده رفتم نزدیک سلام ببخش زیاد منتظر موندی آخه زود امدی

- نه تو خونه که کاری نداشتم بیمارستانم مرخصی گرفتم بیا بشین سرده بریم

- سوار شدم باهم رفتیم خونه. نزدیک عید بود همه تو تکاپو بودن نزدیک چهار ماه بود پیش فرید بودم روز به روز با هم راحتتر میشدیم صمیمیتر پنج فروردین تولد فرید بود سی هفت سالش میشد میخواستم کمی از لطفش جبران کنم براش تولد بگیرم. اگه مادر داشت تا حالا زنش داده بود بچه هم داشت نمیدونم چرا از هیشکی خوشش نمیاد تا ازدواج کنه تا کی میخواهد تنها باشه همیشه غصشو میخورم ولی همیشه پیشش حرفی زد ناراحت میشه

چون چن روز مونده بود به عید ما خودمون مدرسه رو تعطیل کردیم قرار گذاشتیم نریم ولی بقیه کلاسارو میرفتم ولی باز تو خونه وقتی فرید نبود حوصله سر میرفتم ولی وقتی میامد اصلاً نمدونستم ساعت از کجا میاد از کجا میره تو خونه پای تلویزیون بودم کانلارو بالا پایین میکردم که که کلید تو در چرخید فرید امد رفتم جلو سلام خسته نباشی

فرید: سلام فندق من توام خسته نباشی ببخش تو خونه تنها موندی حوصلت سر رفت منم از فردا مرخصیم شروع میشه تا شش فروردین اگه موافق باشی بعد تحویل سال بریم مسافرت هر جا دوس داری

فردا هم بریم خرید هم برا من هم برا تو برای خونه و مسافرت نظرت چیه

- آخ جون فرید مرسی بدون این که خودشو پیدا کنه پریدم بغلش یه بوس از صورتش کردم تا به خوش بیاد رفتم آشپزخونه تا چایی بیارم با سینی بر گشتم دیدم دستش رو صورتش مونده تو فکر فرید چی شده از دستم ناراحت شدی ببخش ناخواسته بود از خوش حالی بود فرید

- وای نه ناراحت نشدم یاد بابام افتادم دوس داشتم بوسش کنم نمیزاشت خوشش نیامد منم عین تو یهو بوسش میکردم فرار میکردم

- آهان ترسیدم آخه تو خیلی خوبی وقتی ذوق زده میشم اینطوری خالی میشه ذوقم

- زبون نریز فسقلی میدونم تو کوچولیه منی. حالا کجا بریم مسافرت تنها بریم یا با بچه ها هماهنگ کنم اونا هم ازم دعوت کردن گفتن پریمه هم بیار گفتم خبر میدم در واقعه میخواستم تو تصمیم بگیری برا من فرق نداره

- با بچه ها بریم خوش میگذره من که دوس دارم هر روز یه جا بریم شهر های ایران و بگردیم بازم هر خودتون مصلحت دونستین فرقی نداره برام

فرید: باشه زنگ میزنم حسین باهاشون هماهنگ کنه فردای سال تحویل را بیفتیم

- تا پنجم باید خونه باشیم من میخوام برا کنکور بخونم عقب افتادم برنامه ریزی کردم از پنجم میخواستم روز تولدش خونه باشیم تا براش تولد بگیرم به باران اینا هم گفته بودم بیان کمک

فردای اون روز با فرید رفتیم بازار این دفعه قبل از سرتا پا هر دو خرید کردیم برا خودمون برا هفت سین وسایل خریدم فرید میگفت ما که زن نبود خونمون با بابا حاضری میگرفتیم بیچاره دلم سوخت براش انقد ذوق میکرد. برای مسافرتم تو راه خوردنی خریدیم تا تند تند از ماشین پیاده نشیم. تا عصر با فرید بیرون بودیم فردا سال تحویل میشد تا رسیدیم خونه دوتایی افتادیم به جون خونه تا ده شب طول کشید همه جارو برق انداختیم شامم فرید املت درست کرد من به کارای هفت سین رسیدم که صب زود نمتونستم بیدار بشم رو میز مربع شکل که روش آدمه خوشگل انداختم با وسایلی تزئینی که خریده بودم به هفت سین خوشگل پریمه خانم چیدم وقتی فرید دید انقد خوشش آمده بود صدتا عکس انداخت دلک بازی در آوردیم سلفی گرفتیم باهم خندیدیم شب خوبی بود کنار فرید مهربونم تا دو شب بیدار بودیم آخر سر خسته شدیم خوابیدیم صب هشت بیدار شدیم وقت کم بود

آسمان بی ستاره من

رفتم پایین چای درست کردم صبحانه چیدم فریدون بیدار کردم ولی با زور یه پارچ آب ریختم رو سرش

- پریمه واسا میکشمت هر جا بری میگیرمت میکشمت سخته کردم دیونه وحشی

- آب از سر صورتش میچکید مرد گنده افتاده بود دنبالم انقد دنبالم کرد هر دو خسته شدیم آخرش گفتم چیز خورم ببخش روز عیدی برات صبحانه درست کردم دلت میاد بگشی منو

فرید: باشه خر شدم ببین گوشامو بریم صبحانه نیم ساعت مونده باید لباس نو بپوشیم

- با ترس این که تلافی کنه با فاصله ازش میرفتم بلاخره موقع موقع تحویل سال رسید هر دومون لباس تازه و خوشگلمونو پوشیده بودیم من یه کم آرایش کرده بودم داشتیم قرآن میخوندیم. از تلویزیون صدای شادی و پایان سال و شروع سال جدیدو اعلام کردن بلند شدیم با فرید دست و روبروسی کردیم فرید چندتا تراول پنجاهی نوع بهم عیدی داد با یه خرس بزرگ قرمز منم براش ساعت و عطر گرفته بودم ولی هر دو درجه یک بودن هر پس انداز داشتم بابت این دادم قبلا با باران رفتیم خریدیم

- صد سال از این عیدا ببینی فسقل من

- توام همینطور مهربونم. بعد از خورن میوه و اجیلون همه چیز با کمک هم جمع کردیم تا خراب نشن رفتیم جمدونارو جمع کنیم ساعت یازده قرار بود همه بیان دم در فرید تا بریم مقصد اول شمال بود سه روز بعد اصفهان گاشان و چن جاییه دیگه چون مرخصی همشون کم بود وقت نبود جاییه زیادی بریم

چمدونارو پر لباس و وسایل ضروری پر کردم یه مانتو طوسی با یه شلوار آبی آسمانی با شال سیاه با حاشیه طوسی و کفش اسپرت لژ دار سیاه رنگم بیرون گذاشتم تا موقع رفتن بیوشم با یه کاپشن کوتاه جرم یه کمم آرایش کردم رژم کم زدم فرید گیر نده آماده شدم آخر سر عطرمم رو خودم خالی کردم مثل یه پرنسس رفتم پایین فریدم آماده بود

- به به عروسی تشریف میبرین پری خانم جمع مختلطه یه کم مراعات میکردی

آسمان بی ستاره من

- عهه فرید گیر نده دیگه روز عیده در ضمن من پیش توام تنها نیستم که مراقبمی

ولی کاش هیچ وقت به این سفر نمیرفتیم یا فقط دوتایی میرفتیم زندگی دارو ندارمو باختم اگه به حرف فرید گوش میدادم ساده لباس میپوشیدم اینطور نمیشد. زنگ درو زدن خبر از آمدن بچه ها میداد رفتیم پایین بچه ها همشون همون قبلیا که رفتیم در بند بود فقط یه پسر اضافه شده بود که خودشو معرفی کرد هیراد بود اسمش، برادر شیوا پسر فوق العاده خوشگل تو دل برویی بود قد بلند و کشیده اندام ورزشکار پوست سفید و چشمایی به رنگ جنگل موهاش هم خرمایی رنگ بود خیلی جذاب و خوشتیپ بود از همون اول مات من شد حتی لحظه نگاهشو ازم نمیگرفت منم دزدکی نگاهش و میکردم. این شیوا کجا این کجا اصلا نمیخورد خواهر برادر باشن هیچ پسری تا حالا اینطور منو تحت تاثیر قرار نداده بود فکر همش پیش اون بود نمیتونستم تمرکز کنم هر چی میپرسیدن میگفتم ها با سه تا ماشین را افتادیم منو فرید علی و یه دختر که دوس دخترش بود ولی مثل نامزد بودن باهم اون دفعه ترکیه بود نبود اسمش بیتا بود اونم متوسط بود نه زیاد خوشگل نه زیاد زشت ولی معلوم بود وضع مالیشون توپه. علی ماشینشو گذاشته تو حیاط فرید تا زیاد ماشین نبریم با خودمون. حسین الناز دوس دخترش. با شیوا و هیراد. پیمان و یلدا وسامان اونا هم تو یه ماشین تقسیم شدیم. بلاخره راه افتادیم کاش هیراد و شیوا با ما میامدن تا بیشتر میدیدم هیراد رو، چه خوش قیافه بود عین آهنربا جذب میکرد یه دو ساعتی تو راه بودیم که فرید چای خواست فلاکس جلوی پای من بود

- پریمه یه چای میدی خسته شدم از راننده مراقبت نمیکنی ها

حواسم نبود دوباره صدام زد

- پریمه میشنوی اصلا

- ها بله بله ببخش فکرم جای دیگه بود

- بله مشخصه چن بار صدات کردم

- جانم بگو چی میگفتی

- یه چای بده گلوم خشک شد اون دوتا خوابیدن پشت توام تو فکری

- باشه صب کن

آسمان بی ستاره من

چای ریختم علی و بیتا خواب بودن همه شبو دیر خوابیدن ریختم یه بیسکویت گذاشتم دهنش بخور
تا چاییت خنک بشه

- باشه توام بخور چرا نخوابیدی شب دیر خوابیدی

- نه بخوابم توام خوابت میاد پیش راننده نباید خوابید

- اونارو بیدار کن بخورن

چشم تو بخور میخوای یه کم استراحت کن بده علی برونه

- نه گلم خسته نیستم عادت دارم شبا انقدر شیفت موندم به نخوابیدن عادت دارم

یه کم دیگه ماشینا تو راه نگه داشتن برای ناهار یلدا ساندویچ درست کرده بود برای همه باز نگاه
های منو هیراد شروع شده بود نگاه من دزدکی بود ولی هیراد اصلا خجالت نمگشید هر موقع سرمو
بلند میکردم میدیدم نگام میکنه

- پریمه بیا اینجا کارت دارم

- بله فرید چی شده

- هیچی بشین اینجا پیش خودم

- برا چی بزار برم پیش دخترا

- نه لازم نکرده بشین اینجا

- باشه .

فهمیدم متوجه نگاه هیراد شده تابلو بود جایی که فرید گفته بود نشستم اینجا دید نداشت باید
گردنشو خیلی کج میکرد تا ببینه ولی من نگاهشو دوس داشتم میخواستم از همه بهتر باشم تا چشم
ازم بر نداره

بعد ناهار دوباره راه افتادیم طرفای عصر بود که رسیدیم ویلایی فریدو علی بود باهم شریک بودن

آسمان بی ستاره من

فرید: بچه ها شما خیلی آمدن این ویلا ولی پریمه بار اولشه بشینین من همه جارو براش نشون بدم

همه جارو نشون داد گفت هر کدوم از اتاقارو میخوای بر دار منم اتاقی که به ساحل دید داشت و انتخاب کردم

- درست اینجا رو دخترا بر میداشتن ولی اینبار مال تو. در ضمن پری یه کم جلوی پسرا مراقب باش تو هنوز بچه ای من میترسم

- فرید من بچه دو ساله نیستم که خوبو از بد تشخیص میدم تو نگران نباش در ضمن من ضامن نگاهای بقیه نیستم که نمتونم نقاب بزوم یا میخوای چادر سر کنم

- نه ولی زیاد رو نده جلو چشمون نشین این هر روز یا یکی دوستن قول ازدواج میدن حالا که میبینن تو پاکی خوشگلی میگن چی بهتر از این چن صبحی خوش میگذرونیم

هر کس تو یه اتاقی ساکن شدن پیمان با زنش یه اتاق. الناز و شیوا تو یه اتاق منو بیتا تو به اتاق فریدو علی یه اتاق هیراد و سامان و حسین هم یه اتاق. حوصله نداشتم جمدونو برداشتم رفتم اتاق بقیه نشسته بودن پذیرایی هم ناراحت بودم هم خسته پتو رو کشیدم رو سرم خوابیدم نمودم چه قد خوابیده بودم وقتی بیدار شدم همه جا تاریک بود کسیم تو ویلا نبود از پنجره نگا کردم دیدم همشون دور آتیش جمع شدن با سطل یکیشون میزنه بقیه کف میزنن چن نفرم میرقصن ناراحت شدم و انقد عصبی شدم دستام میلرزید. کامل به خودم رسیدم یه پانجو سفیدی رو مانتو پوشیدم عین یه ملکه رفتم بیرون از یه طرف دیگه رفتم کنار دریا تا باهاشون فاصلم زیاد باشه ببینن من بهشون نیاز ندارم از هیچ کدوم انتظار نداشتم ولی فرید نباید منو تنها میزاشت خیلی ناراحت بودم قدم میزدم صدای دریا ارومم کرده بود نفس میکشیدم تا استفاده لازمو ببرم از این هوا. تو بچگی آمده بودم شمال زیاد یادم نمیداد ولی آرامش بخشه برام رو یه سنگ بزرگ نشستم به دریا خیره شدم چنتا جوان دورتر از من داشتن گیتار میزدن گاهی شاد میزدن گاهی غمگین به خاطر شب ترسیدم ازشون دور شدم یه کم با فاصله از ویلا کنار دریا نشستم.

&&

فرید

آسمان بی ستاره من

وقتی پریمه خوابید منم خسته بودم رفتم اتاقم که با علی باهم بودیم لباسام بردم رانندگی خستم کرده بود لباس راحتی پوشیدم تا پری بیدار بشه منم بیدار میشم بچه هام اگه خواستن میخوابن اگه نه خودشون یه جوری سرگرم میشن پریمه از دستم عصبی بود منم بخاطر خودش میگم اون سامان و هیرادو نمشناسه هیراد تازه از ترکیه امده بازم میره فقط برای مدتی که اینجاست سرگرمی میخواد اینم چه بهتر از پریمه دختر ساده. اگه خواب نبود میپردمش کنار دریا همه جارو نشونش میدادم با این فکر خوابیدم. وقتی بیدار شدم همه جا سکوت بود کسی تو خونه نبود فهمیدم رفتن کنار دریا همیشه اینکارو میکردن وقتی میامدیم شمال. خواستم برم پریو بیدار کنم ما هم بریم در زدم جواب نداد باز کردم کسی نبود کی بیدارش کرده چرا بدون اجازه من رفته ناراحت شدم از دستش لباس پوشیدم رفتم پیش بچه سلام همه جواب دادن با چشم دنبال پریمه بودم ولی ندیدم از علی پرسیدم علی پریمه کجاست مگه با شما نیامده

علی: نه داداش شما دوتا خواب بودیم بیدارتون نکردیم تا خودتون بیاین پریمه خانم بالاست

نه علی نبود من فک کردم با شماست

هیراد: شاید بیدار شده هیچکس نبوده نفهمیده شما اتاقتون هستن رفته تنهایی بیرون

وای نه اون هیجارو بلد نیست با دست سرمو گرفتم

شیوا: اون خانم که با ما راحت نیست تنهاییو دوس داره پیش ما نیامد

-نه شیوا خانم اینطور نیست شاید از این که تنهانش گذاشتیم ترسیده ناراحت شده.

هر کس یه چیزی میگفت از عصبانیت صورتم سرخ شده بود تو این سرما عرق کرده بودم علی تو برو اونطرف نگاه کنم منم این طرفو. دختره بی عقل نمیدونم چه فکری کرده تنهایی رفته نمتونست یه زنگ بزنه اونا نشستن منو علی راه افتادیم یه کم اطرافو نگا کردم دیدم یه دختر نشسته رو سنگ تو فکر نزدیکش چنتا پسر دارن راجبش حرف میزنن میگفتن دختر خوشگلیه خودشم تنهاست بریم نزدیکش ببینیم یا میده بریم یا هم نده بزور میبریم ویلا داشتن بهش نزدیک میشدن که یهو از فکر در آمد پریمه بود یهو سه تا پسر دید ترسید میخواست فرار کنه که یکی از پسرا جلوشو گرفت دورش کردن اونم کمک میخواست یهو خودمو رسوندن باهاشون درگیر شدم یکیشم میخواست پریمه بگیر یه لگد بهش زدم با یه تخته پریمه زد تو سر یکی از پسرا. گفتم برو به علی اینا خبر بده اینجا نزدیکن

آسمان بی ستاره من

جلوشونو گرفتم ولی تا میخوردم زدن از دور پیمان حسین بقیه داشتن به سمتون میامدن که پسرا در رفتن بلند شدم خون دماغ و لبم داشت میریخت

پریمه

با فرارم نفسم گرفته بود حسین پیمان بیابین کمک فرید و دارن کتک میزنن باهم رفتیم نشونشون دادم پسرا تا مارو دیدن فرار کردن سر صورت فرید پر خون بود بخاطر من این کارو کرد منه بی لیاقت یه کم خوشی از دهنش در اوردم تا فرید مارو دید رفت طرف ویلا با هیچکس حرفی نزد

شیوا: پریمه چرا تنهایی تو این وقت شب رفتی کنار دریا دنبال دردسر میگردی تا حالا نیامدی ولی تو شب دلیل همیشه تنها راه بیافتی اینجا همه جا تاریکه مست و بی خواب ریختن همشون کنار ساحل اگه بلایی سرت بیاد کی مسئوله

حسین: ابجی کار خوبی نکردی فرید بخاطر تو موند تو خونه که تو تنها نباشی اون وقت تو بدون این که خبرش کنی رفتی تنهایی بیرون فرید داشت دنبال میگشت از خواب بیدار شده رفته اتاقت دیده نیستی

وای من چکار کردم زود قضاوت کردم فرید ویلا بوده من راه افتادم تنهایی تو ساحل این وقت شب اون بخاطر من اینطور کتک خورده اگه نرسیده بود الان اون سه پسر چه بلایی سرم آورده بودن با بغض دویدم طرف ویلا رفتم اتاق فرید رو تخت دراز کشیده بود دستش جلو چشاش گذاشته بود دسمال و بتادین بر داشتم کنار لبش بینیشو که خون بود تمیز کردم فرید منو ببخش زود قضاوت کردم

فرید: حوصله ندارم برو بیرون

فرید خواهش میکنم من زود قضاوت کردم فک کردم منو تو این ویلایه بزرگ تنها گذاشتی میخواستم تلافی کنم اشتباه کردم ببخش

- من هر حرفی میزنم تو ناراحت میشی من صلاح تورو میخوام اگه برام مهم نبود میگفتم برو هر کاری میخوای بکن اگه میگم کم آرایش کن بخاطر نگاه کثیف بعضیاست میگم به اینا رو نده چون میشناسم همشونو. حالا از من گفتن خودتتم تحصیل کرده و زجر کشیده هستی باید تشخیص بده

آسمان بی ستاره من

خوبو بدو به هر کسی اعتماد نکنی - تو راس میگی من معذرت میخوام اشتباه کردم بغلش کردم
بوسش کردم بخشیدی آشتی کنیم

-ای یواش همه جام درد میکنه تف مالی کردی. یخ بیار کبود نشه

رفتم یخ آوردم گذاشتم رو صورتشو زیر چشاش تا کبود نشه الهی فدات شم همش تقصیره منه برم
برات غذا بیارم

- نه تیر که نخوردم میام دور هم بخوریم ببین چی درست میکنین رفتم دیدم همه نشستن تو
پذیرایی بچه ها چی درست کنیم شما گشنه نیستین

یلدا: چرا عزیزم منتظر بودیم از فرید خبری بیاری

خوبه میگه یه چیزی درست کنین اونم گششه با هم رفتیم مرغ آماده کردیم تا اقایون کباب کنم ما
هم سالاد برنج و آماده کردیم علی رفت فریدو آورد در کنار هم شام خوردیم باز این نگاه هیراد شروع
شد وقتی میخواستیم سفره جمع کنیم امد کمک داشتیم ظرف میشستم از پشت سرم یهو صداش امد

هیراد: پریمه خانم بزارین من بشورم شما کف بگشین تنهایی خسته میشین

دیدم راس میگه ظرفا زیاده شیوا و النازم کمک نمیکنن چون اونا آماده کرده بودن غذا رو ظرفا با من
بود از تنبلی قبول کردم تا کمک کنه بیتا داشت چایی دم میکرد یلدا هم میوه آماده میکرد با تخمه و
چیپس و اینا. باهم شروع کردیم به شستن

هیراد: پریمه خانم شما چن سالتونه

- 17 سالمه یه ماه دیگه میرم 18 شما چن سالتونه

هیراد: من 25 سالمه تو ترکیه مدلینگ دارم گاهی میام اینجا فروشگاه دارم لباس میارم برا اینجا
لیسانس مدیریت دارم. شما چرا با فرید زندگی میکنی واقعا خواهرشی

نه خواهرش نیستم فامیل هستیم پدر مادر من فوت کردن مجبور شدم فرید نداشت تنها بمونم واقعا
تا حالا هیچ بدی ازش ندیدم. یهو دستام کفی بود

هیراد: ببخشین میشه استینمو بدین بالا خیس نشه

آسمان بی ستاره من
دستمو آب کشیدم استینشو بالا میگشیدم

- اینجا چه خبره پریمه خانما کجان که آقا هیراد ظرف میشورن

هیراد: فرید جان پریمه دست تنها بود خواستم کمک کنم

آره فرید راس میگه من داشتم آستین لباسشو بالا میدادم خیس نشه

فرید: لازم نکرده تو ظرف بشوری بیا ببینم

منو کشید دنبال خودش تو پذیرایی به بیتا گفت

فرید: بیتا خانم پریمه سردرد داره یه کم از ظرفا مونده میشه زحمتشو بکشی

منم که ضایع شده بودم نشستم پیش فرید چن لحظه بعد هیرادو بیتا اومدن به جمع اضافه شدن.
واقعا رفتار فرید برام قابل درک نبود یعنی چی این کارا منو نمخواست بخوره کمکم میکرد انگار من
نوکرشم هر چی گفت اون باشه باید هیرادم ناراحت بود

گردش عید هم با خوشی تموم شد به بچه ها گفته بودم پنجم باید تهران باشیم تولد فرید هست اونا
هم هر کدوم یه کاریو بر عهده گرفتن قرار گذاشتیم تا فرید نفهمه به قولی میخواستیم سوپرایز بشه
روز تولد فرید از اصفهان امدیم تهران مثل رفتنمون تقسیم شده بودیم. روز تولد هیراد مسئولیت
خواننده و موسیقی رو بر عهده داشت خودش گفته بود از دوستان هستن که صداشون عالییه. دخترا
مسئولیت تزیین خونه رو بر عهده داشتن حسین پیمانم کیک دو طبقه که عکسشو نشون داده بودیم
رفتن سفارش بدن به جوراییم گفتیم فریدو سرگرم کنن تا متوجه نشه. دختر خاله بیتا آرایشگر بود
گفته بود بیاد تا هممونو آرایش کنه. دخترا رفتن وسایلاشونو بیارن اینجا تا تو خونه ما آماده بشیم
بعد از تموم شدن کار تزیین خونه که با بادکنک های زیادی دور یه مبل چیده بودیم که فقط برا
نشستن فرید جا گذاشتیم همه اطراف بادکنک قرمز و سفید پر کردیم یه بادکنکم سی هفت بود
مدلش زدیم به دیوار همه جارو شلوغ کرده بودیم. کادو هم از قبل یه پیرن برایش گرفته بودم با کراوت
و کیف و کمر بند ستش همراه کفش که شماره کفشو از کفشای تو خونه نگا کرده بودم

اصل جرم بود. لباسم قبل عید برا خودم گرفته بودم یه لباس قرمز بلند بود تا نوک انگشتم اندامی بود
از زانو به پایین گلوش میشد از شونه تا مچ دستم کیپور توری دوخته بودن که زیبایی لباس صد برابر
میکرد جلوش هم سنگ دوزی بود با یه کفش قرمز پاشنه بلند. دخترا تو اتاق من داشتن آماده

آسمان بی ستاره من

میشدن من از حموم آمدم بیرون موهامو الناز سشوار کشید منم لاک قرمزمو زدم دختر خاله بیتا که اسمش رزیتا بود شروع کرد به آرایش کردنم گفتم ساده آرایش کنه نمیخوام فرید ناراحت بشه موهامم مدل باز و بسته درست کرد کنارش بافت پشت سر یه گل درست کرد موهای بازم فر ریز کرد وقتی به آینه نگا کردم باورم نمیشد دختر تو آینه من باشم با این لباس مدل مو آرایش یه پرنسس واقعی بودم عین تو کارتونا با این کفش پاشنه بلند با قد بلند خودم از تموم دخترا بلندتر بودم

یلدا : وای پریمه چه خوشگل شدی چه قد تغییر کردی خوش به حالت

بیتا :آره تا حالا آرایش کامل نداشتی قیافه خیلی فرق کرده ما چنان تغییری نمکنیم چون همیشه آرایش کامل داریم

لباش اویزون کرد خندم گرفت که لبای گوشتی که به رژ قرمز آرایش شده بود به نمایش گذاشتم

شیوا :بچه ها زیاد تغییر نکرده بزرگش نکنین لباسش قرمزه پوستش سفید برا همین

الناز :هممون خوشگلیم زیاد ناراحت نشین

قرار شد همه چیز که آماده شد چراغا رو خاموش کنیم تا فرید امد داخل غافلگیر بشه ارکستا امده بودن یه خواننده معروف که دوست هیراد بود امده بود من صداشو خیلی دوس داشتم رفتیم پایین با دخترا همه مهمونا امده بودن باران و داداشش برهان هم امده بودن با هدیه و نگین با شبنم اینا هم دعوت کرده بودم تا چشاشو در بیاد آخه نزدیک عید خانم دینی همه رو آشتی داده بود با سارا مینا ارزو که دوستان من بودن بقیه دوستای فرید بودن از بیمارستان و دانشگاه خونه پر شده بود دخترا رفتن پایین منم رفتم سرویس استرس داشتم چنا عکس سلفی هم گرفتم تا حالا اینطوری نشده بودم خودم خیلی خوشم میمد تنهایی رفتم پایین از پله ها که آمدم پایین احساس کردم همه نگاهها رو منه از خجالت کم مونده بود بخرم زمین با این کفشای پاشنه بلند چهار پله مونده بود که هیراد دستشو دارز کرد تا کمکم کنه عین یه جنتلمن فقط اگه دستمو میبوسید عین تایتانیک میشد چن نفر که آورده بودیم داشتن پذیرایی میکردن همه چی بود به بچه خوش امد گفتم به همه جا سر زدم لباس قرمز یه جور خاص بود انگار فقط من تو مجلس بودم .پیمان و حسین و فرید قرار بود باهم بیان هنوز جشن شروع نشده بود پیمان زنگ زد به یلدا که نزدیکیم چراغارو خاموش کردیم رفتیم نزدیک در ورودی تو اون گیر و تاریکی یکی دستمو گرفت بوسید با صدایی ارومی در گوشم گفت صدای هیراد بود

آسمان بی ستاره من

هیراد: پریمه تو زیباترین پری هستی که تا حالا دیدم واقعا نمتونم بی تو تحمل کنم لطفا باهام باش
بمون برام داغونم کردی

یه لحظه هنگ کردم قلبم ایستاد هیراد به من ابراز علاقه کرد اینم به این زودی حالا چیکار کنم ازش
فاصله گرفتم هیراد پسری بود بو لا اندام ورزیده قدبلند و چشمای سبز جنگلی با بوهای قهوه ای
روشن و پوست سفید خیلی جذاب و خوشتیپ بود. صدای باز شدن در که امد

فرید: چراغا چرا خاموشه پریمه کجاست پریمه

که بیهو همه جا روشن شد نوازنده ها شروع به زدن آهنگ تولد مبارک کردن ما هم همه یک صدا
گفتیم تولدت مبارک

فرید هنگ کرده بود هم تعجب هم خوشحال انگار اولین تولد عمرش بود با تشکر بهم نگاه کرد فهمید
کار منه جشن همینجوری ادامه داشت دخترا با پسرا میرقصیدن منم به مهمونا سر میزدم چنا پسر
خواستن باهاشون برقصم ولی قبول نکردم من زیاد بلد نبودم اونم دونفره تو میز فرید اینا نشستیم
فرید برا خوش میوه پوست گرفته بود داد بهم

فرید: بخور پریمه خسته شدی قربونت آخه چرا زحمت کشیدی من که دیگه بچه نیستم

کاری نکردم دور هم جمع شدیم خوش باشیم

فرید

وقتی درو باز کردم از تاریکی خونه ترسیدم یعنی پری کجاست نکنه از دستم ناراحته تو همین فکر
بودم که همه جا روشن شد جیغ و داد و صدای آهنگ تولد یادم امد امروز تولدم بود اصلا تو ذهنم
نبود خیلی خوشحال شدم فهمیدم کار پریمه چون تا حالا هیشکی به فک من نبوده این دختر
کوچولو با ورودش همه چی به این خونه آورده وقتی نگاهم بهش افتاد هوش از سرم رفت این پریمه
من بود انقدر تغییر کرده بود به سختی شناختمش از همه زیباتر بود با لباس قرمز رنگ اصلا از اطرافم
خبر نداشتم چه خبره خدایا بهم صبر بده

از نگاه کردن بهش خسته نمیشدم عین یه خانم فهمیده مجلسو تو دست گرفته بود همه جا سر میز
هر کس کم کاست داشت میگفت میاوردن ولی نگاه پسرا اذیتم میکرد وقتی تو مجلس راه میرفت

آسمان بی ستاره من

نگاهشون رو پریمه زوم میشد حرصم میگرفت این هیراد هم اصلا چشم بر نمداشت فک میکنم
خبری باشه باید حواسم باشه بهش اون لیاقت پری منو نداره. امد کنارم نشست ازش کلی تشکر کردم

دوستاش اصرار کردن که برقصه قبول نمکرد میگفت بلد نیستم گفتم پاشو تولد منه باید برقصی

پریمه: باشه فقط بخاطر شما به کم میرقصم

ولی با هیشکی نرقص این مهمونیو داغون میکنم هر دو خندیدیم باران رفت به خواننده یه آهنگ
گفت با هم رفتن وسط

آهنگ شروع شد با ریتم آهنگ آهسته با ناز میرقصید هوش از سرم میرفت با حرکاتش

🎵🎵🎵

اسیر دام تو شدم وحشیو رام تو شدم دوباره خام تو شدم عشق

دلیل هر هم همه تو به جون خریدم غمتو

آخ که چه گرمه دم تو عشق 🎵

ای عشق تموم زندگیمی تو پای ثابت دیونگیمی تو

با تو شب بیداری دوس دارم ای عشق ای عشق

ای عشق تموم زندگیمی تو پایه ثابت دیونگیمی تو

با تو شب بیداریو دوس دارم ای عشق ای عشق

ای عشق ای عاشق گش دیوانه بی رحم بی اعتبار بی خونه هر چی که تو دوس داری دوس دارم با تو

شب بیداریو دوس دارم ای عشق ای عشق 🎵🎵🎵🎵🎵

جون دلم باز شدم ادم تو میمیرم از غم تو از زیاد و کم تو جون دلم گشته مرده توام سر سپرده توام

قسم خورده توام ای عشق تموم زندگیمی تو 🎵🎵🎵🎵🎵

ای عشق ای عاشق گش دیونه



آهنگ ایوان باند بود. همه جذب رقص آروم پریمه بودن با اندام فوق العاده زیبایش آمد کنارم نشست

پریمه: فقط به خاطر تو حالا نوبت توست

نه من بلد نیستم سنی از من گذشته

تا این سن نرقصیدم پریمه جان اذیت نکن

هیراد: پریمه خانم میشه یه دورم با من برقصین

نه پریمه خستن اینم من ازشون خواهش کردم

هیراد: آره پریمه خانم نمشه

پریمه: ببخشین کفشم بلنده پام درد گرفت

از جوابش راضی شدم کیک بزرگ چن طبقه رو آوردن جشنو ادامه دادیم شام خوردیم

زیباترین روز زندگیم بود واقعا سوپرایز شدم به خصوص کادو پریمه هر چی پس انداز داشته داده برا
اینا

پریمه

مهمونی به بهترین شکل تموم شد از فردا فرید میرفت بیمارستان منم باید براکنکور بخونم تا رشته
مورد علاقم قبول بشم خیلی خسته بودم همه رفته بودن یه کم خونه جمع و جور بود گفتم فردا خودم
تمیز میکنم فریدم خسته بود من رفتم اتاقم دیگه نمودنم فریدم رفت یا نه لباسمو در آوردم رفتم
دوش گرفت تا تاف و سنجاقا موهامو اذیت نکنه با حوله رفتم تو تخت یه لباس راحتی پوشیدم
حوصله سشوار نداشتم میخواستم بخواب در زده شد حتما فریده. بیا تو

فرید: پریمه بیا این کارتو حسابتو فک کنم خالی کردی پول لازم میشی میمونی

آسمان بی ستاره من

حالا که جایی نمیرم خونم هر جا میریم باهم میریم

فرید: یه وقت لازم میشه ضرر نداره رمزش تاریخ تولدته

مرسی قربونت دستت درد نکنه دستمو انداختم گردنش موهاشو به هم ریختم

فرید: عهه پری باز جو گیر شدی موهات خیسه منم خیس کردی. با موهای خیس میخوابی تنبل
نمگی سرما میخوری در ضمن موهات شگسته میشه .

فرید ولش با حوله خشک میشن حوصله ندارم به جون تو

فرید: تو بشین من میگشم میدونم تنبلی اگه من خونه نباشم حتما هیچی نمخوری جز بیسکویت

دختر به تنبلی تو تا حالا ندیدم

با حرف خودش خندید فرید اذیت نکن دیگه من از وقتم استفاده میکنم به جای خشک کردن میتونم
بخوابم .

فرید: خرس کوچولو حالا کم حرف بزن بزار موهاتو خشک کنم برم بخوابم

شروع کرد با سلیقه به خشک کردن موهام انقد آروم با سلیقه این کارو میکرد خوابم میگرفت خوش
به حال زنش همش نازشو میگشه

فرید: تموم شد مو خوشگله بخواب الان پس میفتی چشات رفت

خواب مجال نداد ببینم فرید چیکار میکنه

فرید

وقتی خوابید هنوز تو اتاق بودم پای رفتن نداشتم کنار تخت نشستم به صورتش نگا کردم صورتی که
خسته نمیشم از نگا کردن بهش

"سوگند به زیبایی چشمانت به ریزش همیشگی اشکهایت

که من حتی به خیال با تو بودن هم قانعم ...

خیالت را از من نگیر که خیالت مهربانترین تصویر دنیاست "

دستشو گرفتم بوسیدم اشک ریختم خدارو صدا زدم به دادم برسه

خدایا کمکم کن من دیگه کم آوردم دارم از آتیش عشق ممنوعه میسوزم چه کسی میگه مرد گریه نمیکنه مرد وقتی به آخر خط برسه به گریه پناه میبره خدایا این چه بلایی بود به سرم آوردی من چطور بهش بگم دوسش دارم نمیگه اعتماد کردم امدم خونه فرید. با این سنش منو میخواد من نتونم بگم من نماز ازم ناراحت بشه اون هنوز بچه است اگه بگم میره باز خود گشی میکنه. من میدونم این عشق آخرش منو میگشه. غم تو آخر مرا خواهد گشت. کجاییه زندگیمی. عاشق شدم رفت دیونتم .

عین فرشته ها خوابیده با لباس کارتونی بابا سنگی با موهای بلند که ریخته رو همه جای بالش. موهاشو نوازش کردم این کار قلب نا اروممو آروم میکرد یه ساعت میشد بهش خیره شده بودم وقتی به خودم امدم از دست خودم عصبی شدم اشک نمازاشت چشم درست ببینه با هزار زور دعوای عقل و دل تونستم ازش دل بکنم پشونیشو یه بوس ریز کردم رفتم اتاقم باز خواب رفته بود از چشم

سیگاری نبودم ولی یه بسته تو بوفه اتاقم داشتم بابا از فرانسه آورده بود بخاطر بوش. سیگاری نبود بابام همینجوری گذاشته بود تو کمدش که من برداشتم آوردم اتاقم. الان که آتیش بود تو قلب شنیده بودم آروم میکنه یه دونه گشیدم فایده نداشت آتیش قلبم خاموش نشد نمودنم نیمه های شب گذشته بود من سیگارو با سیگار روشن کرده بود یهو به خودم آمدم دیدم یه بسته سیگار گشیدم ولی اصلا توفیقی نکرده دردم کمتر نشده که بیشتر شده باز قرص خواب آور خوردم تا یکی دو ساعت بخوابم

&&

پریمه

صب بیدار شدم فرید صبحانه خورده بود همه چیزم آماده گذاشته بود تا منم بخورم بعد صبحانه کامل که عجب مزه داد افتادم به جون خونه زیاد کار نداشت ولی باید طبق سلیقه خودم باشه راضی میشم

آسمان بی ستاره من

همه جارو برق انداختم. کتابامو آوردم پایین تا تو پذیرایی بخونم یکی دو ساعت خوندم که صداییه تلفن خونه بلند شد بر داشتم اول حرف نزد بعد فهمیدم هیراد هست

هیراد: سلام پریمه پیشه حرف بزنیمن من بدون تو نمتونم خواهش میکنم دست رد به سینم نزن من تا حالا هر چی خواستم فراهم بوده اگه تو قبولم نکنی میمیرم خواهش میکنم

بین آقا هیراد من نه فعلا قصد ازدواج دارم نه قصد دوستی جز درس به چیز دیگه فکر نمکنم خواهش میکنم مزاحم نشید

هیراد: پریمه خواهش میکنم من مزاحم درس خوندنت نشم هر وقت تو گفتی میاییم خواستگاری تا اون موقع دوست باشیم دوریتو نمتونم تحمل کنم لاقلم میتونم ببینمت تا تو اجازه بدی برا ازدواج

باید فک کنم نمتونم الان جواب بدم

هیراد: کسی دیگه هست تو زندگیت

نه ولی باید فک کنم الان نمتونم جواب بدم

هیراد: باشه من فردا همین موقع زنگ میزنم جواب بگیرم

باشه خدافظ

هیراد: خدافظ تموم زندگیم

با این حرفش رفتم آسمون امدم زمین بیچاره فرید فهمیده بود از نگاهش حالا چیکار کنم خودمم بی میل نیستم ارزویی هر دختریه با هیراد باشه ولی اگه فرید مخالف باشه چیکار کنم اون از پدر و برادر برام با ارزشتره. باید کامل فک کنم. دیگه نتونستم درس بخونم بلند شدم غذا درست کردم تا هم نهار بخورم هم برا شام بمونه فکرم درگیر هیراد بود تا شب یه جوری سر کردم تا فرید امد تو

اشپزخونه چای دم کردم نشستم سرم رو میز بود

فرید: پریمه چی شده حالت خوب نیست چرا اینطوری خوابیدی بلند شو

آسمان بی ستاره من

سرمو بلند کردم به چشای مهربونو نگرانش نگاه کردم. جانم نترس چیزی نشده منتظرم چایی دم بگشه برا چی میترسی

فرید: خدارو شکر فک کردم حالت بد شده رنگتم که پریده

دستشو گذاشت رو سرم به صورتم گشید

فرید: بزار کیفمو بیارم ببینم چته

فشارمو گرفت ضربان قلبمو چک کرد

فرید: ضربانت خوبه ولی فشارت پایینه همیشه شکلات بزار کیفیت الان بزار یه چای و نبات بیارم برات الهی قربونت برم تو چیزی بشه من چیکار کنم دیگه طاقت تنهایی ندارم

تو خسته هستی چیزیم نیست صب کن الان برات چای بیارم شامم درست کردم تو لباساتو عوض کنی یه دوش بگیری امادست

از جیبش چنتا شکلات داد دستم بیا اینارو بخور تا نخوری زمین الان میام کمکت رفت اتاقش منم بلند شدم تا سالاد درست کنم بیچاره خسته هست منم کارامو میندازم سرش. از اتاقش امد چای ریختم

فرید: وای پری دستت درد نکنه این چای خوردن داره

آقا تموم هست برا یه چایی انقد تشکر میکنه حوله رو سرش انداخته بود داشت چایی میخورد از پشت رفتم موهاشو با حوله خشک کردم وقتی کامل خشک شد حوله رو بر داشتم با دستم موهاشو شونه زدم رو بالا با دو دستش دستم گرفت برد * " دستمو بوس کرد منم تو همون حالت گردنش بغل کرد رو موهاشو پیشانیشو بوسیدم فرید بابت همه مهربونیات و محبتات ممنون تو یه مرد واقعی هستی

فرید: دیگه خیلی هم دیگه لوس کردیم بیا شام بخوریم *

آسمان بی ستاره من

دو دل بودم پیشنهاد هیرادو به فرید بگم یا نه ولی میگفتم مطمئنم قاطی میکرد. پس تصمیم گرفتم
چند مدتی دس نگه دارم ببینم چی میشه. باز صبح بعد رفتن فرید چند ساعت که درس خوندم با
هیراد زنگ زد التماس کرد خواهش کرد بزم قبول نکردم من باید فکرمو به درس بدم هر چند که برا
هیراد بی میل نیستم ولی اون همیشه اینجا نیست وقتی رفت ندیدمش فراموشش میکنم گفتم
زنگ بزنی به فرید میگم گفت آخرش مال خودم میشی صبح کن توام عین من عاشق میشی. گوشیه
قطع کردم چند بارم زنگ زد بر نداشتم نماز درسمو بخونم. شب شد فرید دست پر آمد زنگ زده بود
غذا میخره درست نکنم منم با خیال راحت درسمو خوندم رفتم دوش گرفتم یه لباس راحتی خوشگل
پوشیدم میخوامم لاک بزوم که فرید صدام زد

فرید: پریمه کجایی چیکار میکنی

الان میام صبح کن لاکمو برداشتم رفتم پایین فرید داشت چای میخورد جلوی تی وی خوراکیم پر
کرده بود روی میز برا منم چای آورده بود
صبر میکردی من میاوردم تو خسته هستی

فرید: نه عزیزم خوبم کوه که جابه جا نکردم بیمارستانم زیاد شلوغ نبود

باهم با شوخی دل خوشی چای خوردیم شام خوردیم با کمک هم جمع و جور کردیم فرید تلویزیون
میدید منم با زور داشتم لاک میزدم یه دستمو زدم اون یکیو زیاد نمتونستم بزوم

فرید: چه قدم زور میزنی بیار من بزوم خودتو خسته نکن

دستمو گرفت*" با سلیقه لاک زد بعدم انگشت پاهامو لاک زد تو هوا گرفته بودم تا خشک بشن فرید
لواشک میخورد با دهنش ملچ ملوچ میکرد آب دهنم داشت میریخت مظلوم نگاش کردم آب دهنمو
قورت دادم

فرید: پریمه میخوری چرا دهننت اب افتاده باز کن دهننتو بزارم

خیس شدم باشه بزار من لاکم خراب میشه دستشو دراز کرد تا لواشک بزاره دهنم دستشو یه گاز
محکم گرفتم بلند شدم فرار کنم که یهو گرفت خو بغلش

آسمان بی ستاره من

فرید: کوچولو داری با دم شیر بازی میکنی صبر کن حالا میگم بهت نزدیک شد دستمو گاز بگیره با یه نگاه فوق مظلوم یهو ازم جدا شد رفت اتاقش. وا چش شد یهو خوب بود آخه

رفتم نزدیک اتاقش میخواستم در بزنم که صداییه گریش میامد یعنی چی شد یهو همش تقصیر منه ناراحتش کردم

درو زدم رفتم داخل تو بالکن بود سیگارم تو دستش. من ندونم سیگار میگشی تا حالا ندیدم

فرید: ببخش پریمه میخوام تنها باشم لطفا

فرید همیشه باهام حرف بزنی بگی چی شد یهو من تو خودت باشی تا نفهم چمه تنهام نمزاری پس حق بده بهم بدونم چته خواهشن بگو

فرید: به وقتش الان نمتونم بگم یاد یه چیزی افتادم برو بخواب دیر وقته

با سری افتاده رفتم اتاقم یه آهنگ باز کردم تا آرام بشم بخوابم فرید صب نمیرفت بیمارستان همه جمع میشدیم خونه شیوا. انگار یه مهمونی مثل دور همی با دوستان بود مادر پدرش رفته بودن مسافرت فرید گفته بود میریم لباس بخریم هم برا من هم برا خوردش.

بلاخره فردا مهمونی رسید شب یه آرایش ساده کردم با یه لباس پوشیده که فرید گفت پسر مجرد زیاده بهتره پوشیده باشی من یه سارافن سفید خوشگل با یه بلوز روش بود به صورت لی و بندی از شونه هاش دو تا هم جیب پشت دامنش داشت با کمر بند سفید خیلی خوشگل و دخترونه بود با یه شلوار لی تنگ آبی روشن. با سیندل سفید انگشتی

وقتی رسیدیم خونه شیوا اینا صدای موزیک تا جلوی در ورودی میامد داخل شدم همراه فرید. یخ خونه بزرگ ویلایی با حیاط بزرگ و پر دارو درخت. چن نفر از مهمونا تو حیاط بود رفتیم داخل همه آمده بودن خیلی شلوغ بود از دورهمی گذشته بود یه مهمونی بزرگ بود

فرید: ببین پریمه خیلی شلوغه سعی کن از من دور نشی میبینی که چه قدر شلوغه

آسمان بی ستاره من

چشم فرید جان نگران نباش. با اونایی که میشناسیم حال و احوالپرسی کردیم رفتیم کنار اکیپ خودمون پیمان اینا داشتیم بگو بخند میکردیم که شیوا امد با آرایش غلیظ و کامل انگار عروس بود با یه پیرن کوتاه همه جاشو بیرون ریخته بود با فرید دست داد بغلش کرد عوض اون من داشتم از خجالت میمردم با بقیه هم دست داد با من با نوک انگشتاش دس داد

شیوا: خوش امدی پری خانم افتخار دادین. یه لحظه میایی آشپزخونه کارت دارم

یه نگا به فرید کردم

فرید: چه کاری نمشه یکی دیگه بیاد

شیوا: نگران نباش دخترونسست بین منو پریمه

فرید: پری برو فقط زود بیا

رفتیم آشپزخونه شیوا رفت بیرون هیراد امد با یه تیپ خیلی زیبا و یه پاپیون به گردنش زده بود

هیراد: سلام پریمه جان ببخش مجبور شدم شیوا در جریان بزارم بخدا طاقت بی محلیتو ندارم منم آدمم مگه چی کم دارم چه ایرادی دارم بگو اصلاح کنم فقط نه نگو من ممنونم بی تو از روزی که دیدمت یه روز خوش ندارم

من رو صندل نشسته بودم رو زمین جلوی پام نشست

هیراد: ازت خواهش میکنم من تا حالا حتی به پدرم خواهش نکردم الان دارم جلوی پای تو اشک میریزم التماس میکنم ازت ردم نکنی

دوتا دستامو بوسید اشکشو پاک کرد بلند شد

هیراد: لیاقت یه جواب دادنم ندارم

فردا که نمشه پیام بیرون پس فردا بریم بیرون حرف بزنیم منم تا اون موقع فک کنم

هیراد: مرسی دنیام که منو قابل دونستی بهم فک کنی بی صبرانه منتظرم

آسمان بی ستاره من

بر گشتم به سالن پیش فرید دیگه از مهمونی هیچ نفمیدم اگه گریه هیراد نبود خیلی خوب بود خوش گذشت. همش تو فکر بود

فرید: پریمه چیزى شده چرا حال نداری از وقتی شیوا صدات زده تو خودتی چی گفته بهت اگه چیزی گفته بگو تا حسابشو برسم

-نه فرید فقط خوابم میاد زود بریم خونه

فرید: باشه بلند شو بریم منم خستم

با همه خدافظی کردیم نگاه هیراد با مظلومیت و خواهش همش بهم بود تحمل نداشتم زیاد بمونم با فرید رفتیم خونه. فریدم ناراحت بود به خاطر حال من. بلاخره روز قرار با هیراد رسید فکرامو کرده بودم میخواستم همه چیزو بگم بهش از خانوادم از خودگشیم فرارم. قبول کنه تا تموم شدن درسم باهم بیشتر آشنا بشیم بعد بیاد خواستگاری. یهو تیپ معمولی و ارایش ساده کردم فرید بیمارستان بود. طرفای ظهر بود که زنگ زد گفت نزدیکه حاضر شم

تا زنگ خونه رو زد رفتم سوار ماشینش شدم تویوتا کمری بود تا نشستیم یه دسته بزرگ گل رز سرخ گرفت طرف تقدیم به زیباترین موجود دنیا نتونستم نیشمو جمع کنم ذوق زده شدم از این احساس خالص و بدون غرورش ازش گرفتم بو کردم مرسی نیازی نبود آقا هیراد

هیراد: قابل نداره این کوچیکترین چیز هست برای بانوی زیبام اگه مال من باشی از عشق و احساس هیچی کم نمیزارم برات. در ضمن اقا شو بر دار فقط هیراد بگی راحت

تو تنها کسی هستی که من تا حالا اینقدر دوستش داشتم و از دوریش به جنون رسیدم

آقا هیراد اونى که شما فک میکنین من نیستم من خواهر واقعی فرید نیستم زندگی من کلی بالا پایین داره مطمئنم اگه بشنوی برای همیشه میری پشت سرتم نگاه نمیکنی

هیراد: بازم اقا گفتی ناراحت میشما یه کم با دلم راه بیا لطفا. صبر کن برسیم یه کافی شاپ بعد شروع کن هر چی حرف داری بزن ولی پریمه اینو بدون هر چی باشه من ازت دست بر نمیدارم تو اونى که من تو رویا و خیال کنار خودم میدیدم

آسمان بی ستاره من

وقتی رسیدیم کافی شاپ سفارش کیکو قهوه دادیم بعد شروع کردم به تعریف کردن زندگیم از فرارم از خود گشیم از نجات دادن فرید همه چیو گفتم باز گذشته تلخم امد جلو چشمم اشکام ریختن هیراد سندلیشو نزدیک گشید دستامو گرفت خیلی ناراحت شد از گذشته تلخم ولی معلوم بود نظرش فرق نکرده

هیراد: خیلی سختی گشیدی قربونت برم بهت قول میدم خوشبختت کنم فراموش کنی سختیارو

دستام تو دوتا دستاش گرفت گذاشت قلبش

هیراد: ببین این قلب برای تو میزنه ببین چه قد تند میزنه قربون اشکات برم دیگه نبینم غمتو تا با منی خوش باش فهمیدی اصلا برام مهم نیست گذشتت من از خود خودت خوشم میاد. حالا چی میگی میتونم عاشقت باشم در کنارت تا تورو عاشق خودم کنم باهم خوشبخت بشیم

باشه ولی تا دو سال که درسم تموم بشه هیچکس نباید بدونه حتی شیوا و فرید

هیراد: باشه قول میدم فقط تو باش همه چی حله

با خوشی باهم پیست اسکی رفتیم استبل اسب که مال بابای هیراد بود من میترسیدم ولی با کمک هیراد سوار شدم امروز دیر شده بود قرار شد فردا دوباره بیاییم تا اسب سواری یادم بده. واقعا در کنارش زمانو حس نمکردم خیلی خوش گذشت تو راه رفتیم جیگر پزی

تا شب باهم همه جا رفتیم بهترین روز زندگیم بود هیراد میتونست یه همدم خوب برام باشه پیشش زمان و مکان گم میکردم انقد عاشقانه رفتار میکرد قربون صدقه میرفت برام

هیراد من دیرم شده برا امروز کافی هر چی باشه فرید الان سرپرست منه خودشم حساسه الان نگران شده منو ببر خونه

هیراد: چشم خانم الان میبرمت با این که کار سخته ازت جدا بشم ولی فعلا چاره ندارم همین که منو به نوکری قبول کردی کلی خوشحالم

منم خوشحالم از بودنت تو زندگیم. با این حرفم چشاش قد نعلبکی شد

آسمان بی ستاره من هیراد: پیری واقعا میگی خوشحالی از بودن من

آره دوروغم چیه. هر دو عین یه زوج خوشبخت خوش تیپ راه افتادیم. تا منو برسونه خونه. با هیراد خدافظی کردم در با کلید باز کردم رفتم داخل دیدم فرید تموم کتابامو ریخته زمین داره دنبال یه چیزی میگردد. سلام دادم سرشو بلند کرد از چهرش ترسیدم نگران اعصابانی اشفته. از رفتار خودم ناراحت شدم چطور تونستم برم پی خوشی این مردو تو این حال بزارم خاک تو سر نمک شناسم

فرید: سلام و زهر مار ساعت چنده تا حالا کدوم گوری بودی خود سر شدی من انقد بی ارزش شدم حتی یه زنگ نزدی خبر بدی کجایی واقعا که

- فرید حق با تو ببخش با دوستام رفته بودیم بیرون زمانو گم کردم

فرید: کدوم دوستات ها کدوم

- داد نزن بگم برا چی داد میزنی. با باران و نگین

فرید: پریمه من از دروغ بدم میاد راستشو بگو من الان از دفترچه تلفنت شماره بارانو گرفتم اصلا تهران نیست رفتن کیش

- با یکی از دوستای مدرسه قبلیم رفته بودم تو نمشناسی

فرید: خیلی عوض شدی دیگه اون آدم معصوم نیستی داری راحت دروغ میگی روز اول گفتم من دوستی تو مدرسه قبلیم نداشتم. بسه من بچه نیستم 38 سالمه داری مثل آب خوردن بهم دروغ تحویل میدی برو اتاقت برو جلو چشم باشی یا خودمو نابود میکنم یا تورو.

خیلی ناراحت بود درکش میکردم تقصیر منه خاک بر سره باید تا هشت خونه میامدم چه قد داغونش کردم. کتابامو جمع کردم بدون هیچ حرفی رفتم اتاقم. به هیراد اس دادم تو ماشین شماره موبایلمو داده بودم بهش شماره از قبل داشتم نوشتم فرید خیلی ناراحت عصبی شده جواب داد غلط کرده میخوای پیام حسابشو برسم. نوشتم زحمت نکش اون از برادر واقعی بهتره برا من احترامش از من بیشتر باید باشه. اونم گفت باشه ولی اذیتت کرد خودم برات خونه میگیرم نمیخوام خانم منت کسی بالا سرش باشه

آسمان بی ستاره من

نه هیراد نمیخوام منت نیست اون فقط نگرانه تو بدترین شرایط زندگیم اون پشت و پناهم بوده الان حکم برادر و پدرو برام داره لطفا احترامش نگه دار

هیراد: باشه خانمم

دیگه هیچی نفرستادم باید از دل فرید در بیارم اون منو به زندگی بر گردوند همه چی بهم داد از خودش گذشت به خاطر من خیلی ناراحت بودم میخواستم گریه کنم ولی بغضم این اجازه رو نمیداد

فرید

احساس میکردم پریمه یه چیز مهمی رو ازم مخفی میکنه من خودخواه نیستم با این که از عشقش دارم میمیرم ولی من خوشبختیو براش میخوام نمیگم برا من باشه تا آخر عمر ولی اون نمیفهمه دور برش پر گرگه من میخوام درس بخونه دکتر بشه براش ماشین بگیرم اگه دوس داشته باشه بره خارج ادامه تحصیل بده ولی با هر کس نیفته اون تو سنی هست که ممکنه با چن جمله عاشقانه دلشو و روحشو وا بده. درد بی خانمان افتاده به جونم نمیدونم چیکار کنم کار و زندگی ندارم چند کیلو لاغر شدم حتی چن وقته ورزشم نمیکنم سیگار که از بوش فراری بودم حالا شده تنها همدردم

نمیدانم چشمانت با من چه میکند!!!! فقط وقتی که نگاه میکنی چنان دلم از شیطنت نگاهت میلرزد که حس میکنم چقدر زیباست فدا شدن برای چشمهایی که تمام دنیایی من است...؟ تو بالکن نشسته بودم سیگار میکشیدم در اتاق زده شد بیا تو

پریمه: فرید اجازه هست پیام پیشت

- بیا چی میخوای بگی دیگه چه دروغی داری بگی

پریمه: اجازه بده یه مدت بگذره الان نمیتونم بگم خواهش میکنم بزار با خودم کنار پیام بهت میگم همه چیزو فقط فرصت بده چن روز

دستم گرفت و گفت

پریمه: امروز اذیتت کردم فرید منو ببخش داشت اشکاش میریخت صورتشو با انگشتم ناز کردم

- باشه بس کن نریز اشکاتو تحمل ندارم با این اعصاب داغون. خودشو برام لوس کرد نشست کنارم سرشو گذاشت رو شونم

آسمان بی ستاره من

پریمه : فرید تو هما کس منی پدرم برادرم مادرم دوستم کسی که زندگی دوباره برام داد کسی که از خودش گذشت تا من سرپا بشم من جز تو کسی ندارم به وقتش میگم ولی الان نمیتونم

- پری میترسم دیر بگی نتونم کاری کنم . با دستم موهاشو نوازش میکردم برام آرامش میداد اگه یک سال هم سرش رو شونم بود باز تکون نمیخوردم تا قلبم اینطور با ریتم آرام بزنه

یه ربع همون حالت موندیم دست تو دست سر اون که مجنونم کرده ولی خودش خبر نداره رو شونم میبینی خدا اونی که دیوانه ام کرده در کنارمه دستش تو دستمه ولی من این حقو ندارم بهش بگم عاشقتم نمیتونم دل سیر بغلش کنم خدایا این چه رسم زندگیه اشکی که میخواست بریزه زود با نوک انگشتم پاک کردم

- پری پاشو برم دوتا چای بیارم بخوریم

پریمه : تو بشین من میارم قربونت برم به حد کافی امروز اذیتت کردم .

مهربون ساده من کاش تو خونه من نبودی کاش غریبه بودی برا به دست آوردنت هر کاری میکردم ولی حیف که بهم اعتماد کردی خونه منو پناهگاه قرار دادی

با دوتا چای با استکان بزرگ برگشت بازم سرشو گذاشت رو شونم انگار دلش گرفته بود یه سر پناه میخواست من تکیه گاه بودم براش به آهنگ باز کردم تو این شب دوتایی تو بالکن با دوتا چای داغ عجیب مزه میداد اهنگو از گوشیم پلی کردم



رگ خواب این دل تو دست تو بوده

ترگهای قلبم شگست تو بوده

منو با یه لبخند به ابرا گشوندی

با یک قطره اشکت به اتیش رسوندی

مدارا نکردی با دلواپسیمو

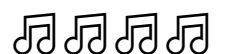
ندیده گرفتی غم بی کسیمو

آسمان بی ستاره من
با این آرزوی که بی تو محاله

یه شب خواب آروم فقط یک خیاله



چه قد حیف این عشق همینجور هدر شه
یکی از منو تو بره در به در شه بره در به در شه
باید سر کنم با همین جای خالی
حالا تو نبودم بگو در چه حالی
مدارا نکردی با دلواپسیمو
ندیده گرفتی غم بی کسیمو
با این آرزوی که بی تو محاله
یه شب خواب آروم فقط یک خیاله
(رگ خواب . محسن یگانه)



وقتی آهنگ تموم شد دیدم اشک پریمه رو گوشه
- پریمه برا چی گریه میکنی امروز اصلا تو خودت نیستی
پریمه: آره دلم خیلی گرفته من خیلی بدبختم فرید هیچکسو ندارم
- پس من چیم منو آدم حساب نمکنی
پریمه: فقط تویی توام خدا رسوند برام
پاشو برو بخواب خسته هستی منم بخوابم فردا زود بلند میشم . با به شبخیر رفت من موندم باز
تنهایی هزار فکر بی نتیجه

صبح بلند شدم بعد از دوش و صبحانه به درسام رسیدم یه ساعت با هزار تلفنی حرف زدم خواست بریم بیرون که گفتم نمشه بزار چند روز بگذره اصرار داشت دلم برات تنگه و اینا امد دم در با یه شاخه گل رز قرمز که عاشقش بود با یه عروسک قرمز خرس بود فقط یه نگاه طولانی بهم کرد خدافظی کرد رفت. امدم خونه عروسک بغل کردم گل و گذاشتم جلو آینه اتاقم خرسم کنار تخت گذاشتم تا هر شب پیشم باشه روزا همینطور میگذشت تقریبا یک روز در میون یا هر روز با هیراد میرفتیم بیرون دیگه تو شهر جایی نمونده بود باهم نریم در کنارش واقعا احساس خوشی داشتم بدون درد و غم اسب سواری و اسکیو کامل یادم داده بود روز به روز عاشق هم میشدیم دوری هم سخت میشد به مدرسه فرید میرد چون ظهرا کار داشت گفته بود خودم برم خونه ولی هیراد یه روزم تنهام نمیذاشت. تقریبا از آشنایی و شروع عشقمون یه شش ماه گذشت مهر ماه تولد من بود یه روز تو اتاق بودم فرید صدام زد

فرید: پریمه جمعه تولدته میخوام یه مهمونی بگیرم میخواست سوپرایزت کنم ولی باید آماده باشی هر کس میخوای دعوت کن منم دوستامو دعوت میکنم

روز تولدم همه دور بری ها رو دعوت کرده بودیم به هیرادم گفته بودم دوستاشو دعوت کنه اون روز رفتم نزدیک خونه آرایشگاه یه روز قبلش با فرید رفتیم خرید هم برا خودمون هم برا خونه چن نفر کارگر گرفته بودیم کارارو از جمله تزیین خونه و غذا و میوه رو انجام بدن

وقتی کار آرایشگاه تموم شد گفت به خودم نگاه کنم واقعا تعجب کردم این من بودم اصلا انگار یکی دیگه جای من امده بود موهای رنگ کرده و های لایت ابروی همون رنگ یه کم نازک کرده بود یه رژ زرشکی رنگ غلیظ زده بود با رژ گونه همون رنگ خیلی خوشگل و خانومانه شده بود موهام با بافتای خوشگل بالای سرم گل درست کرده بود چون نزدیک خونه بود میرفتم لباسمو خونه بپوشم رفتم خونه همه جا تغییر کرده بود انگار عروسی بود زود رفتم اتاقم لباس پرنسسی خوشگلمو که به رنگ بنفش بود با دامن پف داری و گیپور باز نبود ولی تور بود تا مچ دست با کفش بلند بنفش رنگ به یکی از کارگرا گفتم زیپ لباس بست عالی شده بودم پشت لباس یه کم دنباله داشت رفتم پایین صدای موزیک بلند شده بود فرید داشت از پله ها میامد بالا

فرید: پری پس کجایی همه اومدن داشتم میومدم صدات کنم همه دوستات امدن سراغتو میگیرن

آسمان بی ستاره من

- اومدم بریم برای چی آخه این همه تدارک دیدی من بچه ام مگه

فرید : تو صد سالتم بشه برا من جوجه هستی پر پری

حالا من جوجه هستم دا افرین .مثلا قهر کردم

فرید :امروز یه سال بزرگ میشی نباید قهر کنی وگرنه از کادو خبری نیست

وقتی اسم کادو امد از پشت گرفتمش

- کی قهر کرده من غلط بکنم قهر کنم فقط یه کم ناز کردم

فرید :قربون خودتو نازت بشم شوخی کردم دار ندارم مال تو کادو چیه

تو پذیرایی غوغا بود خواننده داشت میخوند بچه تکی یا زوجی میرقصیدن به همه خوش امد گفتم همه تولدم تبریک گفتن بیشتر با باران صمیمی بودم با هم به میزا سر میزدیم خوش امد میگفتیم فرید هم با دکترا یه میز نشسته بودن میوه میخوردن هیرادو دیدم با تیپ سفید با یه پاپیون سیاه بسته بود با کفش سیاه نفس گیر شده بود با اون تیپ یه لحظه از دیدنش نفسم تو سینه حبس شد رفتم نزدیک تر اونم آمد یه کم جلوتر دستامو با دوتا دستاش گرفت احساس کردم دستام یخ بسته اگه فرید ببینه چی میشه فوری دستامو گشیدم هیرادو زشته یکی ببینه

هیراد:ببینه برام مهم نیست زنه

- هیراد یه کم رعایت کن خودت قول دادی تا وقتش بشه

هیراد :کی وقتش میشه من خسته شدم از رفتار سردت بسه دیگه اصلا برات مهم نیست

- واقعا که اگه مهم نبود قبول نمیکردم دوس بشیم فقط میگم صبر کن فرید حساسه

هیراد :به درک بره گم شه پسره انتر باشه این دفعه هم صبر میکنم خانم خانما

آسمان بی ستاره من

- هیراد هیچ وقت به فرید توهین نکن گفتم اون همه کسه منه . دستاشو به صورت تسلیم بالا گرفت . باهم خندیدیم رفتیم با دوستاش آشنا شدیم از یکی که خیلی صمیمی بود اسمش فرهاد بود خوشم امد چشم پاک بود بقیه هیز بودن

جشن تو اوج بود من خیلی خوش حال بود یه بار با باران رقصیدیم . شیوا کم مونده بود بشینه بغل فرید حرصم میگرفت . ولی قربونش برم اصلا اهمیت نمیداد بهش اونم اخم کرده نشسته بود کنار دخترا نشسته بودم داشتیم میخندیدیم که هیرادو دیدم رفت به خواننده یه چیزی گفت اند طرف من

هیراد : پریمهه خانم میشه با من برقصین خواهش میکنم تنها نتونم

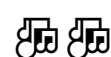
اخم کردم براش ولی از رو نرفت گفت

- فقط یه کم .

هیراد : یه بار تو با دلم را بیا یه بارم تو کوتاه بیا دوستامو میبینی با دوس دختراشون چه کارا که نمیکنن تو یه رقصو باهام نمیایی

کم مونده بود اشک بریزه چاره نداشتم هر چه بادا باد باید یه کم از دلش در بیارم رفتیم وسط با دست به خواننده اشاره کرد بخونه یه دستمه گرفت . تنها ما نبودیم چند زوج دیگه هم بودن

آهنگ شروع شد ما هم شروع کردیم به آروم رقصیدن



چکار میکنی اینجوری که دیونه میشم

بیا دلبریت یه کم کمترش کن

دلم عاشقه بیشتر از این نزار عاشقت شه

داره میره قلبم بیا باورش کن

حدی داره دل بردن

آسمان بی ستاره من

واسه تو مردن

همه ی عالم ای وای چه بد حال

دلم دیگه طاقت نداره دلم بی قراره داره کم میاره

دیگه خستم از حالت چشم تو حاله باحال نصف کاره

میلرزونه این زلزله قلبمو دین و ایمونمو زندگیم به هم ریخته چشات

یه آدم توی زندگی غیر این که کسی مثل تو داشته باشه دیگه چیزی میخواد

حدی داره دل بردن واسه تو مردن همه عالم وای چه بده حال

چکار میکنی اینجوری که دیونه میشم

بیا دلبریت یه کم کمترش کن

دلم عاشقه بیشتر از این نزار عاشقت شه

داره میره قلبم بیا باورش کن

حدی داره دل بردن

واسه تو مردن

همه ی عالم ای وای چه بد حال

دلم دیگه طاقت نداره دلم بی قراره داره کم میاره

دیگه خستم از حالت چشم تو حاله باحال نصف کاره

هیراد

هیراد گاهی از ذوق بغلم میکرد دم گوشم گفت

- تولدت مبارک ملکه زیبای من .

آسمان بی ستاره من

منم با این حرف کلا از اطراف غافل بودم فقط عشق هیرادو میدیدم برام هیچی مهم نبود نگاهمون با آهنگ با رقص اروم به هم بود غرق هم بودیم

فرید

با آهنگ نسبتا شادی که پخش شد سر بلند کردم مشغول صحبت با پیمان بودم

هیراد دست پریمه گرفته بود اون با لبخند با اون لباس پرنسسی خوشگل با اون آرایش منحصر بفردش داشتن میرفتن برای رقص خیلی فرق کرده بود پریمه من. هیراد جای خود دارد هر کسی محو خودش میکرد امروز عجیب خوشگل شده بود با اون رنگ زیتونی پرنگ موهاش که به طرز زیبایی درست شده بود داشت تو مجلس دلبری میکرد. رفتن وسط آهنگم سفارشی بود محو هم داشتن میرقصیدن تو بغل هم دنیا رو سرم خراب شد فک میکردم خونه داره دور سرم میچرخه عرق سرد نشسته بود به تموم جون و تنم حالت تهوع گرفتم دویدم بیرون باید هوای سرد بهم بخوره هر آن ممکن بود نفسم قطع بشه هر لحظه خندشون جلوی چشم بود چال لپ پریمه از جلو چشم نمرت رقص با نازش جلوی هیراد. رفتن پشت حیاط که خلوت بود سیگار کشیدم یکی دوتا سه تا نه فایده نداشت قلبم داشت از درون میسوخت وقتی صحنه ها یادم میافتاد اشکم جلوی دیدمو میگرفت گاش تنها بودم نعره میزدم گاش اتاقم بودم میزدم یه چیزی میشگستم. بغض داشت خفم میکرد. ولی مهمون داشتیم نه باید کسی از ضعفم با خبر بشن دشمنام شاد بشن یه کم خودمو جمع جور کردم رفتم داخل دیدم رقصشون تموم شده پریمه دنبال من میگرده

پریمه: کجا بودی فرید همه جارو دنبالت گشتم

- رفته بودم سیگار بگشم چی شده مگه .

پریمه: هیچی کیکو نیاریم ؟ دیر وقته

- چرا تو برو بشین جایی که درست کردن تا من بگم بیارن

احساس میکردم بینشون یه چیزایی هست خودمو باخته بودم اصلا تو مجلس نبودم چطور پریمه تونست بهم دروغ بگه من به رفتاراش شک کرده بودم به نمره هاش که مدیر مدرسه گفته بود افت کرده. از زیر کت قلبمو چنگ زدم بسه چیه برا چی داری تند میزنی خفه شو بی لیاقت خفه شو بغضمو تو گلو خفه کردم. به بچه ها گفتم کیک سه طبقه که از قبل سفارش داده بودم بیارن

رفتم جایگاه نشستم که با گل نوشته بودن پریمه تولدت مبارک خواننده آهنگ تولدو داشت میخوند کیکو آوردن بریدیم پخش کردیم رفتیم به 18 سالگیم همه بهم تبریک گفتن همه یه جور کادو دادن لباس عروسک بدلیجات لوازم آرایشی میز پر شده بود ولی از دو نفر بیشتر توقع داشتم هیراد و فرید هیراد میخواست آخر سر بده ولی دید فرید اصلا حالش خوب نیست فکرش اینجا نیست. نمودنم چی شده بود چشاش سرخ شده بود. خیلی ناراحت تو خودش بود هیراد یه نگاه عصبی به فرید کرد و کادوشو آورد کادوی همه رو باز میکریم اینم باز کردم یه سرویس طلا بود ظریف و سفید همه تعجب کردن حتی فرید. این هیراد آخرش کاری میکرد همه بفهمن اینو میتونست وقتی تنها شدیم بده. از دستش عصبی بودم ولی یه لبخند اجباری زدم و تشکر کردم. همه نگاه رفت سمت هیراد. آمد جلو با همون اخم و ناراحتی تبریک گفت و یه بسته کوچیک از جیبش در آورد. همه گفتن باز شود باز کردم یه کلید بود با یه جا کلیدی نقره اسم خودم

فرید: این کلیدشه خودش تو حیاط هست بریم ببینیم

همه هجوم بردیم حیاط یه ماشین 207 سفید با روبان قرمز تزئینی نوشته شده بود پریمه جان تولدت مبارک مه تعجب کردن هورا گشیدن منم پریدم بغل فرید مرسی مرسی واقعا سوپرایز شدم اشک شوق میخواست بیاد که اونم بغلم کرد مبارکت باشه عزیزم. فقط از فردا میری آموزشگاه تا گواهی نامه بگیری بعد تا اون موقع دس نمزنی

مهمون با خوشی تموم شد فقط فرید از اون روز اصلا حالش خوب نبود بعد رفتن مهمونا رفتم اتاقش دراز کشیده بود دستشم گذاشته بود رو چشماش کاش بگه چشمه چرا نمیتونم از درداشو کم کنم اون همیشه منو خوشحال میکنه صداش زدم فرید جواب نداد فرید سرشو یکم بلندتر کرد و گفت:

فرید: پریمه تنهام بزار حوصله ندارم

اینو یه کم بلند گفت

چرا اینطور حرف میزنه تقصیر من چیه

- چرا داد میزنی فقط نگران شدم میشه بگی چی شده

آسمان بی ستاره من

فرید: تو میشه بگی چه غلطی میکنی با اون پسره لندهور چند دفعه گفتم محل نده بهشون ها حرف من مفت بود خریدار نداشت فرید کیلو چند

-معلومه چی داری میگی فرید اون فقط بهم پیشنهاد رقص داد اونم با خواهش و تمنا قبول کردم
فرید: پریمه من گوشام درازه حتما ها تو یه الف بچه منو خر فرض کردی من میدونم باهش جیک تو جیک شدی من بهت گفتم به درس و مشقت برس یه کسی شو برا خودت رفتی دنبال عشق و عاشقی دانش آموز ممتاز الان از مدرسه دارن براش پیغام میفرستن مشکل افتش چی بوده خانم
تا این حرفو زد اشکم در امد بلند گفتم

- فرید من و هیراد همو دوس داریم این کجاش ایراد داره برا هم میمیریم. مشکل فقط رضایت توه فکرم درگیر تورو چطوری راضی کنم از هیراد خوشتم نمیداد

فرید: مبارکه خودتون بریدین دوختین فرید کیه کدوم خریه. من چه کارم برو خوش باش من هر کاری کردم یک کسی بشی برا خودت حالا که ازدواجو راحل زندگیت میدونی برو صلاح خویش را خسروان دانند .

- فرید الان نمیخوایم ازدواج کنیم که بعد تموم شدن کنکورم

فرید: پریمه من روز اول گفتم هیراد اونی که نشون میده نیست اون تا حالا صد نفره رد کرده هر کس یه کم برو رو داشته باشه باید مزه کنه حالا که فرصت داری ولش کن بچسب به زندگیت درستو بخون دکتر شو وقت برا ازدواج زیاده تو امروز رفتی 18 سالگیت ببین چه قد فرصت داری

- من و اون نزدیک یه ساله دوستیم ولی تا حالا هیچ ایرادی ازش ندیدم هر جور من خواستم به نظرم احترام گذاشته من و اون عاشق همیم لطفا تا کنکورم اجازه بده نامزد بشیم ازت خواهش میکنم فرید ما نمتونیم بدون هم زندگی کنیم

فرید: ببین پریمه یه روز پشیمون میشی من راضی نیستم راضی هم نمیشم هر کاری خودت میخوای بکن به من ربط نداره من گفتنیارو گفتم اون رضایت نامه که بابات بهم داده میدم برات برو هر غلطی میخوای بکن ولی من راضی نیستم

آسمان بی ستاره من
با التماس اشک ریختم

- فرید من جز تو کسیو ندارم چطورچو دلت میاد تنهام بزاری

انقد گریه کردم تا به حق افتادم

- فرید خواهش میکنم تنهام نزار من بدون هیراد میمیرم

فرید: لعنتی اشک نریز برو اتاقت اعصابمو قاطی نکن ببینم چی میشه

با چشای گریون دویدم اتاقم اینم از تولدم خوشی به من نیومده. میخواستم تا تابستان صبر کنیم ولی

فرید فهمیده هیراد از خدشه زودتر ازدواج کنیم ولی من میکنم فعلا چن ماه نامزد کنیم بعد کنکور

ازدواج کنیم منه بی لیاقت قدر خوبیهای فریدو ندونستم نرسیده عاشق شدم اون از خودش میگذره

تا من به جایی برسم این دست مزد من رو صورتش پر رو پررو میگم عاشق شدم

به قول یه نفر.. فرید

یه قانون مهم هست که

میگه

همیشه اونـی که توخیالتـه

بی خیـالتـه ..

فرید

از این که تو روم وایساد گفت برا هیراد میمیرم یعنی من دیگه تموم شدم از خودم متنفر بودم چرا آوردم اینجا چرا بلاییه جونم کردم از اعصابانیت داشتتم میلرزیدم . از این که هشدار داده بودم نزدیک نشه فک میکنه من بخاطر خودم میگم من از بچه گی هیرادو میشناسم همه جوره دوس دختر داشته چن نفرو بدبخت کرده اون به دختران فامیلشم رحم نمیکنه چه برسه به پریمه دختر ساده . ولی من باید تلاشمو بکنم پریمه حیفه طعمه این کثافت بشه . رفتم حیاط انقد سیگار کشیدم گریه کردم تا خودمو خالی کنم وقتی عاشق شدنشو گفت رقصش تو این یک سال باهم بودنشون هر لحظه تو ذهنم داشت حالمو بهم میزد اصلا آروم نمشدم با مشتم زدم به دیوار انقد زدم تا خون فواره زد ولی دردی احساس نمیکردم درد قلبم بیشتر بود . چطور تونست هیرادو با اون همه ایراد ببینه ولی منو که جونم براش میره حرفم براش یه ذره ارزش نداره . همون حالت نشستم تو حیاط زانومو بغل گرفتم خون همونطور داشت میرفت داشتتم زیر لب شعر میخوندم

(می بوسم و کنار می گذارم

تمام چیزهایی را که ندارم و نباید داشته باشم !

دست هایت

چشمهایت

عاشقی نکردن هایت

همه را

خسته ام از تکرار این عادت های احمقانه ...

چسبیدن به چیزهایی که ندارمشان ...

عاشق بودن به چیزهایی که نه برای من است

آسمان بی ستاره من
و نه برایم خواهد بود..)

باید زنده بمونم تا نزارم عزیزترینم بدبخت بشه اون بچه است من که عقم میکشه نباید بزارم رفتم
داخل

با دست دیگم دستمو گرفته بودم که خون بند بیاد ولی فایده نداشت مشتم پر میشد یه بشقاب
گرفتم زیر دستم تا ببندمش. از پله ها یه صدایی میومد فکر کنم پریمه میاد ابی چیزی بخوره سرمو
گذاشتم رو میز که فکر کنه خوابم بره آب خوردم که چشمش به من افتاد

پریمه: فرید چرا اینجا خوابیدی بلند شو برو اتاقت فرید

جواب ندادم تا بره نمیخوام تو این حال ببینه. ولی فایده نداشت سمج تر از من بود سرمو بلند کرد با
دیدن چشای سرخ و دست خونی رنگش پرید یه هین بلندی کشید

پریمه: فرید چکار کردی این چه وضعیه برا خودت درست کردی وای خدا چیکار کنم پاشو بریم
بیمارستان

- اولاً نمردم برا چی گریه میکنی دوما من خودم دکترم کمک کنی میبندم. چرا رنگت پریده خوبم
داشتم ورزش میکردم خوردم زمین

پریمه: الهی بمیرم همش تقصیر منه اعصابتو بهم ریختم

- زود باش وسایلو بیار دنبال مقصر نگرد

با کمک پریمه دستمو بستیم دختره ساده بعد بستن دستم دستمو بوسید.

- عهه پریمه چیکار میکنی بچه شدی اوف شده بوس میکنی خوب بشه.

تو اوج دردو غم هر دو خندیدیم

پریمه

آسمان بی ستاره من

فرید خیلی داغون شده احساس میکنم یه چیزی هست من بی خبرم باید سر در بارم از دلیل رفتارش چشاش همیشه از گریه زیاد سرخ پیشه شبا کلا تو بالکن یا آهنگ گوش میدی یا سیگار میگشه الان با مشت زده به دیواری جایی فکر میکنم من باور کردم از زمین خوردنه. وقتی فرید رفت اتاقش منم رفتم بالا. فردای اون روز هیراد امد دنبالم تا بریم مدرسه. تو راه گفتم هیراد چیکار کنیم فرید اصلا موافق نیست هر کاری کردم راضی نمشه نه الان نه بعد کنکور کلا با تو موافق نیست من چیکار کنم باید راضی بشه پن جز فرید کسیو ندارم که

هیراد: فرید غلط کرده حتما خودش دوست داره الان نمیخواد با من ازدواج کنی تا خودش به دست بیاره من نمیزارم هر چه قد تو این مدت برات خرج کرده میزارم جلوش تا منتهی برات نزاره

- هیراد اینطوری نیست اگه بود بهم میگفت میدونی ما چن سال فاصله سنی با هم داریم این حرفو نزن من اون عین پدر و دختر رفتار میکنیم باهم همه جا میریم هم منو خواهرش معرفی میکنه اگه دوسم داشت از اول میگفت

هیراد: خب پس چرا راضی نیست من که هیچ چیزی رو از تو دریغ نمیکنم از اونم بیشتر برات امکانات میزارم ادامه درستم میریم انگلیس بخون الانم که میری زبان مشکل زبان نداری پس چه مشکلتش با من بزار خودم باهاش حرف بزنم

اون میگه تو قانع نیستی صدتا دوس دختر داشتی همیشه عوض میکنی دوستاتو

هیراد: اون مربوط به گذشتم بود از وقتی باهات آشنا شدم چی دیدی از من سرگردون بودم قبل تو ولی الان تو اونی که همیشه دنبالش بودم از هر نظر. اون مطمئنم به خاطر خودش نمیخواد تو با من باشی تا خودش تنها نباشه. خودتم به حرف من میرسی اگه اون دوست نداشته باشه بیا هر چی تو گفتی

از حرفش شوکه شدم یعنی فرید به خاطر من هر شب گریه میکنه پس چرا بهم نگفته امکان نداره اگه دوسم داشت بهم میگفت من تا حالا ندیدم نگاه دیگه ای به من بکنه

- باشه قبوله من مطمئنم دوسم نداره داشت بهم میگفت

هیراد: باشه اشکال نداره شرط میندیم .

آسمان بی ستاره من

رسیدم مدرسه فکرم همش پیش فریدو هیراد بود به قول فرید دیگه همون دانش آموز ممتاز نبود که یه لحظه از درسو رها نمیکرد حالا نمیدونستم خانم کی میاد کی میره خدا به دادم برسه با باران و نگین حرف زدیم همه چیز میدونستن اونا هم گفتن یه چیزی هست که فرید راضی نمیشه وگرنه هیراد هیچ ایرادی نداره با درس خوندنتم که مشکل نداره

اگه فرید بهم نیتی داشته باشه واقعا قید همه چیو میزنم میرم من بهش اعتماد کردم مثل داداش برام عزیز بود عین یه پدر آغوشش میکردم. خدا کنه حرفای هیراد دروغ باشه و به خاطر آیندم باشه که فرید ناراضی هست .

رفتم خونه باید یه جوری میفهمیدم قصد فریدو رفتم اتاق فرید همه جارو گشتم ولی چیزی پیدا نکردم دفتر شعر و اینا داشت ولی از من اسمی نبرده بود یه کم خیالم راحت شد باید با خودش حرف بزوم یا یه جوری بفهمم نیتشو وقتی فرید امد مادر هیراد زنگ زد تا فردا شب بیان خواستگاری .

فرید: ما جوابمون منفیه لازم نیست بیاین خانم لطفی (مادر هیراد).

مادر هیراد: بزارین حالا بیاییم ببینیم از نزدیک مشکل چیه چرا منفیه جوابتون

فرید: یه کم صبر کنید پریمه چی میگه

منم شونمو بالا انداختم گفتم

-خودت میدونی اونم با اخم گفت باشه تشریف بیارین. تلفنو قطع کرد

فرید: پریمه گفتم امروز جوابشو بده بره اون به درد تو نمیخوره چرا نمیفمی انگار با سنگ حرف زدم میگم اون به درد زندگی با تو نمیخوره بفهم رفتی قرار خواستگاری گذاشتی

- چرا باید جواب رد بدم دلیلش چیه اون دلیلی که گفتمی گفتم اونم توضیح داد قبل من بوده الان یه ساله که یه نگاه به کسی نکرده من میدونم دوسم داره بیشتر از جونش. من پیش اون شادم پس چرا بی دلیل ردش کنم

فرید: اون فیلمشه صد بار عاشق شده وعده داده به همه توام یکی عاشق کردن دخترا کار اونه

آسمان بی ستاره من

- تو داری اونو از چشم من میندازی شاید قصد دیگه ای داری من نمیدونم چون دلالت قانع کننده نیست شاید داری به هیراد من حسودی میکنی ولی هر کاری بکنی حتی از خونت بیرونم کنی من دوسش دارم توام اجازه ندی بی اجازه تو باهاش میرم

فرید: خفه شو خفه شو دختره ساده مغزتو پر کرده

با کشیده ای که به گوشم زد

فرید: اگه من نیتی داشتم دو سال بیشترکه اینجایی ازم چی دیدی، خجالت بکش ازت انتظار نداشتم به خاطر یک عشق زود گذر باهام اینطور حرف بزنی مگه تا حالا نگاه بدی ازم دیدی

اینو گفت با عصبانیت رفت اتاقش درم محکم بست

از گفته خودم پشیمون نبودم میزاشت خودمو بکشم ، نجاتم داده که دستور زندگیمو بده اگه مزاحمم بگه میرم از خونه اش پول این مدتم که اینجا بودم میدم . حالا فردا مشخص میشه جریان . فردا روز تعطیل بود از اتاق کلا نرفتم بیرون از بیکاری موهامو شونه میزدم لاک میزدم تا سر گرم بشم با گوشی بازی میکردم. یه جور از فرید خجالت میکشیدم بابت حرفام نمخواستم باهاش روبه رو بشم بعد از ظهر بود در زده شد بفرمایید

فرید: چرا نمیایی صبحانه و ناهار بخوری عوض این من قهر کنم تو قهر کردی

- من قهر نیستم میل ندارم

فرید: پس پاشو یه چیزی بخوریم شب مهمون داری

- بیخش فرید عصبی شدم منظوری نداشتم

فرید: اشکال نداره پاشو

باهم رفتیم پایین غذا سفارش داده بود باهم خوردیم اون رفت بیرون منم خونه رو تمیز کردم . وقتی بر گشت کلی خرید کرده بود

فرید: بیا کنار اینارو بشورم

- تو برو من خودم میشورم زحمت خریدش با تو بوده شستنش با من .

آسمان بی ستاره من

رفت ولی اصلا حالش معلوم نبود بی اهمیت بود خب چکار کنه حق میدم شب خرد کردم بیچاره رو خاک تو سرم با اون همه محبت بهش شک کردم با اون همه حرف دیشب باز بهم محبت میکنه برا خواستگاری خرید میکنه، منم همه جارو آماده کردم رفتم بالا لباس بپوشم یه کت دامن شیری با کفش هم رنگش با شال سفید پوشیدم با یه کم آرایش آماده بودم رفتم پایین فرید هم تک کت و شلوار لی پوشیده بود با پیرن آبی آسمانی. به هم نگاه کردیم من یه لبخند زدم ولی فرید با اخم سرشو انداخت پایین. زد تو ذوقم من چه قد پررو هستم با اون همه بدی توقع دارم بخنده زنگ در به صدا در امد ذوق زده بودم میخواستم برم درو باز کنم که

فرید: تو برو داخل من خودم جواب میدم برات خوب نیست نترس فرار نمیکنه

از حرفش ناراحت شدم بر گشتم داخل وا این چرا اینطوری شده کم مونده یه سیلی بزنه بهم با تعارف فرید داخل شدن پدر مادرش و شیوا و آخر سر هیراد با یه دسته گل و شیرینی که به طرف من آمد

هیراد: تقدیم به زیبا ترین گل جهان

یه لبخند زدم که با اخم فرید جمعش کردم همه دور هم نشستیم از قبل میوه گذاشته بودم فقط رفت چای آوردم. شیوا هم کنار فرید نشسته بود و داشتن حرف میزدن. وقتی چای گرفتم

آقا رضا(پدر هیراد): دستت درد نکند عروس گلم

شیرین (مادر هیراد): دستت درد نکند عروس خوشگلم انشالله خوشبخت بشی

شیوا هم فقط یه تشکر کرد این که با من بد بود نمیدونم چرا انقد خوشحاله سر از پا نمشناسه ولی فرید حتی نگاه هم نکرد در حال حرف زدن با شیوا گفت

- نمیخورم .

بغض کرده بودم تو این لحظه زندگی هر دختر پدر مادرش باید کنارش باشن منم فقط فریده اون اخم کرده دلم گرفته بود چایرو اخر سر به هیراد گرفتم با نگاه آرومش بهم آرامش داد

هیراد: مرسی عروس خانم خوشگلم

آسمان بی ستاره من
حالم یه کم خوب شد

نشستم که صحبت ها شروع شد

آقا رضا: خب آقا فرید اونطور که گفتن شما بزرگتر پریمه جان هستی اگه اجازه بدی در مورد این دوتا عاشق حرف بزنینم درسته حرفی نمونده خودشون باهم به توافق رسیدن ولی باز باید ما بزرگترا کمک کنیم تا به هم برسن محرم هم بشن تا به گناه آلوده نشن نظرت چیه

فرید: من گفتنیارو به پریمه گفتم و مخالفت خودمو براش با دلیل اعلام کردم حالا مونده به خودش تا این حرفو زد همشون دهنشان باز مونده بود

شیوا: وا فرید چرا داداش من چشمه مگه

فرید: هیراد خان ایرادی نداره ولی پریمه هنوز سنش کمه باید درس بخونه من بهش گفتم بین ما باید یکی انتخاب کنه حالا اختیارو میدم دست خودش .

چشام پر اشک شد با چشای اشکی بهش نگا کردم سرشو انداخت پایین

شیرین خانم: خب پریمه میخواهی چیکار کنی عزیزم بین عشقت و تنها عضو خانوادت کیو انتخاب میکنی

هیراد: معلومه مامان منو پری بدون هم نمیتونیم زندگی کنیم پریمه بگو بهشون خواهش میکنم تا حالا هم با سختی تحمل کردیم بگو بهشون پریمه بگو باهام میایی بریم لندن اونجا ادامه تحصیل میدی زندگی میکنیم باعشق و علاقه

لطفا بگو بله بگو تا دنیارو برات گلستون کنم

درسته فرید همه کس منه ولی هیراد زندگی منه عشق اول و اخرمه حتی یه روز بی هیراد نمیتونم

- فرید من میخوام با احترام راضی بشی به خاطر تموم خوبیات دوس دارم روز عقد باشی اگه نمیخوای بیایی مشکلی نیست میتونی نامه سرپرستیمو بدی . همه از پر روییم تعجب کردن فرید و پیش همه سکه یه پول کردم رنگش پرید و دندوناش کلید شد.

با حرص بلند شد

آسمان بی ستاره من فرید: روز عقد برای رضایت میام

اینو گفتو تند رفت بیرون وقتی در بسته شد همه سرها به طرف من برگشت.

شب تا صبح نخوابیدم منتظر فرید بودم خیلی نگران بودم سابقه نداشت شب خونه نیاد دلم شور میزد نفهمیدم چطور شد طرفای صبح خوابم گرفته بود وقتی بیدار شدم پتو روم بود کاره فریده با اون همه بدی و بی احترامی باز محبت میکنه من چه قدر احمقم محبتشو به خودخواهی تدبیر میکنم الان حتما رفته بیمارستان شبو نمیدونم کجا بوده. رفتم غذا بخورم ساعت دوازده بود امروز بعد از ظهر میخوایم بریم خرید حلقه و اینا باید آماده بشم فرید کارتمو پر پول کرده باید منم برا هیراد حلقه و کت شلوار بخرم. بخاطر مخالفت فرید نامزدی نداریم همه مراسم یکجا انجام میشه اگه فرید راضی پیش تا تموم شدن درسم میخواستیم نامزد باشیم ولی فرید گفت یا قبول نکن قبول کردی برا همیشه برو پشت سرتم نگاه نکن. گفت همه چیزم بهت میدم جهیزیه کامل و پول خرید عین سرپرست واقعی ولی دیگه بعد عقد هیچ وقت نمیخوام ببینمت. حق داشت با اون همه بدی که در حقش کردم باید با لگد پرتم میکرد بیرون نه این که جهیزیه کامل بده. تو همین فکر بودم که تلفن خونه زنگ زد شاید هیراده گوشیم خاموش بوده زنگ زده خونه بدون نگا کردن به شماره جواب دادم با شادی

صدای پیمان بود

پیمان: سلام پریمه خانم فرید خونست چرا نیامده بیمارستان بدون اطلاع همه مریضاش سرو صدا را انداختن

- مگه نیامده من خبر ندارم بزارین ببینم تو اتاقش بهتون خبر میدم

پیمان: باشه زود خبر بدین منتظرم

بعد از خدافظی قطع کردم. خیلی نگران شدم رفتم اتاقش با حوله که به خودش پیچیده بود خواب عمیق بود اصلا تکون نمیخورد رفتم کنار تختش از بازوش گرفتم تکون دادم اصلا جواب نمیداد

- فرید قربونت برم بلند شو چی شده ببخش همش تقصیر منه فرید خواهش میکنم بلند شو نه جواب نمیده به قیافه معصوم و مهربونش نگاه کردم اشکم در آمد من با این مرد چیکار کردم روز اول عین

آسمان بی ستاره من

یه کوه بود یه روز از کارش نمی‌موند الان خوابیده بی خبر از همه جا گوشمو گذاشتم به قلبش داشت میزد پس چرا بیدار نمیشه. دویدم طرف تلفن گوشی پیمانو گرفتم

پیمان: الو پریمه چی شد چرا نیومده فرید چیزی شده

- اقا پیمان فرید خوابه هر چه قد صداش میکنم جواب نمیده. اینارو با گریه میگفتم

پیمان: نگران نباش شاید خوابش نیومده آرام بخش خورده یه کم آب بریز صورتش تا بیدار بشه خوابه

- باشه مرسی فعلا .

تلفنو قطع کردم با یه پارچ آب رفتم اتاق فرید با دستم آب رو بر داشتم چند بار ریختم صورتش یه کم فقط تکون خورد دیونه منو میترسونی اب رو کلا ریختم رو سرش عین جن زده ها پاشد

فرید: چی بود چی شد من کجام

با چشای از وحشت بزرگ شده بهم زل زد وقتی پارچ خالی و تو دستم دید با یه صورت از گریه سرخ شده ولی با خنده از شیطنتم نگاه کرد یه کم آرام شد وقتی فهمید اتفاقی نیافتاده فقط کار منه

فرید: پریمه چیکار میکنی دیونه شدی الان حسابتو میرسم به سختی خوابیده بودم

دوید دنبالم میخواستم از اتاق برم بیرون که درو بست

فرید: کجا میخوای بدون جواب بزارم بری صبر کن کوچولو

بغلم کرد انداخت حموم ابو باز کرد از سر تا پا خیس شدم با دستش گرفته بود تا از زیر آب فرار نکنم نامرد من اینجوری کردم یه پارچ ریختم تو بین چیکار کردی در ضمن من هر کاری کردم بیدار نشدی پیمان گفت آب بریزم

- فرید ولم کن سردمه وای

فرید: پیمان گفت غلط کرد حساب اونم میرسم. فقط خواب بودم

آسمان بی ستاره من

میگه چرا نرفتی بیمارستان مریضا جمع شدن در اتاقت سر صدا راه انداختن

فرید: برو زنگ بزن بگو نمیاد حوصله نداره

- وا فرید پاشو برو اخراج میشیا بدون اطلاع

فرید: به درک مهم نیست توام برو میخوام بخوابم

به من چه بزار بخوابه رفتم به پیمان زنگ زدم گفتم

- حال نداره خوابیده اونم گفت

پیمان: شب میام ببینم چشمه

رفتم آماده بشم هیراد ساعت چهار به بعد میاد دنبالم بریم خرید رفتم دوش گرفتم بدون ناهار و اینا آماده شدم بهترین تیپ ممکنو زدم بارانی قرمزمو پوشیدم

با یه آرایش کامل یه تیپ خوشگل به انتظار هیراد نشسته بودم بعد ده دقیقه به موبایلم زنگ زد

هیراد: سلام خانمم من دم درم بیا بریم دیر شد

-الان امدم عزیزم

فوری رفتم پایین یه سر به فرید زدم خوابه خواب بود نمیدونم چرا این کارو میکنه اگه به خاطر منه خب من زندگیم باید خودم انتخاب کنم اونم فقط یه مدت ازم مراقبت کرده فقط مهمون بودم اگه هیرادم نبود یه خونه اجاره میکردم میرفتم حالا دلیل کارش نمیدونم بهم چیزی نمیگه تا مشکلمو با هم حل کنیم با ناراحتی برای فرید رفتم بیرون هیراد منتظرم بود به ماشین تکیه داده سلام عزیزم ببخش دیر کردم

هیراد: خواهش میکنم قربون خانمم برم من در خدمت توام هر جا خواستی بریم هر کاری بکنیم

- باشه لوس نشو برو روشن کن بریم

آسمان بی ستاره من

هیراد: فقط اگه اجازه بدی یا مامان یا شیوا باهامون بیان

- باشه ایراد نداره خیلیم خوبه زودتر تموم میشه خریدامون. رفتیم به طرف خونه هیراد. خودش رفت داخل من موندم تو ماشین بعد یه رب با شیرین خانم و شیوا برگشت از ماشین پیاده شدم سلام شیرین جون سلام شیوا

شیرین: سلام عروس گلم دیگه بهم بگو مامان

- چشم مامان جون

شیوا: سلام عزیزم خوبی فرید چطوره چرا نیومد باهاتون

- مرسی شیوا جان فرید شب نخوابیده بود الانم خواب بود

هیراد: بریم دیر شد

رفتم عقب نشستم تا مامان جلو بشینه قبول نمیکرد ولی منم قبول نکردم جلو بشینم با وجود شیرین جون تا ساعت ده شب بیرون بودیم همه خریداری مهمه انجام دادیم حلقه لباس وسایل سفره عقد آخه عقد قرار بود تو خونه هیراد برگذار بشه لباس عقد دیگه همه چیز چیزی نمودند از وسایل مورد نیاز منم با پولی که فرید تو حسابم ریخته بود برا هیراد کت شلوارو حلقه و خورده وسایل دیگه خریدم قبول نمیکرد که من چیزی بخرم ولی گفتم پس منم چیزی نمیخوام

با این کارم راضی شد انصافا فریدم کارتم همیشه پر پول میکرد با کلی خرید بازم موجودیم کافی بود منو رسوندن خونه شیوا هم میخواست بیاد که مامانش نداشت

شیوا: مامان نگران فریدم برم حالشو بپرسم با آژانس میام خواهش میکنم

شیرین: نه دیر وقته اونم الان استراحت میکنه یا تو بیمارستان شیفته فردا میایی بعد آمدن پریمه از آزمایش

شیوا: باشه مامان خانم یادت باشه این روزو

آسمان بی ستاره من

با دعوی مادر دختر رسیدیم منو رسوندن مامان جون بیاین خونه یه چای بخورین میرین حالا شیرین: نه عزیزم دیر وقته رضا هم تنهاست توام برو بخواب فردا زود برین که دیر نکنین برا آزمایش هیراد: آره عزیزم برو بخواب فردا هم هیچی نخور باید شکم خالی باشیم

- چشم عزیزم برین به سلامت

بعد این که داخل حیاط بشم هیرادم رفت رفتم خونه از فرید خبری نبود ولی کل خونه به هم ریخته بود بوی سیگار خونه رو پر کرده بود هر کدوم از لباساش یه جایی پرت شده بود ظرف و اشغال غذا رو میز بود روز اول کجا الان کجا روز اول میگفتم حتما یه زن با سلیقه تو خونه داره. وسایلا رو گذاشتم زمین وسایلی که به من ربط داشت روز عقد باید میپوشیدم من آوردم بقیشو هیراد اینا بردن رفتم اتاق فرید در زدم جواب نداد خودم درو باز کردم انجام مثل پذیرایی یا بدتر از پذیرایی آینه شسته شده بود حوله یه طرف تختش به هم ریخته پتو رو زمین خودشم تو بالکن طبق معلوم سیگار میگشید رو میز هم یه استکان بزرگ نسکافه. سلام فرید اینجا چه خبره چرا اینطوری میکنی چرا نمگی چته ها

فرید: برو بیرون به تو هیچ ربطی نداره

- فرید خواهش میکنم بهم بگو چی شده من حق دارم بدونم به خاطر منه خب من اگه هیرادم نبود موقتی اینجا بودم خودت گفتی چن وقت دیگه خونه میگیری میری الانم فک کن خونه گرفتم خب من هیراد و دوس دارم نمیتونم به خاطر درس ولش کنم میدونم تو صلاح منو میخوای ولی من اینطوری خوشبختم

فرید: به خاطر تو نیست برو بیرون هر کاریم میخوای بکن به من ربط نداره اینو خودت پیش همه گفتی حالام تنهام بزار نیاز به دلسوزی تو ندارم

- خیلی عوض شدی اصلا ازت انتظار نداشتم تو روزهای که اوج خوشحالی منه اینطوری ناراحتم کنی این بود تموم خوبیات فوقش یکی دو روزم مهمونت هستم بعد قول میدم مزاحمت نمیشم درسته

آسمان بی ستاره من

خیلی محبت کردی بهم ولی الان داری عوض محبتت با بد اخلاقیات میدی من فقط میخوام تنها کس زندگیم تو عروسیم باشه ولی اصراری نیست اگه دلت نمیخواد توام عین پدر و مادرم منو ببخش به اینو اون اونا هم ولم کنن تو کوچه و خیابون. با بغض گریه از اتاقش خارج شدم

فرید

تو این حال داغونم این نکته ضعفمو پیدا کرده میدونه من به گریه هاش حساسم میخواستم بیخیالش بشم بره هر کاری میخواد بکنه ولی وقتی اونطوری حرف زد با این دونه طاقت نیاورد حالا باید عشقمو عروس کنم بفرستم خونه رقییم فرید بگش روزهای سختت در پیشه دو روزه سر کار نمیرم به درک اخراج بشم بهتره حوصله ندارم حال خودمو خوب کنم چه برسه به جون ملت. فردا باید به بازار برم از حاج سید جهیزیه پریمه و سفارش بدم از همه چیز و همه مدل نباید کم بیاره پیش دوستاش و خانواده شوهر

شبا به زور قرص میخوابیدم کاش خدا جونمو بگیره تا این روزا رو نبینم صب زود زنگه درو زدن رفتم بیرون دیدم پریمه حاضر و آماده جواب ایفونو داده داره میره کجا به سلامتی

پریمه:هیراد امده دنبالم میریم آزمایش

- خود سر شدی همیشه خبر بدی یه اجازه بگیری خیلی بزرگ شدی

پریمه:تو که اصلا به من اهمیت نمیدی همش تو اتاقتی

-تو باید بگی گوشام که کر نشده ، برو به سلامت باز لوس شد

از گونم یه ماچ آبدار کرد تموم تفشو روم خالی کرد

پریمه:حالا شدی فرید جون جون خودم عاشقتم دیونه فعلا بای بای

رفت ولی نمیدونه به زور ایستادم سر پا آخه من بدون دیونه بازیات بدون عطر وجودت این خونه رو چطور تحمل کنم خدا لعنتت کنه هیراد شیوا. با مشت زدم آینه پذیرایی و شکستم یه خورده شیشه رفت دستم باز خون همه جارو گرفت بزار خون بدنم تموم بشه بمیرم راحت شم تحمل دوریشو ندارم خدا ولی نه یه کم مهلت بده عروسمو بدرقه کنم بعد جونمو بگیر

آسمان بی ستاره من

باید برا عروسی آماده بشم هم میخندید هم گریه میکردم هم فریاد میزدم به حال خودم اشک میریختم چی میشم با این حال خراب. به خدمات منازل زنگ زدم بیان خونه رو تمیز کنن همیشه خودم تمیز میکردم ولی دیگه توان ندارم

به حاج سید زنگ زدم تا با پریمه بریم وسایل خونشو انتخاب کنه دیگه با خاطره خوش از پیشم بره برای همیشه

پریمه

فرید یه کم اخلاقش خوب شده بود منو رسوند صبح سالم خوب بود بهترین روز زندگیم بود هم فرید آشتی کرده بود هم میریم آزمایش اولین قدم برای رسیدن به عشقم

آزمایش دادیم جوابش موند برا فردا

هیراد: عزیزم خوبی سرت گیج نمیره که

- نه عزیزم فقط خیلی گشمنه

هیراد: باشه بریم صبحانه بخوریم که خیلی کار داریم

بعد صبحانه که هر کدوم ده سیخ جیگر خوردیم رفتیم برا تالار و اینا هم سفارش بدیم خونه که باباش یه آپارتمان متوسط که خیلی سالا پیش براش داده فعلا میریم اونجا تا اقامتمون درست بشه بریم انگلیس البته برا من هیراد که همیشه میره میاد مشکلی نداره تو تالار بودیم که فرید زنگ زد جواب دادم

- الو جانم فرید

فرید: پریمه بیا این آدرسی که میگم کارت دارم هیرادم امد ایرادی نداره

- چیزی شده فرید نگران شدم

فرید: نه دارم وسایل میخرم میخوام توام باشی

آسمان بی ستاره من

- باشه آدرسو اس کن .به هیراد گفتم بعد گرفتن تالار که از فامیلای مادر شوهرم بود قبلا صحبت کرده بودن زود رزرو کردیم برا دو روز دیگه .رفتیم آدرسی که فرید فرستاده بود لوازم خانگی بود فریدو پیدا کردیم

هیراد :اوناهاش فرید پیش یه پیر مرد وایساده

رفتیم جلو سلام دادیم

فرید :سلام خوش آمدین سید اینم پریمه که در موردش باهم حرف زدیم خواهرم

سید :خوشبختم دخترم انشالله خوشبخت بشین اینجا از هر چی خوشت امد قابلتو نداره راحت باش انتخاب بکن

دهنم باز مونده بود

- یعنی چی فرید برا چی لوازم خانگی تو که همشون نوع وتمیزن

فرید :برا من نمیخواییم که جهیزیه هست برا تو من که سر در نیارم چی میخوای خودت هر رنگ و مدلی میخوای بر دار اینجا چند طبقه هست که همش مال سید هست

واقعا مونده بود چی بگم من این همه بی احترامی کردم باز خوبیشو ازم دریغ نمیکنه یه قطر اشک از چشم امد نمیدونم برا چی بود شادی بود غم بود نمیدونم فقط اون لحظه دلم آغوش مهربونم میخواست خودمو پرت کردم بغل فرید قربون تو مهربون برم من منو ببخش این همه بدی کردم برات باز خوبی تو دستشو کشید تو سرم

فرید:هر چی باشی باز خوشبختیت ارزویه منه از خودم میگذرم ولی تلاش میکنم خوشبخت بشی

از همه چیز مدل جدیدشو بر داشتم رنگ سفیدو صورتی برداشتم یه طبقه که میز و مبل اینا بود دو دست مبل راحتی سلطنتی بر داشتم با تخت دو نفره بزرگ خوشگل کل وسایلم با انتخاب خودم بود خریدیم فردا دکوراسیون خودش میامد برا چیدنش تقریبا تا شب طول کشید از رفتارم هیراد ناراحت شده بود از بغل کردن فرید و از. صمیمیت بینمون برا همین زود رفت گفت که کاری برایش پیش امده

آسمان بی ستاره من

من با فرید بعد تموم کردن کارمون که فک کنم چک داد از پاساژ بیرون امدیم. واقعا ممنون فرید خیلی خوشحالم کردی نمیدونم چطور خوبیاتو جبران کنم

فرید: وظیفه هست همین که خوشبخت باشیو خنده رو لبات انگار جبران کردی بریم خونه شام بخوریم یا بیرون

- بریم خونه خسته شدی یه چیزی درست میکنم بخوری

بلاخره روز عروسی رسید از شب دل تو دلم نبود هم نگران بودم هم خوشحال چن وقته مدرسه نمیرم با این همه دردسر فرید با مدرسه حرف زده بود راضی کرده بود من ادامه بدم همه تلاششو نصفه گذاشتم به خاطر عشق همه چیزو رها کردم منم عقل ندارما رفتم دوش گرفتم لباس پوشیدم تا هیراد بیاد دنبالم بریم آرایشگاه. رفتم پایین صبحانه بخورم یه سریم به فرید بزنم تو پذیرایی و آشپزخونه رو نگاه کردم نبود رفتم اتاقش درو زدم جواب نداد باز کردم پتو رو رو سرش کشیده بود خوابیده بود صداش کردم جوابمو نداد نمیدونم چرا دیگه سر کار نمره چن روزی هست پتو رو از سرش گشیدم

فرید: چیکار میکنی نمبینی خوابم

- پاشو دیر وقته صبحانه بخور چرا سرکار نمیری

فرید: من میل ندارم خودت بخور دیگه سر کار نمیرم فعلا مرخصی گرفتم تنهام بزار

از اتاق امدم بیرون وا عین جن گرفته ها یه روز خوشه یه روز میر غضب. صبحانه میخوردم که تلفنم زنگ خورد از رو میز بر داشتم هیراد بود الو جانم

هیراد: سلام نفسم دارم میام آماده هستی

- آره عزیزم رسیدی بیا بالا یه چیزی بخور چای حاضره

هیراد: چشم فقط همه چیزو بر دار که دیر نکنیم باید آتلیه هم بریم فدات بشم

- چشم زود بیا.

ده دقیقه دیگه ایفون زده شد هیراد بود باز کردم تا بیاد بالا

آسمان بی ستاره من

هیراد: سلام عزیزم دلم خوبی شب تونستی بخوابی از امروز مال خود خودم میشی خیلی خوشحالم
پری تو چی

- آره خوابیدم ولی استرس دارم آره خیلی خوشحالم مگه میشه تورو داشته باشم خوشحال نباشم به
خاطرت درسم بلا تکلیف مونده به خاطرت رو فرید وایسادم. بغلم کرد پیشونیمو بوسید

هیراد: قربون دلت برم من منم میدونی که چه قد سختی گشیدم به خاطرت چن وقته کارمو تو لندن
ول کردم تا تورو راضی کنم پدر مادرمو به سختی راضی کردم هر چیزی سختی داره در عوض از
امشب با هم کنار هم نتیجه عشق عاشقیمونو میبینیم

صبحانه در کنار هیراد چسبید. چون که آرایش نداشتم لباس پوشیده بودم آماده بودم وسایلم با
کمک هیراد بر داشتیم رفتیم آرایشگاه

فرید

از کارم اخراج شده بودم ولی اصلا عین خیالم نبود زندگی برام اصلا معنا نداشت زندگی یه اتاق و
سیگار خاطرات عشق ممنوع بود کار میخوام چیکار من اگه دکتر بودم درد خودمو درمان میکردم من
لیاقت هیچی و ندارم بعد رفتن پریمه میدونم مرگ تدریجی میاد سراغم. اصلا خواب نداشتم بعد این
که جهیزیه خریدم رفتنش واقعا باورم شد یه امید داشتم که شاید سر عقل بیاد شب تا صب تو حیات
قدم زدم اصلا ندونم از زندگی چی میخوام نمودونستم چیکار کنم بعد رفتنش تنهایی

طرفای صبح بود ادمم اتاقم سرمای پاییزی همراه با نم بارون به جونم افتاده بود سر سردم بود ولی تا
صب اهمیت ندادم تا اینکه چراغ اتاق پریمه روشن شد امروز عروسیش بود حتما داره آماده میشه
بره آرایشگاه نمخواستم از حال کسی با خبر بشه برا همین رفتم اتاقم فک کنه خوابیدم نمودونستم
میاد سر بزنه بهم پتو رو سرم گشیدم جوابشم ندادم ولی خیلی سرتق بود دس بردار نبود تا این که
عصبی شدم رفت. بعدشم فک کنم هیراد امد دنبالش صداییه خندهاشون میامد عاشقانه حرف
زدنشون خوشحال بود از رفتن از خونه من منی که دیگه زنده نیستم بعد رفتنش با خنده و شادی از
خونه رفتن. بلند شدم باز بغض لعنتی امد سراغم خدایا صبر بده خدایا صبر بده تحمل ندارم فریاد زدم
فریاد زدم تا صدام گرفت خدایا جونمو بگیرا من تحمل ندارم عین یه دختر نا بالغ داشتم گریه میکردم

آسمان بی ستاره من

هر کس تو این حال میدید میخندید یه مرد بزرگ که الان اگه به وقتش ازدواج کرده بود چن تا بچه داشت داره مثل دخترا با هق هق گریه میکنه گوشه اتاق تو خودم مچاله شدم زانو هامو بغل کردم

بس کن ساعت.....

دیگر خسته شده ام....

آره من کم آورده ام....

خودم میدانم که نیست...

اینقدر با بودنت نبودنش را به زخم نکش!!!

بس کن لعنتی با این صدای تیک تاک بهم میفهمونی رفته بس کن گرم بود داشتم میسوختم از درون یه سیگار روشن کردم یه پک زدم نه بازم گرمه پیرنمو در آوردم یه پک دیگه نه فایده نداره ته سیگار رو سینم خاموش کردم ولی نه نسوختم گرمای درونم بیشتر بود چنتا سیگار کشیدم از بدنم به عنوان جا سیگاری استفاده کردم رو دستام رو سینم همه جامو سوزندم فریاد میزدم خدایا چرا تمومش نمکنی عشقم عروس میشه نه امروزو مهلت بده بعد این که رفت سر خونه زندگیش تموم کن

کاش عاشقت نمی شدم

فرصت ما تموم شده، باید از این قصه بریم

فرقی نداره من و تو، کدوممون مقصریم

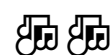
خاطرها رو یادمه، لحظه به لحظه مو به مو

هیچی رو یاد من نیار، اونقد خرابم که نگو

&&

بازم با سینه سوخته نشستم به حال خودم گریه کردم اصلا از غم دلم کم نمیشه گوشیمو از رو عسلی بر داشتم یه آهنگ باز کنم شاید دلم آروم گرفت

آسمان بی ستاره من



من از هوایه بی تو بیزارم

به بودنت یه عمر بیمارم

بالا تر از جونم عزیز من دوست دارم دوست دارم

بدون تو میدونی میمیرم

من به هوایه تو گرفتارم

تموم دنیایه من این حرفه دوست دارم دوست دارم

نرو نرو دوباره نشکن این شکسته رو نزار بگیره جاتو غم نرو که عاشقت بیاره کم نرو

بمون بمون به حرمت روزای رفتمون

نزار بیفتم از نفس بمون



منو نزار تو این قفس بمون

نرو نرو

نزار دلمممممم بمیره بشکنه بسوزه باز

نزار که غم بیاد دوباره باز بشینه جات

بشه واسم دلیل گریه یاد خندهات یاد خندهات



آسمان بی ستاره من
نرو نرو دوباره نشکن این شکسته رو

نزار بگیر جاتو غم نرو که عاشقت بیاره کم . (نرو نرو کرشا رضایی)

🎵 🎵 🎵 🎵

پریمه

ارایشگاه که ملیسا بود اسمش گفت تموم شد میتونی نگاه کنی وقتی تو آینه خودمو دیدم باورم نمیشد این عروس من باشم اصلا یه دنیا فرق کرده بودم ابروهای رنگ کرده و یه کم نازک موهای مش و های لایت با لنز قهوه ای آرایشم زیاد غلیظ نبود ولی خیلی فرق کرده بودم خودم خودم نشناختم وای به حال بقیه با یه لباس کیپور سفید با دامن پف دار و زیبا با یه تور رو سرم که تا زیر پام از پشت میامد از آینه نمیتونستم چشم بر دارم

شاگرد های آرایشگاه خیلی خوششون آمده بود میخواستن عکسمو نمونه کار داشته باشن گفتم باید با همسرم صحبت کنن . بعد هیرادو که دم در منتظر بود صدا کردن تا بیاد بالا. تور رو سرم بود دستو گلو داد بهم تورو از سرم بر داشت که ملیسا گفت انعام اول بعد رونمایی

هیراد : بله بفرمایین البته خانم من زیبا بود زیاد کار نداشت

ملیسا :مهم ابنه که زیباتر شده و صد البته تغییر کرده

هیراد زود دو تا پنجاهی داد بعد تورو زد بالا مات نگاهم کرد

هیراد :وای پریمه زیبا بودی زیبا تر شدی داری دیونم میکنی دختر

منم خودمو لوس کردم پیشونیمو بوسید شیوا هم خوشحال بود چه عجب اونم با ماشین خودش رفت تالار ما رفتیم آتلیه .بعد از چن ساعت علافی مدلای مختلف راهی تالار شدیم همه آمده بودن شادی میکردن میرقصیدن تالار چون فامیل هیراد زیاد گیر نمیدادن به رفت امدها باهمه مهمونا که به غیر از دوستای من همه فامیل هیراد بودن احساس تنهایی میکردم به همه خوش امد گفتیم به میز پیمان اینا رسیدیم از فرید خبری نبود نگران شدم این روزا زیاد حال نداره من اصلا اهمیت ندادم بهش از حسین یواشکی پرسیدم

- فرید کجاست

آسمان بی ستاره من

حسین : ابجی نگران نباش الان این اطراف بود شاید کاری پیش آمده الان میاد

وقتی شنیدم آمده خیالم راحت شد به ادامه خوش آمد گویی رسیدیم به باران اینا رسیدم کلی قربون صدقه رفتن برام

باران :خوب به خاطر شوهر درستو ول کردیا زرنگی

نه عزیزم ادامه میدم هیراد قول داده مدارکمو جور کنه بریم لندن ادامه بدم

- خلاصه بعد تموم شدن خوش آمد گویی رفتیم جایگاه عروس داماد نشستیم همه زوجها و دوس پسرها با هم میرقصیدن پیمان اینا هم همشون وسط بودن ولی فرید تنها نشسته بود حالشم معلوم بود خوب نیست لباس خوشگلی پوشیده بود کت شلوار سیاه با پیرن سفید ولی ریش و موهاش بلند بود خودشم اصلا تو عروسی نبود تو فکر بود دلم براش میسوخت

هیراد :خانم چرا ناراحتی تو فکری چی شده

-هیچ دارم به فرید نگا میکنم اصلا تو عروسی نیست

هیراد :ولش کن اون از این که تو داری میری تنها میمونه ناراحته آخه دستش بهش نیافتاد

- اینجوری نگو اون دو سال ازم مراقبت کرد یه بار نگاه بد بهم نکرد

هیراد :بس کن پریمه بهترین روز زنوگیمونو خراب نکن

- سر و صدا بلند شد انگار عاقد آمده بود رفتیم اتاق عقد یه سفره فوق العاده زیبا چیده شده بود با هیراد سر سفره عقد نشستیم همه دور مون کردن دخترا بالا سرم قند میسابیدن عاقد شناسنامه هارو گرفت پدر منو هیراد خواست هم خودشون هم شناسنامه هاشونو تا این حرفو زد اشک چشامو گرفت

هیراد : عزیزم گریه نکن فرید امد بین از طرف خانوادت رضایت نامه داره گریه نکن

- سرمو بلند کردم فرید داغونو دیدم با عاقد حرف میزنه بعد چن دقیقه عاقد شروع به خوندن خطبه کرد یه آه آسوده کشیدم به خاطر حل شدنش

عاقد:برای سومین بار میخوانم آیا وکیلیم

آسمان بی ستاره من

- با اجازه بزرگترا بعله همه جیغ و سوت زدن حلقه هاره انداختیم به دست هم به هم دیگر عسل دادیم بعدم هیراد پیشونیمو بوسید

هیراد : عزیزم خیلی خوشحالم که مال من شدی زندگیم

- منم همینطور خیلی خوشحالم

هیراد :پس اجازه میدی به مناسبت خوشحالیمون بریم وسط برقصیم

- با هم رفتیم وسط هیراد رفت به خواننده آهنگی سفارش کرد تا برقصیم همه از وسط رفتن کنار تا جا برا ما باز بشه بعد دستمو گرفت تو دستش رفتیم وسط واقعا احساس خوشبختی میکردم در کنار عشقم هر چی غمو غصه بود در کنارش دور میشد ازم

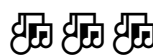
- باهنگ شروع به رقص کردیم آروم با ریتم در کنار هم



دو کبوتر قشنگ امشب میرن به لونشون

دست میزارن تو دست هم با هم میرن تو جلشون

عروس ما قشنگترین دختر تو شهرماست چه خانمی چه خوشگلی چه با صفا چه بی ریاست

شاخ و شمشاده دوما د مثل ماه میمونه عروس 

بگین به همه تبریک به فامیل دور و نزدیک

اسپندهارو دودکنین جلوی پای عروس و دوما د

عروس خانوم دوما د ما دوست داره خیلی زیاد

بین که چشمان سیاش خاطر تو خیلی میخواد

میخواد که سامونش باشی دوا و درمونش باشی

آسمان بی ستاره من
تو وصله جونش باشی

مادر بچه هاش باشی تو سختیا پناش باشی

تا عمر داره باهاش باشی

بگین به همه تبریک به فامیل دور و نزدیک

🎵🎵🎵

اسپندا رو دود کنیم جلوی پای عروس و دوما

(ویسی بند) عروس و دوما

🎵🎵🎵

- بعد تموم شدن رقصمون هیراد دستمو بوسید بعدم پیشونیمو بوسید دست تو دست هم رفتیم برای
صرف شام. به میز حسین اینا نگا کردم باز فریدو ندیدم عین سایه چن بار امد و رفت. فیلم بردار
دستور داد به دهن هم غذا بزاریم بعد غذا دوباره همه رقصیدن و کیک بزرگ چند طبقه رو با کمک
هم بریدیم ساعت دوازده شب بود که عروس برون شد ماشینا افتادن دنبالمون

هیراد: عزیزم دستو گلتو از پنجره بزار بیرون آخر سر پرت کن آسمون

- چشم هیرادم با بوق و اهنگ ماشینا برج آزادی چن بار دور زدیم بعدم رفتیم جلو اپارتمانمون از
همه خدافظی کردیم رفتیم داخل بازم از فرید خبری نبود فک میکردم الان میاد به هیراد بگه مواظب
پریمه باش هه خیال باطل من از اول بدبخت بد شانسم اینم از این بغض گلومو گرفته بود هیراد از
حالم فهمید تنهاییمو بغضمو از همه خدافظی کرد رفتیم داخل خونه

خونه که با دکوراسیون مدرن چیده شده بود با لوازم بروز از همه چی نه به این شیرینی نه به اون
تلخی که حتی پشت سرمون نیامد رو اولین مبل نشستیم

هیراد: خانمم پاشو این لباسا سنگینن در بیار موهاتم سنجاقشو کمک کنم در بیار تاف و روغنن
اذیت میشی میدونم خسته بعد استراحت کن

آسمان بی ستاره من

- آره با بیخیال همین که عشقمو در کنارم دارم برام یه دنیاست هیچی مهم نیست هیرادم کمک میکنی برام رفتیم اتاق خواب با کم هیراد سنجاقارو در آوردم. تو اون شب با غم و شادی با هر چی خوبی و بدی زندگی با مهربونی و عشق هیراد با دنیاییه دخترانگیم خدافظی کردم

وارد یه دنیای دیگه شدم در کنار هیراد عشقو با تموم وجودم تجربه کردم که به هیچی فکر نمیکردم ولی واقعا تنها و بی کس بودم مثل تازه عروسای دیگه هیچ کس برام صبحانه نیاورد هیچکس نپرسید حالت چطوره من بودمو هیراد خودش عین یه مرد واقعی صبح قبل من بلند شده بود صبحانه درست کرده بود

هیراد: خانمم بلند شو صبحانه بخور ضعف میکنی بلند شو قربونت برم

"*

هیراد*" بریم دکتر ببخش اذیتت کردم عزیز دلم

- نه خوبم خودتو ناراحت نکن الان بلند میشم

فرید

روز عروسی نای بلند شدن نداشتم از بیمارستان اخراج شده بودم نه میخوردم نه میخواستیم کارم شده بود گریه و سیگار کشیدن فقط مرگ میخواستم هیچی مهم نبود برام به خودم گفتم فرید یه امروز تحمل کن عروستو بدرقه کن اون جز تو کسیو نداره تو همه کس همه کس زندگیتی. ایفون خونه به صدا در آمد باغبونو فرستاده بودم مرخصی. بلند شدم یه نگاه انداختم پیمان و حسین بودن بدون حرف در زدم بیان بالا یه لباس تنم کردم رفتم گازو روشن کردم کتری پر آب کردم پذیرایی باز شد دوتاشون با اعصاب و اخم آمدن داخل

پیمان: فرید معلوم چته این چه وضعشه چرا سر کار نمیایی میدونی اخراج شدی

حسین: از تو این کارا بعیده تو که همیشه الگوی ما بودی حال این چه سر وضعی هست به آینه نگاه کردی حتی پدرت فوت کرد اینطوری نشدی مگه چی شده

آسمان بی ستاره من

پیمان : چرا نمیگی چی شده تا حالا به روز نرفتی مرخصی حالا به هفته بدون مرخصی بی اطلاع سر کار نیومدی این سرو وضعته تو که دکتر مملکتی خونه بوی دود و سیگار گرفته از مردم عادی چه انتظاری داشته باشیم

-هر کدوم به چیزی میگفتن اون تموم میکرد اون به چیزی میگفت نمی دونستن تو دلم چه خبره داره آتیش میگیره کار و ادامه زندگی میخوام چیکار

حسین: فرید خواهش میکنم بگو چی شده شاید کاری تونستیم بکنیم

پیش اینا هم نتونستم خودمو نگه دارم عین به دختر بچه که عروسکشو گرفته باشن گریه کردم دستمو گذاشتم صورتم دستامو گذاشتم پشت گردنم به زور جلوی گریمو گرفتم

حسین و پیمان هر دو آمدن کنارم بغلم کردن

پیمان: بگو داداش تورو خدا چی باعث این شده به مرد گریه کنه بگو تو رو به مولا

از حال خرابم اونا هم چشاشون پر شده بود

-پیمان نمیدونی بدبخت شدم خونه خراب شدم

&&&

به قلم مبینا قلی بگلو

پیمان: چی شده داداش این چه حرفیه

حسین: درد تو بگو هم سبک میشی هم شاید تونستیم کمکت کنیم

-درد من چاره نداره راهش فقط مرگه

پیمان: می فهمی چی میگی فرید این چه حرفیه دیوانه شدی تو

با گریه اشاره ای به قلم کردم و گفتم

-اینو می بینی داره میسوزه بخدا وندی خدا تحمل ندارم نمیتونم تحمل کنم

آسمان بی ستاره من
حسین: واضح حرف بزن بینم چی میگی تو

-دارم می میرم بدون اون می میرم من نمیتونم نفس بکشم

پیمان: بدون کی

سرمو انداختم پایین و گریه کردم چی میگفتم میگفتم عاشق پریمه هم عاشق کسی که زن یکی
دیگست ترجیح دادم سکوت کنم

پیمان: فرید چرا نمیگی بگو کی شاید بتونیم کمکت کنیم

-هیچکس نمی تونه کمک کنه حتی خدا

حسین: کفر نگو فرید اون کیه

-یک عشق ممنوعه

پیمان: دارم شک میکنم فرید بگو که اون نیست

پیمان با داد و فریاد گفت

-فرید بگو که پریمه نیست

حسین شوکه شد و گفت

-کی پریمه

چیزی نگفتم و گریه کردم

پیمان یقه امو گرفت و باداد گفت

-فرید می فهمی چی میگی عاشق پریمه ای لعنت بهت فرید لعنت بهت

یقه امو ول کرد و دستی به سرش کشید و با داد ادامه داد

-فرید چرا حالا چرا حالا که زن یکی دیگست چرا

آسمان بی ستاره من
-مال الان نیست خیلی وقته

-آخه چی بگم بهت فرید د آخه لعنتی الان میگن دختره دوسال پیش تو بود حالا چرا

حسین: توهم آروم باش پیمان

-چی ی و آروم باشم حسین ببین وضعشو عاشق یک زن شوهر داره

حسین: چرا نگفتی بهش

-ترسیدم منو نخواد ترسیدم دوستم نداشته باشه همش تقصیر این غرور لعنتیه هرجا رفتم میگفتم
خواهرمه تو بگو چیکار میکریم دیدین که دوستم نداشته اگه داشت با اون هیراد لعنتی ازدواج نیکرد
جلوشو گرفتم اما عاشقش بود عاشق اون هیراد

با داد ادامه دادم

-عاشق اون لعنتی شد منو ندید ندید عشقمو ندید

پیمان: آخه دیوانه از کجا معلوم دوست نداشته ها وقتی تو از اول گفتی خواهرمه از کجا میفهمید
دوستش داره اونم حق داره

حسین: غرورت کار دستت داد داداش

-لعنت به من لعنت به این عشق لعنت به هیراد

پیمان و حسین با غم نگاهم میکردن

زیر لب با گریه آهنگ علی مغربی رو زمزمه کردم

-از اون روزی که گفت داره میره

تموم دنیا شده تارو تیره

چیزی نمیفهمید از عشقی که داشتم

همه احساسم و براش گذاشتم

آسمان بی ستاره من
چه جوری باور کنم دوستم نداره

می دونستم که یک روز تنهام میزاره

دلم از وقتی رفت پر درده

خوب میدونم که دیگه برنمیگرده

دید آره دید غم تنهاییمو

دید آره دید اشک روی گونه هامو

ساده از حسم گذشت دیگه هیچوقت بر نگشت

تموم شد هرچی که بود لعنت به این سرگذشت

دید آره دید غم تنهاییمو

دید آره دید اشک روی گونه هامو

ساده از حسم گذشت دیگه هیچوقت بر نگشت

تموم شد هرچی که بود لعنت به این سرگذشت

دستمو ول کردو رفت

زندگیم شد بی هدف

من دارم دیونه میشم

لحظه هام خزون شد عمر من حروم شد

دیگه من عاشق نمیشم

دید آره دید غم تنهاییمو

آسمان بی ستاره من
دید آره دید اشک روی گونه هامو

ساده از حسم گذشت دیگه هیچوقت بر نگشت

تموم شد هرچی که بود لعنت به این سرگذشت

گریه هام شدید شد پیمان و حسین بغلم کردن که پیمان گفت

-داداش دیگه دیر شده باید این عشق و تو دلت دفن کنی

-چطور؟ آخه من چطور میتونم اینکارو کنم ببین بدون اون نفسهای آخرمه

حسین: فرید جان مجبوری فراموشش کنی اگه خوشبختیشو میخوای باید اینکارو کنی

-غیر ممکنه

پیمان عصبی شد و داد زد

-چیکار میخوای بکنی ها چیکار چرا نمیفهمی باید بیخیال این عشق باشی اگه هیراد بفهمه زندگیشو

نابود میکنه چرا نمیفهمی واسه پریمه هم بد میشه د بفهم نفهم

-بخدا سخته خیلی سخته

حسین: ببین اول سرو وضعتو درست کن یک فکری کنیم

رفتم دوش گرفتم به اینه نگاه کردم این مردی که روبرومه من نیستم این من نیستم

-ببین پریمه چی به روزم آوردی عشقت آخر سر منو راهی دیونه خونه میکنه اما باید عشقتو دفن که

نمیتونم فراموشش کنم و هیچوقت فراموشش نخواهم کرد فقط به حرمت عشقت سکوت میکنم

سکوتی که پراز فریاد عشقه

” سکوت میکنم... ”

به احترام تمام حرف هایی که,

آسمان بی ستاره من

پیمان: هیراد داره کارای اقامت پریمه رو میکنه تا یکماه میرن لندن

از حرفی که شنیدم شوکه شدم

-چی میخوان برن

پیمان: مگه نمیدونستی

-نه اما حق نداره پریمه منو ببره زندگیشو به آتیش میکشم

پیمان: زن خودشه بیاد ازتو اجازه بگیره

دوباره اعصابم بهم ریخت از حرص با پاهام به یک از صندلی ها لگد زدم که پرت شد با داد فریاد زدم

-لعنتی لعنتی اون نمیتونه من بدون پریمه میمیرم نزارین بره

پیمان: می فهمی چی میگی فرید برم بگم هیراد جان زنتو نبر باخودت چون فرید عاشقشه عقلتو از دست دادی؟

-پس چه خاکی به سرم بریزم

حسین : تحمل کن، دم رفتنی پریمه و ناراحت نکن باشه

پیمان: یک ماه میای پی من زندگی کنی

-مگه بچه ام

پیمان: صد رحمت به بچه متاسفم داداش میری لباساتو جمع میکنی منم با دکتر ضیایی (رئیس بیمارستان) صحبت میکنم برت میگردونیم سرکار تا یکماه حق دیدن پریمه رونداری

-چی؟ همیشه

پیمان: بخاطر پریمه باید فراموشش کنی نمیتونی این عشق ممنوعه رو باید تو دلت دفن کنی فهمیدی؟

-باشه

آسمان بی ستاره من
پیمان: پریمه هم زنگ زد معمولی رفتار کن سعی کن نبینیش

-باشه

پیمان: فرداهم میگم یک نفر بیاد خونه رو تمیز کنه

سری تکون دادمو رفتم بالا از بالای کمد چمدونمو برداشتمو چند دست لباس برداشتم به اتاق پریمه رفتم چندتا از لباساش مونده بود یکی از لباسهاش که بوی عطرشومیداد رو برداشتم اول بو کرد بعد گذاشتم چمدون رو پاتختیش عکسش بود که لبخند به لب داشت اونو هم برداشتم گذاشتم چمدونم نفس عمیقی کشیدم و عطرشو بو کشیدم و رفتم پایین پیمان اجازه نداد با ماشین خود برم گفت بعدا میاره سواره ماشین پیمان شدیم و رفتیم خونه مجردی پیمان وقتی رسیدیم (پیمان دوتا خونه داره این خونه مال دوران مجردیش بود و یم خونه دیگه هم که با خانومش یلدا زندگی می کنه) روی تخت دراز کشیدم و موم خاطراتم که پراز پریمه بودرو مرور کردم آخه تنها دلخوشیم بود بی معرفت از صبح بهم زنگ هم نزده چقدر دلم برای صداش و لوس بازیاش تنگ شده خدایا خودت کمکم کن میگن زمان حلال مشکلاته اما زمانی که هرثانیه اش برای من عذابه چطوری میخواد حل کنه دردمو "میگویند زمان طلاست.

دروغ میگویند

زمان آتش است، من چشیده ام

گذرا نیست.

ثانیه به ثانیه اش می سوزاند

آسمان بی ستاره من
و تا به شعله ات نکشد نمی گذرد."

چند روزی از ازدواج پریمه و هیراد می گذشت اما بی معرفت اصلا زنگ نزد تو اتاق گوشی به دست
به این طرف و آنطرف میرفتم که در اتاق به صدا در اومد پیمان بود

-بفرمایید

-علیک السلام از صبح تو اتاقی چیکار میکنی نمیخواهی بیای بیرون اوردمت اینجا حالت خوب شه اما
بدتر تو خودتی

-نگرانم پیمان پریمه زنگ نزده گوشیشم خاموشه

-فرید اوردمت اینجا از فکر پریمه بیرون بیای زنگ میزنی بهش؟ باید گوشیتم بگیرم به خودت بیا

-چیکار کنم دست خودم نیست نگرانشم خوب

-زنگ بزنی به شیوا ازش خبر بگیر

-میشه تو زنگ بزنی پیمان

-چشم، نمیگه به توچه نمیگه تو رو سینه نه؟ زنگ زدی خبری گرفتی خودتو کنترل کن

-باشه

شماره شیوا رو گرفتم با دو بوق برداشت

-سلام آقا فرید چه عجب یادی ازما کردی

با جدیت همیشگی و سردی کلامم جوابشو دادم

-سلام شیوا حانوم از پریمه خبری نیست گوشیشم خاموشه نگران شدم

-خواهر جنابعالی دیشب اینجا بودند هیراد شماره پریمه رو عوض کرده

انگار یک سطل آب یخ ریختن رو سرم

-اما پس من چرا خبر ندارم؟

آسمان بی ستاره من

چی بگم

-اوکی ممنون خداحافظ

بدون جواب قطع کردم و رو تخت نشستم که پیمان گفت

چی شد چرا یخ زد

-هیراد شماره پری رو عوض کرده

-فکر کنم اون بو برده

-فکر نکنم

-پس چرا عوض کرده

-حالا چیکار کنم پیمان دلم براش تنگ شده نگرانشم

-تا کی فرید ها یه روزی شاید هیچوقت نبینیش

-خدانکنه من میمیرم اونموقع می گم زنگ بزن به هیراد برنامه بریز بریم بیرون برای شام

- امان از دست تو ، ببینم چیکار میتونم بکنم

-ممنون، جبران میکنم

-تو خوب شو هیچی نمیخوام

از تو کیفم عکس پریمه و در آوردم بهش نگاه کردم

-تو که انقدر بی معرفت نبودی پری چرا نتونستی زنگ بزنی ها آخ چقدر دلم برات شده وروجک

امیدوارم هیچوقت پشیمون نشی از انتخابت

همین موقع پیمان واومد که عکس رو دید

-عکس؟

آسمان بی ستاره من

-نتونستم

-میدونم سخته از عشقت بگذری درکت میکنم اما این عشق اشتباهیه

-کار دله

-کاش قبل هیراد با احساست تصمیم می گرفتی

-حق داری

-پاشو حاضر شو بریم برای آخرین بار ببینش

-آخرین بار؟

-بله کاراشون زود تموم شده سرماه میرن لندن فقط تو این یکماه مثل قبل با پری رفتار کن

آه عمیقی کشیدم و بلند شدم حاضر شم .

"آه ای تنها بهار بخت من!

گریه کن بر این خزانِ سخت من!

من امید نوبهاری داشتم

از تو ای گل! انتظاری داشتم

چشم من امشب به جز شبنم نبود

زخم‌هایم را شمردم کم نبود

زخم بر تنهایی خود خَم شدن

غصه از نیمه خود کم شدن

یاد باد آن روزهای رفته را

یاد باد آن «بهترین یک هفته» را

آسمان بی ستاره من
ما میان خنده‌ها رد می‌شدیم

در نگاه هم مجرد می‌شدیم

چشم ما آینه را گم کرده بود

بوسه در گلدان تراکم کرده بود

ما شبیه بغض یکدیگر شدیم

مثل الماسی بر انگشتر شدیم

روح تو لغزید هر شب بر تنم

من، «تو» شد صدبار در پیراهنم

باد رمزی زیر گوش غنچه گفت

روی ایوان «دوستت دارم» شکفت ...

زنده‌یاد احمد عزیزی"

وقتی حاضر شدم کتمو همراه با گوشیم برداشتم و رفتم بیرون با پیمان سوار ماشینش شدیم و به رستوران....رفتم.

سر میز شش نفره ای نشستیم حسین قبل از مارسیده بود و از جاش بلند شد با ما دست داد

حسین:سلام

پیمان سلام

-سلام

حسین:به چه مناسبتیه این ضیافت شام

پیمان اشاره ای به من کرد و حرفی نزدهمین که نشستیم پریمه با لب خندان همراه با هیراد و شیوا اومد زیرلی به پیمان گفتم

آسمان بی ستاره من
-این شیوا رو چرا دعوت کردی

-دعوت نکردم خودش اومده

وقتی رسیدن سر میز نقاب بی تفاوتی و جدی رو صورتم گذاشتم شیوا مثل همیشه با عشوه های
خرکیش نزدیک شد و دستشو دارز کرد ولی من اهمیت ندادم دختره ی سیریش پریمه با لبخند گفت

-سلام فرید چطوری

-با اخم گفتم ممنون تو چطوری

-خیلی خوبم فریدجون

اما هیراد با اخم فقط دست داد منم تحویلش نگرفتم

(چرا دعوت میکنی که اخم کنی دروغ میگم بچه ها)

وقتی نشستیم گارسون منو هارو آورد من لازانیا سفارش دادم پریمه و شیوا هم لازانیا سفارش دادن
پیمان و حسین و هیراد هم جوجه

هممون ساکت بودیم که شیوا گفت

-فرید جون چرا بقیه نیستن فقط مارو دعوت کردی چرا؟

-پریمه و پاگشا کردم

پریمه: وای ممنون فرید جون

آخ که چقد دلم براش تنگ شده چقدر هم چشمش برق میزنه خوب معلومه عشقش کنارشه

-پری جات خوبه راحتی؟

هیراد: مگه زندانیش کردم میپرسه معلومه که جاش خوبه

-با تو نبودم

پریمه: افرید هیراد دیگه شوهر منه بهتر قبولش کنی، جای نم خوبه خیالت راحت

آسمان بی ستاره من

-شکر

همین موقع سفارشا رو آوردن و مشغول خوردن شدیم غذا توی سکوت خورده شد بعد حساب کردن غذا به پارکی که نزدیک رستوران بود رفتیم حسین و پیمان جلو بودن و پیری و شیوا هم باهم ولی هیراد کنار من بود

-چرا شمارشو عوض کردی

-زنمه دلم خواست

-بله درسته اونوقت چرا نباید من خبر داشته باشم

-چون بخاطر تو عوضش کردم

با قیافه تعجب بهش نگاه کردم

چیه اونطوری نگاه میکنی درسته دوسال زحمتشو کشیدی اما صاحبش نیستی الانم بخاطر دوستیمون اومدم وگرنه بهتر از هرکسی میشناسمت حسرت نسبت به پریمه و درسته اون فکر میکنه مثل خواهر برات اما خنگ نیستم

-می فهمی چی میگم تو

هیراد پوزخندی زد و رفت کنار پریمه پیمان اومدکنارم

-چی میگفت

-چرت

وارد یک کافی شاپی داخل پارک شدیم و هرکدوم بستنی سفارش دادیم که روبه پری گفتم

-چرا نگفتی قراره بری انگلیس

-میخواستم بگم که اون اتفاقا افتاد یادم رفت

پوزخندی زدم

آسمان بی ستاره من
-آدم نمیگه یک زنگ بزنگ کسی نگرانم هست

-ببخشید اصلا حواسم نبود

-حواست نبود یا شوهرت نداشت

هیراد: بازجوییه؟

-با پری بودم

پریمه: گفته هاش درست بود و منم بحرحال زنشم دیگه باید بحرفش گوش کنم

از اینجا هم میشد نیشخند هیراد دو دید

شیوا: این چیزارو بیخیال فرید تاکی میخوای تنها بمونی پری که ازدواج کرد نوبت توست

-فکر کنم به خودم مربوطه

و دیگه کسی حرفی نزد و وقت رفتن رسید پری و به کناری کشیدم و گفتم

-واقعا میخوای بری

-آره ولی روز آخر بهت زنگ میزنم شده با گوشی شیوا

-ازش میترسی

نه پسرخوبیه توام بهتره نظرتو عوض کنی دیگه شوهر منه بهتره احترام بزاری بهش و رفت

یکماه از اون روز گذشت و پیمان و حسین دکتر ضیایی و راضی کرده بودند برگردم بیمارستان خودمو

فقط با کار مشغول کردم تا کمتر فکرم بره پیش پری از اونروز پری فقط دوبار زنگ زد که با لحن

سردی باهاش حرف زدم و فهمیدم امشب ساعت 12 پرواز دارن تا ساعت 10:30 تو بیمارستان بودم

که همراه پیمان و حسین به سمت فرودگاه رفتیم پریمه اینارو دیدیم خانواده هیراد هم بودند رفتیم

کنارشون پریمه خودشو انداخت بغلم هیراد اخم کرده بود

پریمه: فرید دلم برات تنگ میشه

آسمان بی ستاره من
باتمام وجود برای بار آخر بغلش کردم

پریمه:بابت همه زحمتهات ممنونم و اگه ناراحتت کردم ببخش

حرفی نزدم فقط خواستم این لحظه آخر رو به یاد داشته باشم همون موقع هیراد اومد نزدیک و دست پریمه گرفت و ازم جداش کرد و با اخم گفت

-بسه بریم دیر شد

لحظه آخر پریمه بالبخند دستشو تکان و رفت و نفهمید با رفتنش من میمیرم با رفتنش دلم شکست نفهمید چه طوفانی تو دلم به پا کرد و رفت دلم خوش بود زیر یک اسمون نفس می کشیم اما اونم برای من زیادی بود انگار... سوار ماشین پیمان شدیم و ضبطشو روشن کردم (مهدی احمد وند- عشق یکطرفه)

یادش بخیر یه روز تو رو دوست داشتم و دل تو یه جای دیگه بود

هر کاری کردم که با تو باشم اما عشق من یک طرفه بود

انقدر می خواستم که خدا می دونه که باور نکردی هنوز

باور کن ای دل ساده که رفته و به پاش نشین و نسوز

چشمای من خیره به در می مونه تا برگردی

نفهمیدی با رفتنت قلبم و پرپر کردی

منتظرت می مونم و کنار این خاطره ها

دلم گرفت دلم شکست از غم این حادثه ها

گفتی به من برو پی کارت و نمی دونمی دلم چقدر از این حرفت شکست

گفتی میری و آخرش باخنده رفتی و خنده ی آخرت هم باز به دل نشست

خیره نشو انقدر به جای خالیش دیگه رفت پیش تو نمیداد

آسمان بی ستاره من

ای دل ساده بسه دیگه اون دیگه یاد تو رو هم نمی خواد

چشمای من خیره به در می مونه تا برگردی

نفهمیدی با رفتنت قلبم و پرپر کردی

منتظرت می مونم و کنار این خاطره ها

دلم گرفت دلم شکست از غم این حادثه ها

&&&

از زبان پریمه

تقریباً 6 ماهه تو لندن هستیم همه چی خیلی خوبه هیراد خیلی خوبه اما یماهی میشه که زیادی سرش تو لب تاپه و اخلاقیش تند شده حتما تو کاراش به مشکل بر خورده چند روزه حالم بده

-هیراد حالم خیلی بده یم دکتر

-صبرکن کار دارم بعدا میریم

-میگم حالم بده حالت تهوع دارم

-منم گفتم باشه بزار کارمو بکنم لوس نکن خودتو حوصله لوس بازیاتو ندارم

-چیکار میکنی بزار ببینم

اما زود لب تاپ و بست

-سرمو بردی اه زپاشو بریم

وا این چش شد

باهم رفتیم بیمارستان و رفتیم پیش دکتر اونم چندتا آزمایش نوشت و آزمایشهارو گرفتن و قرار شد سه روز دیگه جوابشو بگیریم

آسمان بی ستاره من

تو خونه بودم و حوصله ام سر رفته زیاد اینجا رو هم نمیشناسم هیراد هم نمیزاره تنهایی برم بیرون
حتما میترسه گم شم دلم برای فرید تنگ شده از وقتی رسیدیم بهش زنگ نزدم بزار یک زنگی بزنگم
چند تا بوق خورد میخواستم قطع کنم که برداشت

-الو بفرمایید

قربونش برم چقد صداش خسته است

-الو سلام فرید

- سلام پری خانوم خوبی

-آره خوبم ، تو چه خبر خوبی

-ممنون

-دلت برام تنگ نشده

-عادت کردم بالاخره باید یه روز جدا میشدی

دروغ چرا از این حرفش ناراحت شدم

-چرا انقد سردی

-انتخاب تو بود، کار دارم خداحافظ

از سردی لحنش دلم گرفت همین موقع هیراد اومد

۱- سلام هیراد

- باکی حرف میزدی

- با فرید

- با اجازه کی؟

-وا هیراد حالت خوبه؟

آسمان بی ستاره من
-گفتم با اجازه کی هان گوشیتو بده

-میخواهی چیکار؟

با داد گفت

-گفتم گوشیتو بده

گوشیو دادم دستش و تلفن خونه رو از پریز کشید

-هیراد چیکار می کنی؟

-به توجه

-از این به بعد حق نداری حتی بدون اجازه من پاتو از خونه بیرون بری یا به کسی زنگ بزنی فهمیدی

-چرا

با فریاد گفت

-فهمیدی؟

از صدای دادش ترسیدم

- باشه، اما فردا جواب آزمایشو باید بگیریم

- خودم می گیرم

- باشه، شام حاضره

- بیرون یه چیزی کوفت کردم

منم حوصله شام رو نداشتم و رفتم از رفتار هیراد دلم شکست برای همین خوابیدم

طرفای ظهر بو که هیراد با عصبانیت وارد خونه شد و برگه ای رو روم انداخت برگه رو باز کردم

خداوشکر به لطف زبانم بلد بودم جواب رو بخونم

آسمان بی ستاره من

-هیراد من حامله ام

وای بچه من و هیراد

-پاشو بریم

-کجا

-میریم این بچه و سقط کنیم

- وا دیوانه شدی هیراد

-همین که گفتم

-هیراد این بچه توئه

-من بچه نمیخوام فهمیدی نمیخوام

بازومو گرفت و کشید

-ولم کن هیراد

اما اون منو میکشید با تمام توانم داد زدم

-ولم کن دیونه

دستشو از بازوم کشید دیونه شده این بازوم بدجور میسوخت حتما کبود شد

-هیراد این بچه توئه می فهمی گناه داره

-نفس نداره ،من بچه نمیخوام پریمه نمی خوام

-اما من نمیندازمش فهمیدی

-میبینیم

آسمان بی ستاره من

چند ماهی می گذشت بچه ام که نمیدونم دختره یا پسر 6 ماهه شده به زور راضی شد نگهش دارم منو هیراد تو این مدت انگار دوتایمون قهر بودیم وقتی هم میرفت بیرون درو قفل میکرد و شب دیر میومد حتی اتاقمون هم جدا شده تو این مدت خیلی تو خودم بود از تنهایی حوصله ام سر میرفت گفتم بزاره درس امو ادامه بدم اما اونم نداشت تنها انگیزه ام بچه امه کاش حداقل تو ایران بودم فرید کنارم بود چقدر بهش نیاز دارم اما باهاش بد کردم حق با اون بود اشتباه کردم کاش به حرفش گوش میدادم صدای در اومد رفتم پایین

هیراد حالش خوب نبود* و با یک زن بود عصبی شدم

-اینجا چه خبره

هیراد با حالت مست گفت

-برو گم شو

-این کیه

-به توجه

به طرفم هجوم آورد وگفت

-گم شواتاقت و نیا بیرون

از ترس اینکه کتکم بزنه فرار کردم به اتاقم تا صبح گریه کردم و با بچه ام حرف زدم نمیدونم کی خوابم برد صبح با حالت کرختی بیدار شدم رفتم اتاق هیراد از صحنه روبروم شوک زده شدم هیاد با دختره تو تخت اونم با وضع بد از اعصابانیت داد زدم

-اینجا چه خبره

هیراد چشاشو باز کرد به کنار یش نگاه کرد بعد اخم کرد و گفت

-به توجه تو چیکارمی هان؟

-من زنتم مادر بچه ات

آسمان بی ستاره من
-بچه رو مگه من خواستم ها؟کاترین دوستمه

-با این وضع؟

-خونه خودمه دوست نداری هری

با گریه گفتم

-من اینجا رو نمیشناسم کسی رو ندارم

-پس خفه شو

خودمو جمع و جور کردم با داد گفتم

-تو خفه شو آشغال هوس باز تو حق نداری خونه منو کثیف کنی

هجوم آورد سمتم و یک سیلی خوابوند

-کی خونه تو شد ها اینجا خونه منه تا دستم بهت نخورده برو برای من و کاترین صبحونه درست کن

دستم رو صورتم گذاشتم و یک تف به صورتم کردم میخواستم برم که منو گرفت و دستشو به
گردنم گذاشت داشتم خفه میشدم

-بین پریمه خانوم یکبار دیگه تف کنی روم نا مربوط حرف بزنی خودتو بچه اتو میکشم فهمیدی
صورتم قرمز شد داشتم خفه میشدم که با داد گفتم

-فهمیدی؟

فقط تونستم سرمو تکون بدم اون دختره هم عین ماست وایستاده بود و نگاه میکرد

-حالا گم شو

رفتم اتاقم و کلی گریه کردم نه را پیش داشتم نه پس کاش تلفنم دستم بود به فرید میگفتم بیاد
دنبالم خدا غلط کردم به حرفش گوش ندادم تو نجاتم بده خدایا

&&&

آسمان بی ستاره من

هر شب هیراد با یک دختری میومد و حتی کتکم هم میزد اگه اعتراض میکردم کفقط مواظب شکمم بودم که بچه ام آسیبی نبینه فقط کلفتیشونو میکردم تو خونه آذر هم کلفتتم بودم تو خونه شوهرم هم کلفت بودم کاش زمان به عقب بر میگشت روزی هزار بار خودمو نفرین میکنم که چرا به هر فرید گوش ندادم .

تو ماههای آخر بودم و دو ماهی بود از هیراد خبری نبود نه لباسش بود نه وسایلش نمیدونم کی اومد و رفت منم افسرده شده بودم با اینکه در قفل نبود دیگه حوصله بیرون رو نداشتم هیچ پولی هم نداشتم یکی از خوبیهای هیراد این بود که خونه رو پر مواد غذایی میکرد چه زمانیکه خوب بود چه زمانی که بد شد چندباری خواستم به فرید زنگ بزنم اما روم نشد چی میگفتم بهش خداروشکر که حداقل این خونه موند البته مقداری طلا هم داشتم که کادوی عروسیم بود اونو تبدیل به پول کرده بودم واسه خرج زایمانم نگه داشته بودم فقط مقدار کمیشو برای دو دست لباس و پوشک بچه وچندتا خرت و پرت مورد نیاز برای بچه داده بودم .زنگ و زدن درو باز کردم یک آقای کت و شلوااری مو قهوه ای با چشم های عسلی بود خیلی هم جذاب بود

-سلام خانوم سعدی

-بفرمایین؟

البته فارسی حرف میزد

-میتونم بیام داخل

-شما؟

-اجازه بدین بیام حرف بزنیم

-بله بفرمایین

وارد خونه شد و روی مبلهای راحتی سفید رنگ نشست و ادامه داد

-بنده آرتین انصاری وکیل آقا هیراد هستم و غرض از مزاحمت چطوری بگم

-راحت باشین

آسمان بی ستاره من

-راستش باید از این خونه برید

شوکه زده شد با تته پته گفتم

-چ چرا

-ایشون خونه رو فروختن

چی

-متاسفم

چشام پرشده

-اما من چیکار کنم من پا به ماهم هیچکسو اینجا ندارم

-نمیدونم چی بگم متاسفانه باید تا آخر این هفته برید

-اما این بچه هیراد هم هست

-مثل اینکه تو ایران برادر دارین میتونین به ایشون زنگ بزنین یا منم میتونم زنگ بزnm

-نه ممنون

-با اجازتون بازم متاسفم

وکیل رفت و من با دنیایی از غم و اندوه تنها گذاشت با رفتنش رو زمین سر خوردم و فقط گریه کردم
نمیدونستم چیکار کنم به فرید زنگ بزnm یا نزنم اگه زنگ بزnm چی گم بگم اشتباه کردم بگم منو
بیخس بخاطر هیراد تو روش وایستادم من الان با چه رویی بهش زنگ بخدایا خودت کمک کن تا
آخر هفته هم فقط دو روز مونده کجا برم پولی هم ندارم خونه بگیرم احساس دردی از ناحیه شکم
کردم اما بهش بی توجهی کردم اما دردش با فاصله کم شروع شد فهمیدم وقتشهبرای همین از قبل
ساک بچه رو کنار در گذاشته بودم و لباسام که خوب که یک شلوار مشکی کتان و بلوز بارداری به
رنگ قرمز بود ساک رو برداشتم خیلی وقت بود از خونه نرفته بودم بیرون از وقتی فهمیدم حمله ام
رفتم سر خیابون منتظر تاکسی بودم اما هوا بارانی بود ماشین های شخصی رد میشداونقدر دردم
شدید شده که دولا شدم یک خانومی اومد کنارم و گفت

آسمان بی ستاره من
you are ok? حالتون خوبه

یکی خانومه دیگه هم اومد که به اون خانومه گفت

what happened- چه اتفاقی افتاده

I don't know, but I think she wants to childbirth- اما فکر میکنم میخواهه زایمان کنه

ok I called the ambulance immediately - فوراً به اورژانس زنگ می زدم

اما از درد چشمم* بهم میفشردم که تا جیغ نزدم و دورم شلوغ شده بود که دیگه چیزی نفهمیدم

&&&

از زبان فرید

بعد اینکه پریمه اینا رفتن دوماه بعدش به خونه برگشتم اما فضای خونه رو نتونستم تحمل کنم واقعا نتونستم اینطور بگم به زور خودمو نگه داشته بودم خودمو با کارم مشغول کرده بودمو نمیخواستم از دستش بدم دوباره برای همین خونه رو فروختم و یک آپارتمان دو خوابه خریدم که 4 طبقه بود تک واحدی نسبت به خونه قبلیم خیلی کوچیک بود اما برای آدم تنهایی مثل من خوب بود تو این یکسال و 3 ماه فقط یکبار زنگ زد خدا میدونه تو دلم چه خبر بود اما باهاش سرد رفتار کردم نمیدونم چرا شاید بخاطر اینه هیرادو ترجیح داد هنوزم وقتی یادم میفته دیونه میشم از ماشین پیاده شدم و به سمت بیمارستان رفتم وارد اتاقم شدم چندتا بیمار رو معاینه کرده بودم که در زده شد

-بفرمایین

- به به داش فرید ما

-سلام پیمان

-ستاره سهیل شدی

-میبینی که کار زیاده و وقت تنگ

-بله میبینم خودتو غرق کار کردی یکساله نرفتیم بیرون دورهمی

آسمان بی ستاره من

-بخاطر مشغله کاریه

-چمدونتو ببند آماده باش

-کجا

-لندن

-لندن؟

-بله بخاطر یک سیمینار مغزو اعصاب

-دکتر بهرامی هستند؟

-فرید؟ اگه دکتر ضیایی صلاح می دونست ایشون رو میفرستاد

-اما من نمی تونم

- بخاطر پریمه؟

چیزی نگفتم سرمو انداختم پایین که پیمان گفت

-ببین فرید میدونم تحمل نداری سخته برات دیدنش اما یک بهانه ای میشی ببینی زندگیشون
چطوره خیالت راحت میشه، هم اینکه از چندتا بیمارستان هم سر می زنیم خدارو چه دیدی یک نگاه
به ما کرد ماهم بیمارستان خودمون رو زدیم

-باید از قبل برنامه ریخت

-یعنی موافقی

-ازپیشنهادت خوشم اومد

-ما اینیم دیگه

-حالا برای خودت نوشابه باز نکن بزار برنامه ریزی کنیم

دوتا دستاشو به معنی تسلیم بالا برد و گفت

آسمان بی ستاره من

-ای به چشم

-حالا بگو بینم ساعت چنده پرواز؟

-فردا

-فهمیدم فردا ساعتشوپرسیدم؟

-12امشب

-امشب تو گفتی فردا آخه

-12به بعد میشه فردا

-سمینار کی هست؟

-پس فردا

-اگه بدون تاخیر حرکت کنه پرواز6صبح لندنیم

-درسته

-سمینار ساعتش چنده؟

-12ظهر پس فردا که پنجشنبه است در دانشگاه امپریال (Imperial College) هست و ساعت

6عصر دانشگاه کینگز (King's College) و هم فردای اون روز یعنی جمعه ساعت 10دانشگاه مری

کوئین (QMUL) که آخریش میشه

-خوبه

-پس ما فقط فردا رو می تونیم بازدید کنیم

-بله دکتر ضیایی با چندتا از دکترهای ایرانی مقیم لندن هماهنگ کردن تا بازدید کنیم سخت بود

هماهنگیش اما بالاخره شد

-مشخص کردین کدوم بیمارستانها

آسمان بی ستاره من
-بله هم چی هماهنگ شده است

-بیمارستان دانشگاهی لندن-بیمارستان سنت مری و وبیمارستان مغزو اعصاب لندن

-خوبه فقط مادوتا هستیم؟

-نه دکتر فرهادی و دکتر نیک منش هم هستن

به ساعت مچیم نگاه کردم ساعت 7 بودرو به پیمان گفتم

-ساعت هفته پاشو بریم حاضر شیم تو راه فرودگاه هم شامی چیزی می خوریم

-باشه

منو پیمان خارج شدیم پیمان به سمت خودنش رفت و منم به سمت خونه خودم اول یک دوش
5دقیقه ای گرفتم و بعد شروع به بستن چمدون کردم سه دست لباس راحتی و دو دست کت وشلوار
و سه دست لباس اسپورت برای بیرون و چمدون رو بستم خودمم یک شلوار لی سرمه ای وپیرهن
سبز ابی و اورکت سرمه ای همرا با کفش کالج و کمر بند عسلی تنم کردم به پیمان زنگ زدم

-الو پیمان

-جانم داداش

-من حاضرم بیا به رستوران....

-باشه با بچه ها هم ساعت 22:30 تو فرودگاه قرار گذاشتیم

-باشه فعلا

ساعت 8:15 بود که ازخونه خارج شدم و به آرژانس زنگ زدم و دم در آپارمان منتظر آرژانس شدم
5دقیقه ای رسید سوار ماشین شدن

-کجا برم آقا

-به خیابان....رستوران....

آسمان بی ستاره من چشم

یک ربعی رسیدم به رستوران و کرایه رو پرداخت کردم پیمان دم در رستوران منتظر من بود

-سلام دیرنکردم که

-نه داداش منم تازه رسیدم

باهم وارد رستوران شدیم و یک صندلی دونفره گوشه سالن بود نشستیم هردومون پیتزا پیرونی سفارش دادیم تقریباً غذا خوردنمون نیم ساعت طول کشید بعدش از صندوق دار خواستیم به آرژانس زنگ بزنه که 10 دقیقه طول کشید تا بیاد ساعت 10:15 به فرودگاه رسیدیم بچه ها هم سر وقت رسیدن خداروشکر پرواز بدون تاخیر حرکت کردو ساعت 6:15 به لندن رسیدیم و به سمت هتل حرکت کردیم دوتا اتاق دو تخته رزرو شده بود یکی برای من و پیمان یکی هم برای دکتر فرهادی و دکتر نیک منش که خانم بودن اول پیمان دوش گرفت بعدش من تو هواپیماهم صبحانه خورده بودیم برای همین خوابیدیم تا استراحت کنیم قرارمون شد ساعت 11 تو لابی برای بازدید قبل خواب ساعتی که روی پاتختی بود رو کوک کردم به ساعت 9:30 لندن.

(البته ساعت لندن تقریباً سه ساعت و نیم با تهران فرق داره عقب تره وقتی انگلیس ساعت 12 ظهر باشد، ایران ساعت 3:30 بعد از ظهر است. 6 صبح ایران به لندن رسیدن که در لندن ساعت 2:30 بامداد میشه)

با صدای ساعت بیدار شدیم

-صبح بخیر فرید خان

-صبح توام بخیر

-خوب خوابیدیم

-آره خیلی خسته بودم

-حاضر شو بریم صبحانه بعد بیایم لباسامونو بپوشیم بریم

-باشه

آسمان بی ستاره من

یک تیشرت سفید و شلوار لی آبی با کتانی سفید پوشیدم پیمان هم تیشرت مشکی و شلوار کتان مشکی با کفش اسپورت مشکی پوشید باهم رفتیم به اتاق چای سنت ارمین رفتیم چون هوا گرم بود بحر حال تیرماهه دیگه توی تراسش نشستیم خانوما نبودن ماهم صبحانه مخصوص انگلیس همراه با اب پرتقال سفارش دادیم(نام دیگه آن «صبحانه کامل» است.) بعد خوردن صبحانه به اتاقمون رفتیم و لباس رسمی پوشیدیم من کت و شلوار سرمه ای با پیراهن یاسی و کراوات سرمه و کفش ورنی مشکی و پیمان هم یک کت و شلوار طوسی با پیراهن صورتی و کراوات طوسی و صورتی با کفش ورنی مشکی پوشید باهم به لابی رفتیم و خانوما هم بودن اونا هم کت و شلوار شیکی پوشیده بودن از قبل یک ماشین کرایه کرده بودیم دربانشون آورد دم در هتل.

این هتلی که ما توش بودیم هتل سنت ارمین(St. Ermin's Hotel) بود یک هتل لوکس چهار ستاره که این هتل در محله «وست مینستر» (Westminster) و در چند قدمی کاخ باکینگهام، مجلس پارلمان و چرخ فلک معروف چشم لندن واقع شده است هو تقریبا ۰.۴ کیلومتر از پارک سنت جیمز، ۰.۶ کیلومتر از کاخ Buckingham، فاصله دارد.

تصمیم گرفتیم اول به بیمارستا ملی مغز و اعصاب بریم که از هتل تا بیمارستان 18 دقیقه فاصله داره البته با ماشین،رانندگی و پیمان میکرد.

به بیمارستان رسیدیم دکتر محمزه که یک جراح ایرانی بود به استقبال ما اومد(اسم دکترهای خیالی هست) باهاش دست دادیم

دکتر محمزه:خوش اومدین

پیمان:ممنون

دکتر:من بهرام محمزه هستم فوقمتخصص مغزو اعصاب وشما

پیمان:اشاره با دست دکتر فرهادی رو نشون دادو گفت

-ایشون دکتر بهناز فرهادی متخصص مغز و اعصاب کودکان و نوجوانان

دکتر فرهادی:خوشوقتم

دکتر محمزه:هم چنین

آسمان بی ستاره من
بعد رو به دکتر نیک منش کرد و گفت

-ایشون هم دکتر گلاره نیک منش متخصص زنان و زایمان هستند

دکتر نیک منش: خوشبختم دکتر

دکتر محمد زاده: هم چنین اما سیمنار مغز و اعصاب نیست مگه

پیمان: بله اما بخاطر بازید اومد

دکتر محمد زاده: صحیح موفق باشین

دکتر نیک منش: ممنونم

بعد رو به من کرد و گفت

-ایشونم دکتر فرید سلطانی فوق تخصص جراحی مغز و اعصاب هستند

-خوشبختم

دکتر محمد زاده: همچنین تعریتون رو از دکتر ضیایی خیلی شنیدم

-ایشون لطف دارنتن هم چنین دستتون درد نکنه دکتر که این فرصت و برای ما فراهم کردین

دکتر: خواهش میکنم وظیفه بود، اما خود شما جناب

-بنده هم دکتر پیمان پیامی متخصص اعصاب و روان هستم

دکتر محمد زاده: خوب حالا بیاین یک گشتی تو بیمارستان بزنیم

همگی وارد بیمارستان شدیم و از قسمتهای مختلف بیمارستان بازدید کردیم

بیمارستان ملی مغز و اعصاب و جراحی مغز و اعصاب (Queen Square، NHNN) بزرگترین مرکز آموزشی درمانی عصبی و جراحی مغز و اعصاب انگلستان است بخشی از بیمارستان دانشگاه کالج لندن NHS است. این اولین بیمارستان بود که در انگلستان به طور اختصاصی برای درمان بیماری های عصبی اختصاص داده شد. خدمات جامع برای تشخیص، درمان و مراقبت از همه شرایطی است

آسمان بی ستاره من

که بر مغز، نخاع، سیستم عصبی محیطی و عضلات تأثیر می‌گذارد. خدمات شامل جراحی مغز و اعصاب متخصص، واحد تومور مغزی، واحد سکته حاد (HASU)، واحد آسیب مغزی حاد، کلینیک پریون ملی، واحد پیشگیری از توانبخشی عصبی، نخستین اسکنر MRI، بزرگترین ITU تخصصی جراحی مغز و اعصاب و تنها ITU neuromedical در کشور انگلستان است. Neurology، این مرکز بزرگ بین‌المللی برای تحقیق و آموزش است.

حدود 2 ساعته بازدید از بیمارستان طول کشید و بعدش با دکتر خداحاظی کردیم و از بیمارستان خارج شدیم ساعت 12:30 بود که دکتر فرهادی گفت

-هوا خیلی گرمه بریم یک نوشیدنی چیزی بخوریم

نیک منش: راست میگه

-پیمان مقصد بعدی بیمارستان دانشگاه هست که نزدیکه به اینجا

-باشه فرید خان

من فکرم پیش پریمه و زندگیش بود که پیمان گفت

-رسیدیم داداش

از ماشین پیاده شدیم

-اینجا کجاست

-ما توی 12 Norfolk Place

-اما از بیمارستان دانشگاه دور شدیم قرار نیست که دور خودمون بچرخیم

پیمان دستی به موهاش کشید و گفت

-راستش داداش گم کردم

-از یکی میپرسیدی

-از تو پرسیدم فکرت معلوم نیست کجاست

آسمان بی ستاره من

- اینجا کلی شاپ هست حالا چیکار کنیم یکجایی نزدیک بیمارستان اعصاب انتخاب میکردی
-مثلا میخواستم یک گشتی بزیم و هم اینکه به بیمارستان دانشگاه نزدیک باشه

دکتر نیک منش:عیب نداره دکتر سلطانی به بیمارستان سنت مری نزدیکیم

-میدونم اما دور خودمون چرخیدیم

-شد دیگه ننه ام تو لندن بود یا بابام که بلد باشم

-توجیه نکن خودتو

وارد کافی شاپ شدیم من Blueberry Icy Pack سفارش دادم پیمان Banana Icy Pack سفارش داد و خانوم فرهادی بستنی وانیلی و نیک منش هم شکلاتی پری هم بستنی شکلاتی دوست داشت فقط نیم ساعت طول کشید ساعت یک ونیم بود که از کافی شاپ خارج شدیم و به بیمارستان سنت مری رفتیم چون نزدیک بود تو اونجا هم با دکتر الکس جوادی که یک دکتر ایرانی - انگلیس تبار بود آشنا شدیم و طبق همیشه بعد معرفی و اینا قسمتهای مختلف بیمارستان رو نشون داد

بیمارستان سنت مری (St marry's hospital) بیمارستان NHS در Paddington، در شهر وست مینستر، لندن، در سال 1845 تأسیس شد. از آنجایی که نخستین مرکز بهداشت علمی دانشگاهی انگلستان در سال 2008 ایجاد شده است، توسط بیمارستان امپریال کالج بهداشت و درمان NHS Trust اداره می شود.

تا سال 1988، بیمارستان مدرسه پزشکی بیمارستان سنت مری، بخشی از دانشگاه فدرال لندن بود. در سال 1988 آن را با کالج امپریال لندن، و سپس با Charing Cross و مدرسه پزشکی Westminster در سال 1997 به امپریال کالج دانشکده پزشکی ادغام شد.

این بیمارستان بیش از 50 نوع خدمات تخصصی برای بزرگسالان و کودکان ارائه می کند در بیمارستان سنت ماری بود که C.R. Alder رایت برای اولین بار دیامورفین را در سال 1874 سنتز کرد و همچنین آنجا بود که الکساندر فلمینگ پنی سیلین را در سال 1928 کشف کرد. واکثر خانواده های سلطنتی یا همان Royal Family فرزندان خود را در این بیمارستان به دنیا می آورند.

ما فقط به بخش مغزو اعصاب و زنان و زایمان این بیمارستان رو بازدید کردیم.

آسمان بی ستاره من

حدود یک ساعت ونیم هم این بیمارستان بازدیدش طول کشید که واقعا خسته شدیم به یک رستوران ایرانی بنام بهشت (behesht) رفتیم با اینکه دور بود 20 دقیقه فاصله داشت اما چون ایرانی بود رفتیم یک رستوران سنتی بود. و هرکدوم جوجه سفارش دادیم یکساعتی طول کشید بعدش تا هتل 40 دقیقه راه بود به هتل برگشیتیم و دوش گرفتیم بعدش دوساعتی استراحت کردیم بعدش من همون کت شلوار و پیراهن آبی فیروزه ای و پیمان هم پیراهن مشکی با همون کت شلوار تنش کرد وارد اتاق چای هتل شدیم و توی تراس بیرونیش نشستیم و هممون چای انگلیسی با شیر و لیمو و یک سفارش دادیم. بعدش به بیمارستان کالج دانشگاه رفتیم و اونجا هم با دکتر بابک اویسی آشنا شدیم.

دانشگاه کالج بیمارستان (UCH) یک بیمارستان آموزشی است که در لندن، انگلستان واقع شده است. این بخش بخشی از بیمارستان کالج لندن بیمارستان NHS Foundation Trust است و نزدیک با دانشگاه کالج لندن (UCL) ارتباط دارد.

این بیمارستان به عنوان "بیمارستان شمال لندن" در سال 1834، هشت سال پس از UCL (سپس به عنوان دانشگاه لندن) تاسیس شد، به منظور ارائه آموزش بالینی برای "کلاس های پزشکی" دانشگاه، پس از امتناع فرمانداران بیمارستان میدلسکس برای دسترسی دانشجویان به بخش های بیمارستان. به زودی به عنوان بیمارستان کالج دانشگاه شناخته شد.

خدمات ارائه شده در بیمارستان دانشگاه کالج عبارتند از: حوادث و اورژانس، مراقبت های سرطان (مراجعه به مرکز سرطان ماکمیان)

هماتولوژی بالینی از جمله پیوند سلول های بنیادی، مراقبتهای ویژه، پوست، غدد درون ریز، مغز و اعصاب عمومی، جراحی عمومی، زنان و زایمان، چشم پزشکی، ارتوپدی، اطفال و نوجوانان، روماتولوژی این بیمارستان شامل الیزابت گرت اندرسون وینگ است که خدماتی را برای زنان و نوزادان است. این نام بعد از الیزابت گرت اندرسون، یکی از اولین پزشکان زن بریتانیایی نامگذاری شد.

بعد از بازدید از بخش مغز و اعصاب وارد بخش زنان و زایمان شدیم دکتر بهار فرشید از ما استقبال کرد توی راه رو بودیم که صدای گریه و جیغ زنی شنیده میشد به فارسی حرف میزد دکتر نیک منش رو به دکتر فرشید گفت

چه صدایی هست معلومه ایرانی هست

آسمان بی ستاره من

دکتر فرشید: بله پریروز آوردنش بیمارستان حامله بوده مثل اینکه تو خیابون از حال میره وضعیتش خوب نبود وقتی آوردنش

دکتر فرهادی: الانحالش چگونه؟

دکتر فرشید: الان خوبه اما مثل اینکه فشار روحی زیادی و تحمل کرده و دچار افسردگی بعد زایمان شده

-این کار خودته پیمان روانشنسمن

دکتر فرشید: گه کمک کنین خیلی خوب میشه

پیمان: اول باید با خونواده اش صحبت کنیم

دکتر فرشید: متأسفانه کسی تا حالا سراغشو نگرفته وقتی آوردن تنها بوده هیچ نشونه ای هم از خونواده اش نداره

-حتی پدر بچه

دکتر فرشید: بله، فکر کردیم شاید هست چون بعد بهوش اومدن حاضر به دیدن بچه نیست زیاد هم حرف نمیزنه

پیمان: پس باید ببینمش چند سالشه؟

دکتر فرشید: فکر کنم 19 یا 20 باشه، بفرمایین نشون بدم اتاقو

وارد اتاق شدیم از صحنه روبرو شوک زده شدم حتی پیمان هم مثل من بود با تته پته گفتم

-پ پ پریمه

دکتر فرشید: میشناسش

پیمان: خواهرشه

دکتر فرشید: خدا روشکر یک نفر پیدا شد آدم از خواهر خبر نمیگیره

اما فقط پریمه و میدیم هیچی نمیشنیدم صدای گریه و داد و بیدا پری ماه متوقف شد و به من زل زد

پریمه:فرید

همینو که گفت شروع کرد به گریه کردن

پریمه:فرید

جانم

رفتم پیش و کنارش نشستم بقیه از اتاق رفتن تا راحت باشیم سرش تو سینم بود نمیدونم چقد گریه کرد که سکسه اش شروع شد بهش آب دادم سکسه اش برطرف شد اشکاشو پاک کردم و گفتم

-عزیزم چیشده؟ بین چه به روز چشمای خوشگل آوردی، هیراد کجاست

اما پریمه حرف نمیزد سرشو انداخت پایین با دستم چانه اشو گرفتمو به چشماش زل زدم

-حقیقت و بگو پری اگه دعواتون شده آشتیتون میدم باشه تو آروم باش تازه مبارکه شنیدم ک دختر خوشگل به دنیا آوردی ها

همین وکه شنید دوباره گریه کرد

-پری چیشده چرا حرف نمیزنی

-من بچه امونمیخوام فرید

-دیونه شدی پری این حرفت یعنی چی

-من تنهایی چطور بزرگش کنم هیچ کاری ازم برنمیاد

-تنهایی چرا بین من هستم هیراد هست تنها نیستی

-میخوام تنها باشم

آسمان بی ستاره من

-پری دخترت بهت نیاز داره باید بهش شیر بدی،

-نمیخوام

-ببین پری ازت نمی پرسم چیشده بمونه برای بعد اما اون بچه گناهی نداره،خومم تا ته دنیا باهاتم

قول میدم

-قول؟

-قول،حالا بگم بیارنش

-اوهوم

رفتم بیرون روبه دکتر گفتم

-راضی شد بچه اشو ببینه

دکترفرشید:ممنونم،کمک بزرگی کردید

-کی مرخص میشه

دکترفرشید:تازمانیکه حال روحیش خوب باشه

پیمان:اون بامن تو ایران معالجه اش میکنیم

دکتر فرشید:اگه اینطوره میتونید فردا صبح ترخیصش کنین

- ممنونم

دکتر رفت که پیمان گفت

-فهمیدی چی شده

-نه،دکتر چیزی نگفت

-یک چیزی سرهم کردم گفتم

آسمان بی ستاره من

-بقیه کجان

-رفتن کافه تریا، حالا میخوای چیکار کنی فرید؟

دستی به صورت کشیدم وگفتم

-نمیدونم پیمان واقعا نمیدونم

پیمان دستش رو روی شونه ام گذاشت و گفت

-میدونم بهترین راهو انتخاب میکنی

-فردا رو چیکارکنیم بهتره من نیام

-نمیشه فرید باید گزارش بدیم

-پس پری چی میشه

-صبح مرخص میکنیم ساعت 12 هست سمینار می بریمش خونش به دکتر نیک منش میگیرم تا بیاد

مراقبش باشه ببینیم چی میشه اصلا هیراد کجاست الانم خداحافظی کن بریم وقت ملاقات نیست

وارد اتاق پریمه شدم دیدم داره به دخترش با عشق نگاه میکنه روی تختش نشستم

-دخترت شبیه توست

-انشاءالله شانسنش شبیه من نباشه

-پری ناشکری نکن حتما حکمتی توشه، حالت خوب شه باید تعریف کنی، حالا اسم گل دخترمون رو

میخوای چی بزاری

-نمیدونم، یک فکری میکنم، تو چرا اینجایی

-برای سمینار، کارخدارو مبینی میخواستم بهت زنگ بزنم پیام ببینمت که اینجا پیدات کردم

حرفی نزد

-پری؟

آسمان بی ستاره من
با حالتی بهم نگاه کرد که ادامه دادم

-من دارم میرم شماره امو که میدونی کاری داشتی زنگ بزن فاصلمون تا اینجا نیم شاعته الساعه
میام

-من گوشی ندارم

-چی نداری؟

سرشو به معنی نه تکون داد

-چرا؟

-تو خونه موند

گوشیمو از جیبم در آوردم ورمزشو خاموش کردم دادم دستش

-بیا این گوشی من کاری داشتی به پیمان زنگ بزن

توی کاغذ هم شماره هتل رو نوشتم و دادم دستش

-بیا اینم شماره هتل

-ممنونم

بعدش کوچولو رو بوسیدم با بچه ها خارج شدیم راستش حوصله هتل رو نداشتم سوار ماشین شدیم

-پیمان؟

-بله داداش

-بریم یک قهوه ای وچیزی بخوریم حوصله هتل رو نداریم اگه خانوما موافق باشن

دکتر فرهادی: ما هم موافقیم

-کجا برم فرید؟

آسمان بی ستاره من
-همین نزدیکی یک کافه هست

-اسمش؟

Taylor St Baristas -

-شام چی؟

-نزدیک کافه یک رستوران هست فرا ات کلاریجز (Fera at Claridge's) برو اونجا خیابان Brook
St, Mayfair

-باشه

بعدش حدود 11 دقیقه به رستوران رسیدیم ساعت 8 شب بود وارد رستوران شدیم و یک صندلی چهار
نفر تو وسطا پیدا کردیم ونشستیم منو پیمان پائلیا و خانوما رست بیف سفارش دادن.

(پائلیا غذایی است اسپانیایی خوش طعم که از برنج آرام پخته شده با گوشت، غذای دریایی (شامل
صدف و میگوو ماهی مرکب) و سبزیجات و روغن زیتون تهیه می شود.)

(رست بیف غذای سنتی انگلستان هست که از گوشت گوساله ، قارچ ، پیاز ، دو سیر ، روغن زیتون
تهیه می شود)

حدود 40 دقیقه ای طول کشید و از رستوران خارج شدیم روبه بچه ها گفتم

-ماشین اینجا باشه کمی پایده روی کنیم بعد بریم کافه کههمین نزدیکه

-کدوم طرف

-از اینجا(سمت پایین زو نشون دادم همون جنوب(خیابان Brook's Mews)) میریم سمت چپ اما
الان کمی پیاده روی کنیم

حدود یکساعتی پیاده روی کردیم بعدش به کافه رسیدیم وارد کافه شدیم و کنار پنجره نشستیم من
فکرم پیش پری بود که گارسو اومد

آسمان بی ستاره من

گارسون: What would you like to orders? Welcome to tylor barista's خوش امید چی

سفارش میدید

- Could we see the menu? میونیم منو رو ببینیم

بعد نگاه کردم به منو گفتم

- Please we'll take kaffe latte and a kaffe mocha and a cappuccino and a cafe

au lait لطفا کافه لاته و کافه موکا و کاپوچینو و کافه او له بیاورید؟

- What would you like to cake or waffle? آیا می خواهید یک کیک یا وافل سفارش بدهید؟

- May I see the cakes menu? میتونم منو کیک هاتون رو ببینم

منو رو نگاه کردیم که هرکدو از بچه ها یک چیز خواستن رو به گارسون گفتم

please pie/ waffle and order of chocolate cake and Coconut Cake-

وقتی سفارشهارو دادیم 10 دقیقه طول کشید تا بیاره بعد اینکه خوردیم روبه به گارسون گفتم

- Waiter, would you please bring the bill گارسون، لطف کنید صورتحساب را بیارید

گارسون صورتحساب را آورد و گفت

- Did you enjoy everything? آیا از همه چی راضی بودید؟

- Thank you it was delicious and we really enjoyed it ممنونم، خوشمزه بود واقعا لذت

بردیم.

بعد پرداخت صورتحساب 20 دقیقه ای دوباره پیاده روی کردیم و به سمت ماشین رفتیم و به هتل

برگشتیم اول دوش گرفتم پیمان هم همینطور بعدش خوابیدم و ساعت به 8 صبح کوک کردم.

صبح که بیدار شدم بدون صبحانه به سمت بیمارستان رفتم وارد اتاق پری شدم

-سلام بر مادر و دختر خوشگل

آسمان بی ستاره من

-سلام فرید

رفتم کنارش نشستم

-خوبی پری

-خوب بودن چی باشه

-امروز مرخصی من الان میرم ترخیصت کنم به پرستارهم میگم بیا کمکت کنه

-باشه؛فرید؟

-بله

-میشه ازکمد کیفمو بدی

-باشه

ازکمد کیف پریمه رو دادم داخل کیفش رو گشت از کیف پولش مقداری پول در آورد و گرفت سمتم

-این چیه پریمه؟

-هزینه ترخیصش

-ما این حرفهارو داشتیم پری بزار کیفیت لازم نیست

-اما این بچه به تو ربطی نداره که هزینه اش گردن تو باشه

دروغ چرا از حرفش ناراحت شدم بدون هیچ حرفی بلند شدم و رفتم پذیرش هزینه بیمارستان رو پرداخت کردم دوباره برگشتم به اتاقش با لحن کمی سرد و اخم و تخم گفتم

-حاضرید؟

-بله

پریمه بچه اشو بغل کرده بود و منم وسایلاشو برداشتم در عقب ماشین رو باز کردم تا پری راحت باشه وقتی سوار ماشین شدم از آینه به پری نگاه کردم الان به قیافش توجه کردم خیلی لاغر شده بود

آسمان بی ستاره من

پای چشاش گو افتاده بود و چشماش بی فروغ بود خدا می دونه هیراد چه بلایی سرش آورده که گم و گور شده حتی برای دخترش نیومده بیمارستان اول باید بفهمم ماجرا چیه بعد حالشو میگیرم روبه پریمه گفتم

-خونتون کجاست؟

-سرشو انداخت پایین و گفت

-دیگه خونه ندارم

-منظورت چیه؟

-هیراد خونه رو فروخته و تا فردا باید وسایلام و جمع کنم

-هیراد کجاست خودش؟ خونه جدیدتون کجاست

-باور کن حالم خوب نیست بعدا هرچی پرسید رو میگم لطفا

-باشه، آدرس بده بریم وسایلاتو جمع کنیم

-باشه برو خیابون ومبلی(wembley) وقتی تازه اومدیم لندن خیابونهارو حفظ کردم تا هیچوقت گم نشم

بعدش آهی کشید

حدود 36 دقیقه طول کشید تا برسیم آدرس رو که کامل داد رو به پریمه گفتم

-چی نیاز داری بگو بیارم تو پایین نیا

-فقط لباسام همین، پولم پیشمه لباس بچه هم تو ساک هست

-باشه

جلوی در نرده های آهنی بود که وقتی ماشین نزدیکش شد به صورت اتوماتیک باز شد سمت راست یک باغچه کوچیک بود که یک درخت بزرگ داشت و سمت چپ نرده پشت دیوار ورودی که کوتاهه یک باغچه به صورت نیم دایره و رختهای کوتاه داشت نمای بیرونی خانه سفید بود و رنگ شیروانیش

آسمان بی ستاره من

سبز بود ماشین رو جلوی در نگه داشتم و کلیدوهم ا قبل از پری گرفته بود وارد خانه که شدم وسط سالن یک میز گرد گاشته بودن و سرامیکش کرم بود واون وسطی که میزد گرد بود سرامیکش طوری بود که فقط اون وسط به شکل مربع بود و داخل مر به هم دایره بود که میزه داخل دایره قرار داشت و دکورهای کرسنتالی روی میز قرارداداش روبروی در ورودی پله داشت که به طبقه بالا میرفت و سمت سمت راست در ورودی نزدی پله ها یک در قهوی رنگ بود که بالای در هم یک تابلو نقاشی قرارداداش اونجا هم اتاق نشیمن بود با پارکت قهوه ای و مبلهای راحتی مخملی صدفی و فرش طوسی که هم پنجره هاش رو به بیرون بود هم به سالن دید داشت پشت خانه هم باغ بود که استخر داشت و آپزخانه هم سمت چپ در ورودی بود که سرامیکاش سفید بود کابینت و صندلی ها طوسی طبقه بالا 6 تا اتاق خواب داشت با درهای قهوه ای براق که راه رو بزرگی بود و آینه کاری شده بود دونه دونه اتاق هارو باز کردم اما همشون قفل بودن به در آخری رسیدم که اون بازش و از عکس روی میز فهمیدم اتاق پریمه اتاق 30متری میشد با تخت سفید که ملحفه اش سفید و سرخابی بود اتاق دلبازی بود هم به باغ دید داشت هم به حیاط کمد رو باز کردم چمدون رو برداشتم و همه لباس هارو باسلیقه جمع کرد و چندتا خرت پرت هم از کشو پاتختی ها به اضافه عکسهاوموبایلشو برداشتم نیم ساعته تموم شد از خانه خارج شدم و چمدون رو داخل صندوق ماشین گذاشتم دیدم پری نیست صداش زدم

-پری کجایی؟

صدایی نیومد

دورو بر رو نگاه کردم نبود

-پری؟

باز صدایی نیود رفتم با دیدم کنار استخره

-اینجا چیکار میکنی

-هیچی خواستم برای آخرین بار ببینم اینجا، اگه بگم هیچوقت اینجارو نیومدم باور میکنی فقط از پنجره میدیدم

-چرا؟

آسمان بی ستاره من

-هیراد صبح میرفت شب میومد منم تنهایی می ترسیدم

-بریم بی خیال

باهم برگشتیم سوار ماشین شدیم و به هتل رفتیم از اینجا تا هتل حدود 50 دقیقه راه بود وارد هتل شدیم برای پری تو طبقه خودمون تو هتل یک اتاق رزرو کردیم وقتی وارد اتاق شدیم پری ماه گفت

-ممنونم فرید

-خوب استراحت کن منم به خانوم نیک منش میپریم بیاد کنارت باهش راحت باش کاری هم داشتی زنگ بزن میریم سمینار

-باشه

از اتاق خارج شدم و در اتاق خانوم نیک منش که با دکتر فرهادی هم اتاق بود زدم

-سلام دکتر بفرمایین

-سلام با دکتر نیک منش کار داشتم

-چشم الان صداس میکنم

دکتر نیک منش اومد دم در و گفت

-سلام بفرمایید

-سلام راستش قضیه دیروز یادتونه خواهرم تو بیمارستان بود

-بله بله در خدمتم

-میشه امروز پیشش باشین تا بریم سمینار می دونین که یکم حالش خوب نیست و شاید براتون

تعریف کرد چیشده

-شما نگران نباشین من تا شب پیششم

-ممنونم

آسمان بی ستاره من

-خواهش می کنم

وارد اتاق خودم شدمو دیگه برای صبحانه دیر شد وهیچی نخوردم پیمان نبود برای همین حاضر شدم
یک کت و شلوار مشکی با پیرهن دودی همرا با کراوات تنم کردم و یک زنگ به پیمان زدم

-الو پیمان کجایی

-سلام داداش تو لابی منتظرتونم

-باشه الان میام

با دکتر فرهادی باهم خارج شدیم و به لابی رفتیم همراه پیمان سوار ماشین شدیم و به سمینار رفتیم

&&&

از زبان پریمه

وقتی چشمامو باز کردم تو بیمارستان بودم یهو یاد بدبختیام افتادم من و یک بچه تنها در باز شد و
یک دکتر اومد و گفت

-سلام عزیزم خوبی من دکتر فرشید هستم بهار فرشید

چیزی نگفتم

-راستی بهت تبریک میگم یک دختر خوشگل به دنیا آوردی الان میگم بیارنش

اینو که شنیدم دنیا رو سرم خراب شد من چطوری بدون پول بزرگ کنم کجا برم حتی پول ایران رفتن
رو هم ندارم گریه ام شروع شد و گفتم

- نه نمیخوام

-یعنی چی عزیزم بچه شیر میخواد

منم فقط داد و فریاد میکردم که نمیخوامش چندتا پرستار اومدن و تا آروم کن اما تقلا می کردم و
احساس سوزشی کرد و چشم بسته

آسمان بی ستاره من

بعد بیدار شدن دیگه حرف نمیزدم فقط اجازه نمیدادم بچه رو بیارن حتی با خودم این فکر و کردم تو بیمارستان بمونه و فرار کنم اما اینجا همیشه تصمیم گرفته بودم بعد مرخص شدن بزارم دم پرورشگاه وقتی کار و مکان پیدا کردم بر میگردونم واقعا سخته برام بزرگ کردنش چون جایی نداشتم برم

چند روز گذشت که مثل همیشه به بیرون نگاه میکردم صدای فرید که میگفت پریمه سرو برگردوندم اومد کنارم تا میتونستم گریه کردم حس میکردم آرام شدم بعدش که فرید رفت تا خود صبح به آینده م فکر میکردم حداقل یک نور امیدی تو دلم پیدا شد با وجود فرید صبح اومد دنبالمو برای ترخیص هرچند پول رو قبول نکرد بعدشم به خونمون رفتیم تا فرید وسایلارو بیاره منم به باغ رفتم باغی که فقط از پنجره نظاره گر بودم چون میترسیدم هیرادهم که اکثرا خونه نبود بعدش فرید اومدم دنبالمو به هتل رفتیم تازه تو اتاق جابجا شده بودم که در اتاق زده شد درو بازکردم یک خانوم چشم و ابرو مشکی اما جذاب که دستشو به سمتم دراز کرد و گفت

-سلام منم گلاره نیک منشم دکتر زنان ام میتونی گلاره صدام کنی

باهاش دست دادم

-سلام منم پریمه هستم پریمه سعدی

-میتونم بیام تو

-بله بفرمایید

وارد شدو روی مبل نشست

-دختر کوچولوت چطوره

-خوبه اونم خوابه

-اسمشو چی گذاشتی

-هیچی

-عزیزم یک اسم انتخاب کن تا اینجایی شناسنامه بگیری

-فکر می کنم

آسمان بی ستاره من

می خواست چیزی بپرسه اما معلوم بود نمیدونه بپرسه یا نه

-چیزی میخواین بپرسین

-ناراحت نمیشی

-نه

-شوهرت کجاست

- نمیدونم

دخترم شروع به گریه کرد بعدش چیزی نپرسید

درباره زنان و بچه واینا باهم حرف زدیم تا ساعت 11 شب پیشم بود که پیمان و فرید اومدن اونم رفت

پیمان-خوبی پریمه خانوم

-ممنون شما خوبین، یلدا خانوم خوبن

-اونم خوبه لحظه شماری میکنه دخترتو ببینه، اسمش چی شد

-نمیدونم

فرید گفت

-بهتره یک اسم بزاری پریمه

-تو بزار فرید

-من چرا تو مادرشی پدرشم که اینطرفا نیست (اینجاشو غلیظ گفت و پوزخند زد)

سرمو انداختم پایین که پیمان گفت

-بیاین قرعه کشی کنیم

-چطوری آقا پیمان

آسمان بی ستاره من

-اسمهای موردنظر رو توی یک کاغذ می نویسیم تا بچه یک یو برداره فیلم هم میگیریم فردا نگه این
چه اسمیه

فرید گفت

-عالیه پیمان جان

پیمان کاغذ آورد هرکدومون چند تا اسم گفتیم کاغذارو تا کرد و داخل یک کاسه ریخته منم دخترمو
آوردم بیدار بود خداروشکر آرومه و اهل گریه نیست پیمان گوشیشو روی یک پایه قرار داد تا فیلم
بگیره بچه رو فرید تو بغلش گرفت پیمان هم کاسه رو جلوش گرفت که دخترم یک تیکه رو برداشت
پیمان کاغذ و گرفت و گفت

-بینیم کوچولومون چه اسمی برای خودش انتخاب کرد

فرید: پیمان زود باش دیگه

شاید قبلا بود منم از کنجکاوی میمردم اما حالا حوصله هیچی رو ندارم پیمان کاغذو باز کرد و
دخترمو بوسید و گفت

-بله اسمت مبارکت باشه پریا خانوم

فرید هم پریا رو بوسید و گفت

-به جمعمون خوش اومدی پریا خانوم خوشگل الهی قربونت برم من

پریا کپ من بود فقط رنگ موهاش مثل رنگ موهای هیراد قهوه ای بود

بعدش فرید روبه من گفت

-فردا حل میکنم شناسنامه ارو

-فقط اسم پدرش نمیخوام هیراد باشه

هر دو شون تو شوک بودن که پیمان گفت

-یعنی چی پریماه مگه پدرش هیراد نیست

آسمان بی ستاره من
چرا؟

-پس چرا نباشه

با صدای بلند گفتم

-گفتم نمیخوام

فرید: آروم باش پریمه بچه گریه میکنه پریا رو بگیر بخوابون بیا حرف بزیم

یک ربعی طول کشید تا پریا بخوابه بعدش رفتم پیش پیمان اینا بالاخره باید می فهمیدن

فرید: خوب تعریف کن چی شده

-ازکجا شروع کنم

-از اولش

-نمیدونم چی بگم

پیمان: ما میپرسیم تو جواب بده

-باشه

فرید: هیراد کجاست؟

-نمیدونم

فرید: یعنی چی

-دوماه پیش رفت دیگه برنگشت تا چند روز پیش که فهمیدم خونه رو فروخته

فرید: آشغال عوضی

پیمان: آروم باش فرید، چی شد رفت حرفتون شد

-آره

آسمان بی ستاره من

پیمان: سر چی؟

-رفتاراش

فرید: چه رفتاری داشت باهات

-اوایل صبحا سرکار بود شبا سرش تو لب تاپ بود اما با من بدحرف نمیزد تند بود رفتاراش اما نه اونقدر

پیمان: چطور بود

- اجازه نداد درس بخونم اجازه بیرون فتن نداشتم خوب جایی رو هم بلد نبودم فقط دکتر اینا میرفتم

فرید پوزخندی زد و گفت

-چه زن با درکی

پیمان: فرید، بزار بگه

بعد رو به من گفت

-خوب بعدش

-هیچی اما رفته رفته شبها دیر میومد بعدش فهمید حامله ام گفت بچه ارو نمیخوام واینا با دعوا بچه رو نگه داشتم

فرید: خاک تو سرش کنم آشغال عوضی بچه خودشو نمیخواه

پیمان دوباره اخطار داد

-فرید بزار بگه دیگه

-اوکی من تسلیم بگو

-اون موقع رفتاراش تغییر کرد هرشب با یک زن میومد خونه گاهی نمی یومد بعدش دیگه برنگشت

فرید: اعتراض میکردی

آسمان بی ستاره من
-اعتراض می کردم اما کتکم میزد

فرید عصبانی شد و از جاش بلند شد و گفت

-من اون مردتیکه رو می کشم

پیمان:آروم باش فرید

-چی چی رو آروم باشم تو چرا به من زنگ نزدی ها

-یکبار زنگ زدم سرد رفتار کردی بعدش هیراد فهمید و گوشیمو گرفت شدم زندانی

-مگه دوماه پیش نرفته نمیتونستی زنگ بزنی

-روم نشد

-پری بلایی سرت میومد چه غلطی می کردم ها روت نشده وقتی به خاطر اون حیوان تو روم
و ایستادی چطور روت میشد ها بهت گفتم به دردت نمیخوره بفرما این

پیمان:فرید وقت این حرفها نیست

-ولم کن پیمان ،ببین پری فردا میرم شناسنامه بچه رو حل کنم بعدش زنگ میزنی وکیل اون آشغال
طلاقتو می گیرم فهمیدی؟

سرمو انداختم پایین که با داد گفت

-فهمیدی؟

-فهمیدم

بعدش رفت

پیمان:پری ناراحت نشو ازش میدونی چقدر عزیزیه برات

-حق داره

-میگم پری میخوام یک چیزی بگم می ترسم ناراحت شی

آسمان بی ستاره من

-بگو

-چطوره اسم پدر بچه رو بنام فرید بگیریم

-چی؟ منظورت چیه

-فرید بشه پدر بچه

شوکه شدم

-پیمان اگه اسم هیراد و نمیخوام بعنوان پدر برای اینکه فردا بزرگ شد نگم پدرت چه عوضی بود اما فرید منو خواهرش میدونه میشه دایی پریا بزرگ شه نمیشه چرا داداشت پدر منه

-ببین پری برادر واقعی تو نیست که تازه کی بهتر از فرید تازه خدارو چه دیدی شاید ازدواج کردین

-می فهمی چی میگی پیمان ، فرید هرجا رفته گفته خواهرشم تازه میدونی چند سال بزرگه ازم

-برات سنش ملاکه؟ هیراد جوون بود خوش تیپ بود اما رفتارش اخلاقش گند بود تنها کسی که می تونه خوشبختت کنه همین فریده هم همسر خوبی میشه هم پدر خوبی، تو دیگه مادری پریمه به فکر آینده ات باش به فکر دخترت باش تو دیگه بچه نیستی

-فرید چیزی گفته

-چطور

-آخه اونروز که فرید مخالفت می کرد هیراد میگفت میخواد خودش باهات باشه برای همین نمیذاره

-تو باور کردی

-نه، من میگفتم اون منو مثل خواهرش میدونه و نگرانمه

-بهش فکر کن

-اما پیمان یک عمر براش خواهر بودم همیشه یعنی من اونو دوست دارم نه به چشم همسر به چشم برادر تازه خودتم میبینی بزم براش عین خواهرشم تازه تو خیابون باهم بریم مردم چی میگن میفهمن فاصله سنیمونو آبروم میره

آسمان بی ستاره من پیمان بلند شد و گفت

-سطحی نگر نباش مردم و بیخیال وقتی هیراد باهات بد شد مردم کجا بودن مردم ظاهر زندگی
دیگرون رو می بینن نه باطنشو بهش فکر کن اما منطقی بعدا باهم حرف میزنیم

بعدش رفت

تا صبح به حرفاش فکر کردم واقعا نمی شد آره موافقم فرید ادم فوق العاده ای هست اما فاصله
سنیمون زیاده 20 سال فاصله کم نیس تازه هیراد خوشتیپ بود منو فرید باهم بریم چی میشه اما از
یه طرفم پیمان راست میگه فرید همیشه کمک حال بوده بهم خوبی کرده هرچی هم گفته عمل کرده
و راست گفته نمی‌دونم نمی‌دونم باید یک فکری کنم.

&&&

از زبان فرید

توی تختم دراز کشیده بودم و ساعدم روی چشم گذاشته بودم بخاطر حرفهای پریمه ناراحت بودم
ناراحت نه عصبی بودم داغ کرده بودم مطمئنیم اگه هیراد اینجا بود الان زنده نبود* "آشغال عوضی
بینمش می کشمش حسابتو کف دستت می زارم هیراد خان بالاخره بهم می رسیم همین موقع
دراتاق باز شد حتما پیمان هست

- بیداری فرید؟

بدون اینکه ساعدمو بردارم گفتم

- آره

احساس کردم روی تخت نشست

- راستش می خوام یک چیزی بگم

- بگو، راستی شروع کردی کمکت رو

- چه کمکی؟

آسمان بی ستاره من

- روانشناسی دیگه خدا می دونه بیچاره پری چی کشیده بهتره درمانتو شروع کنی

- باشه

- پس شب بخیر

- نگفتم که هنوز حرفمو

- پس چی

- راستش پریمه نمى خواد اسم هیراد و تو شناسنامه پریا بنویسه

- اما باید بنویسه چون حالا هیراد شوهرش هست و پدر دخترش هستش

- فرید اما پریمه نمى خواد

از جام بلند شدم و رو به پیمان گفتم

-برادر من پریمه چه بخواد چه نخواهد باید اسم پر پریا تو شناسنامه باشه به این راحتی ها هم نیست بنویسند چوه طلاق نگرفته مگه هرکی هرکیه خودم فردا شناسنامه اش رو حل میکنم

- اگه اسم تو به عنوان پدر باشه چی

از حرف پیمان تعجب کردم

- چی می گیرد پیمان تا دیروز می گفتمی فراموشش کن زن هیراده الان میگی اسم من به عنوان پدر باشه؟

- خب فرید اون موقع هیراد بود الان نیست فکر کنم پری بخواد طلاق بگیره اون موقع راحت بازه

- طلاقشو که خودم میگیرم اون هیراد آشغال رو هم پیدا میکنم حسابشو می زارم کف دستش اما پدر پریا هیراد هست و پریمه هم باید قبول کنه چون الان طلاق نگرفته بهتره با آینده پریا بازی نشه دیر یا زود بالاخره می فهمه پدرش کیه ا آینده هیشکی خبر ندارم شاید دیدی هیراد برگشت این پریمه هم باهاش آشتی کرد می دونی که خانوم چقدر عاشق هیراده

- پس بگو دردت چیه اما این یک راهی هست که به پری نزدیک شی

آسمان بی ستاره من

- چرا نمی فهمی پیمان درسته من عاشق پریمه هستم حتی پریا رو دوست دارم و مثل دختر خودم
اما...

از جام بلند شدم و کنار پنجره وایستادن و به بیرون نگاه کردم

-اما چی؟

- این یک عشق ممنوعه است پریمه ازم ۲۰ سال کوچیکه

-اما سن مهم نیست

- برای یک دختر مهمه

-شاید برای پری مهم نباشه

- یک جوری می گی انگار پریمه عاشق منه, پری عاشق من نیست که سن مهم نباشه برایش اون یکی
مثل هیراد رو دوست داشت و برایش قیافه و هیکل و اینا مهمه نمیداد عاشق منی که ازش بیست سال
کوچیکه و یک عمر به همه گفتم خواهرمه اون تو ذهنش منو مثل برادرش می‌دونه

- از کجا می‌دونی

-خوب میشناسمش, این حرفها هم بین خودمون بمونه نبینم به پریمه چیزی بگی

-اما من گفتم

شاخ در آوردم با تنه پته گفتم

- چ چی می‌گی پیمان

رفتم کنارش نشستم و رو به بهش گفتم

-دقیق بگو ببینم چی بهش گفتمی

-گفتم پیمان عاشقته

مضطرب شدم

آسمان بی ستاره من

چرا گفתי پیمان چرا

چرا مضطرب شدی فرید چیزی خاصی نگفتم بخاطر تو و اون گفتم بهترین موقعیت بود

-شاید دیگه نیاد پیشم می‌دونی چیکار کردی پیمان

دستی یه موهام کشیدم و با خودم گفتم

-وای حالا من چیکار کنم اصلا چه طوری به روش نگاه کنم خدای من چیکار کنم

-این چه وضعشه فرید اولاً میاد پیشت چون کسی رو نداره تازه اونم چیزی نگفت

-یعنی هیچیه هیچی

-بهش گفتم فکر کن اونم گفت باشه تو هم فعلاً به روش نیار من حل می‌کنم الانم خوابم میاد شب

بخیر

راست راستکی رفت خوابید رفتم رو تخت دراز کشیدم تا صبح به پریمه فکر کردم به عکس العملش

اینکه چطوری تو روش نگاه کنم و نمی‌دونم کی خوابم برد...

&&&

با صدای ساعت بیدار شدم و یک دوش گرفتم وقتی از حموم بیرون اومدم دیدم پیمان هم بیدار شده

- صبح بخیر فرید

- صبح توهم بخیر؛ زود حاضر شو بریم صبحانه بعدش بریم به آخرین سمینار

- باشه

هردومون حاضر شدیم و باهم از اتاق خارج شدیم

- نمی‌خوای به پری سر بزنی باهم بریم صبحانه

- نه

بدون جواب سوار آسانسور شدم که پیمان خودش رو رسوند

آسمان بی ستاره من

- چت شده

- من خوبم

همین موقع آسانسور ایستاد و جلوتر از پیمان راه افتادم

-معلومه چته فرید

- گفتم که خوبم ؛ خانوم فرهادی هم اومدن

روبه دکتر فرهادی که تازه رسیده بود گفتم

- صحبتون بخیر دکتر

- ممنون صبح شما هم بخیر

- صبحانه خوردین

- نه

- پس بریم صبحانه بخوریم

هر سه مون به سمت رستوران رفتیم و صبحانه خوردیم بعدش برای سمینار به دانشگاه ملی کوئین رفتیم حدود ساعت شش عصر بودیم که برگشتیم من مستقیما به اتاق رفتم و بدون تعویض لباس لب تاپ رو برداشتم و گزارش های این سمینار و بازدیدامون رو نوشتم و به دکتر ضیایی فرستادم تو این چند ساعت سعی کردم با پریمه رو ببینم و پیمان رفته بود بیرون حدود ساعت های ده شب بود که کارم تموم شد و لباسم رو با تیشرت سبز آبی و شلوار لی تعویض کردم تا به شام برم همین موقع پیمان اومد

- کجا

- شام

- بالاخره از لب تاپ دل کندی؟

- داشتم ریپورتهای سمینار و گزارشها رو به دکتر ایمیل میکردم

آسمان بی ستاره من

- تو ایرانم می‌تونستی انجام بدید

- خواستم زودتر تموم شده

- بالاخره که چی فرید بالاخره با پری روبرو میشی تا کی میخوای قایم موشک بازیتو ادامه بدی هان ؟

- کارداشتم

- آره جون خودت

- از پری خبری داری

- نه مثل اینکه با دکتر نیک منش بیرون رفتن یا بهتره بگم با خانوم

- پس بریم شام

- باشه

به رستوران رفتیم و شام استیک گوشت سفارش دادیم بعدش از هتل بیرون اومدیم تا قدم بزنیم روبه
پیمان گفتم

- بنظرت پریمه نظرش چیه

- نمی دانم

- فردا برای شناسنامه بچه می‌خوام اقدام کنم

- خوبه برای دوشنبه هم پرواز داریم

- میتونی وکیل هیراد رو پیدا کنیم

- حتما پری شمارش رو می‌دونه میخوای چیکار کنی ببین فرید تو رو خدا شر درست نکن

- چه شری می‌خواهم برای طلاق پری اقدام کنم؛ البته باید قبلش باهاش حرف بزنی

- بهتره خودت بگی

آسمان بی ستاره من

- همیشه من نمی‌دونم چطوری به روش نگاه کنم

- مثل همیشه طوری رفتار کن که انگار اتفاقی نیفتاده

- نمی‌دونم پیمان؛ بین لجبازی پری برای ازدواج با اون احمق مارو به چه روز انداخته بهش گفتم به
دردت نمی‌خوره اما کوگوش شنوا

- سرزنش رو بزار کنار ناراحتش نکن اتفاقیه که افتاده

بعد قدم زدن به هتل برگشتیم رو به پیمان گفتم

- بریم اتاق پریمه باهش حرف بزنیم

- اگه خواب نباشه

- فکر نکنم تازه ساعت ۱۱ هست

با هم از اتاق خارج شدیم و به سمت در اتاق پری رفتیم از الان استرس برم داشته بود نمی‌دونستم
چطوری باهش حرف پیمان در اتاق رو زد

- کیه؟

- منم پیمان

پری در رو باز کرد اما همین که من رو دید گونه‌های قرمز شد و سرشو انداخت پایین و با خجالت
گفت

-سلام

پیمان هم جوابش رو داد من به تکون دادن سرم اکتفا کردم

- بفرمایین داخل

باهم وارد اتاق شدیم و روی مبلهای راحتی سفید رنگ نشستیم پری هم اومد کنارم من نشست و با
خجالت گفت

آسمان بی ستاره من

- اگه در مورد حرف دیشب هست من فعلا فکرامو نکردم

زیر لب با خودم گفتم

-تا هیراد هست چرا به من فکرکنه کاش پیمان نمی گفت

اما پیمان شنید وچپکی نگاه کرد و روبه پری گفت

-نه در مورد یک چیز دیگه است

چه موردی

سرمو و بالا گرفتم و با جدیت همیشگی انگار نه انگار که حرفی زده شده رو به پریمه گفتم

-فردا قرارم برای شناسنامه پریا اقدام کنم

- بهتره اسم پدر واقعیش تو شناسنامه اش باشه چون حقشه

- اما من نمی‌خوام

-چرا؟ مگه پدرش نیست؟

-چرا هست

-شوهر تو هم هست

- اما نیست دیگه

- طلاق گرفتی؟

-نه

- چه باشه چه نباشه شوهرته

-اما من نمی‌خوامش

پوزخندی زدم وگفتم

آسمان بی ستاره من

چرا مگه دوستش نداشتی؟ هان مگه عاشقش نبودى هان

صدام رفته رفته بالا رفت

مگه با عشق باهاش ازدواج نکردى بخاطر توروى من واینستادى مى‌خوامش هان

پیمان دستش رو رو شونه من گذاشت و گفت

-آروم باش فرید گذشته ها گذشته

-بین پیمان بهش گفتم هیراد به دردت نمى خوره و

با صدای بلند و عصبانیت رو به پری گفتم

-گفتم یا نگفتم هان د جواب بده لعنتى

پری هم سرش رو به معنی آره همون داد شونه هاشو مى ارزید که حکایت از گریه کردنش میداد

-اما گفتمى من عاشقشم و مى خوامش بخاطرش رو من خط کشیدی البته من کی بودم

رو مبل نشستم نمى‌دونم چرا یهویی عصبى شدم

پیمان:بهتره آروم باشى فرید با پیش کشیدن گذشته چیزى درست نمیشه بهتره توهم گریه نکنى

پریمه

پریمه:برخى فرید من اشتباه کردم تو انتخابم دوسش داشتم اونم دوسم داشت

-کو پریمه کجاست حاضر نشد دخترشو ببینه

-نمیدونم فرید چرا اخلاقش عوض شد تو بگو چیکار کنم ها بخدا دیگه به حرفات گوش مى دم قول

میدم هرکارى بگى میکنم

چنان مظلوم گفت که عصبانیتم فروکش کرد با صدای آرومى گفتم

-فردا میرم برای اقدام شناسنامه پریا اما اسم هیراد باید باشه چون حقشه . یکروز مى فهمه

-نمیزارم بفهمه

آسمان بی ستاره من

-ماه پشت ابر نمی مونه از آینده هم کسی خبردار نیست بهتره بدونه پدرش کیه بقیه اش رو خودت می دونی بزرگ شد چطور درباره پدرش حرف بزنی

-باشه اگه تو اونطور صلاح می دونی باشه

چنان با مظلومیت گفت اونم با صدای بچه گانه که من و پیمان خندمون گرفت آخه این خودش بچه است بچه می خواست چیکار

-چرا می خندید

-هیچی

دوباره جدی شدم و گفتم

-اما یک مسئله دیگه؛ درباره هیراد چه تصمیمی می خوای بگیری اینم بدون هر تصمیمی بگیری من پشتتم

خدا خدا میکردم که طلاق بخواد وگرنه اینبار صد درصد می مردم که گفت

-طلاق می خوام

نفس راحتی کشیدم که ازچشم پیمان دور نموند

پیمان: مطمئنی؟ بهتره با عصبانیت تصمیم نگیر

آخه این چه سوالی بود با این سوال اخم کردم که اینم از چشم پیمان دور نموند که پری گفت

-تو عمرم مطمئن تر از الان نبودم

روبه پری گفتم

-شماره اش رو داری؟

-نه

-اسمش چی بود؟

آسمان بی ستاره من

-آرتین انصاری

به پیمان گفتم

-میتونی پیداش کنی

پیمان: سعی امو میکنم

-ممنون

از جام بلند شدم و پیمان گفتم

-پاشو بریم پری هم استراحت کنه

پیمان بلند شد و با یک شب بخیر رفتیم اتاق

فردای اون روز شناسنامه پریا رو گرفتیم و پیمان هم از طریق شیوا شماره وکیل هیراد رو پیدا کرد و فردای اون روز هم از طریق خود وکیل اقدام کردیم که همه امضاها رو پریمه زد و فقط امضای هیراد موند که وکیل گفت خودش حل میکنه و تو یک روز به صورت توافقی از طریق وکیل طلاق گرفتن حتی حضانت پریا رو هم پریمه گرفت و دوشنبه شب نصف شب به ایران رسیدیم. با تاکسی به در آپارتمان رسیدیم

پریمه: اینجا کجاست

- خونه من

-قبلی چی شد

-فروختم

-چرا

-برای یک نفر زیادی بزرگ بود

وارد خونه شدیم

آسمان بی ستاره من -این جام قشنگن

به لبخندی اکتفا کردم یکی از اتاقا که خالی مونده بود البته تخت و کمد داشت رو باز کردم

-پری اینجا فعلا اتاقته انشاءالله یک خونه دیگه می خریم که پریا خانوم هم اتاق خودش رو داشته باشه

-ممنونم فرید باهمه بدی هام بازم ممنونم

-دیگه این حرف رو نزن پری به قول پیمان گذشته ها گذشته دیگه درسته عصبی شدم واقعا تو این وضعیت دیدنت ناراحتم کرد

-توهم حق داشتی

-حالا برو بخواب تا فردا پیمان خان درمانتو ادامه بده البته خوبی می‌خوام مثل قبل باشی

-بنظرت میشه

-مطمئنم

-شب بخیر

- شب بخیر خوشحالم که برگشتی

پری به اتاقش رفت و منم به اتاقم تاصبح به پری و آینده فکر کردم که خوابم برد

&&&

از زبان پریمه

بعد اینکه پریا رو خوابوندم خودم رو تخت دراز کشیدم به اتفاق‌هایی که افتاد فکر می‌کردم از کجا به کجا رسیدم اگه به حرف فرید گوش می‌کردم شاید اینطوری نمی‌شد من خیلی به فرید بد کردم کاش کاش تو روش واینمیستادم حالا به همه حرفاش میرسم از یک طرفی هم ازم خواستگاری نکرده البته مستقیما نگفته پیمان بهم گفته که من و می‌خواد اما تو دوراهی گیر کردم فردا صبح در این باره باهش حرف میزنم شاید پیمان دروغ گفته تو این فکرامو بودم که خوابم برد .

آسمان بی ستاره من

نمی دونیم ساعت چند بود که با صدای گریه پریا بیدار شدم به ساعت موبایلم نگاه کردم ساعت شش و نیم بود پریا رو بغل کردم بهش شیر دادم فداش شم گرسنه بود در اتاق زده شد حتما بخاطر صدای پریا بلند شده بدون اینکه در و باز کنم گفتم

-دارم به پریا شیر میدم فرید

-باشه فکر کردم خوابی خواستم پریا رو آرام کنم من رفتم راحت باش

بعد اینکه پریا شیرش رو خورد رو تخت گذاشتم و بعدش از اتاق رفتم بیرون از آشپزخانه صدا نیومد رفتم آشپزخونه فرید میز صبحانه رو داشت می‌چید بهش گفتم

-صبح بخیر

-صبح توهم بخیر بیا صبحانه

-ممنونم؛ بعد صبحانه باید باهات حرف بزنم

-باشه حالا بیا بخور حرف هم می‌زنیم

صبحانه در سکوت خورده شد روبه فرید گفتم

- تو بشین من جمع میکنم میز رو

میز رو جمع میکردم که فرید گفتم

-میرم به بنگاهی بسپارم برای خونه مشتری پیدا کنه

-باشه

-امروز هم میرسم برای پریا وسایل بخریم

-حالا خونه رو بخر بعد

-لباس و اسباب بازی و یک تخت حتما باید بخریم وقتی خونه هم خریدیم اتاقش رو کامل میکنم

بعد جمع کردن میز تو آشپزخونه رو به روی فرید نشستم

آسمان بی ستاره من

-فرید؟

-جانم

-بابت همه چیز ممنونم باهاتش همه بدی هام بازم

نباشه حرفمو کامل کنم و گفت

-تموم شد پری به قول پیمان گذشته ها گذشته خوبباشه بد باشه گذشت

-خیلی خوبی فرید

- زبون نریز دختر؛ بگو ببینم چی میخواستی بگی

-راستش چطوری بگم

سرم رو انداختم پایین و با انگشتان بازی میکردم و با خجالت ادامه دادم

-درباره حرف پیمان بود

-کدوم حرف؟

- چیز دیگه ازدواج

فرید بلند شد و اومد نزدیک و زانو زد دستمو گرفت و گفت

- ببین پری حرف پیمان درسته من دوستت دارم از همون اول اما این برام عشق ممنوعه بود از طرفی هم تو هیراد رو میخواستی خدا شاهده روز عروسیت چیا که نکشیدم واقعا عاشقت بودم و هستم با رفتنت همه وجودم رفت اما متوجه هستم من ازت بیست سال بزرگترم و شاید برای تو سخت باشه قبول کردنش اما اینو بدون پری چه جواب مثبت بدی چه منفی بازم تو و و پریا رو چشمام جا دارین تا آخر عمرم بازم کنارتونم و همیشه حمایتتون میکنم و پشتتون هستم پریا رو عین دختر خودم بزرگ میکنم

آسمان بی ستاره من

نمی‌دونستم چی بگم فرید باز داشت در حقم خوبی میکرد اما منم باید جواب خوبیش رو بدم فرید
تو دنیا از هرچیزی برام هم مهمه هم عزیزترینمه از جام بلند شدم فرید هم بلند شد محکم بغلش
کردم و گفتم

-مرسی که هستی فرید من فکرامو کردم

-خوب جواب

-ممنونم باهات ازدواج میکنم فرید

-مطمئنی پری

-آره مطمئنی ترینم

فرید بغلم کردم و منو چرخون بعدش گفت

-ممنونم پری ممنونم عشقم

دستشو رو به آسمون کرد و گفت

-خدایا بابت همه چیز ممنونم

دستمو گرفت و گفت

-باید برنامه بریزیم

-برای چی

-ازدواجمون

-همون محضری خوبه میخوام ساده باشه

-هرچی خانومم بگه

-تاریخ عقد کی باشه

-همین جمعه

اون روز برای خرید عروسی با فرید رفتیم بیرون البته پریا رو هم بردیم هم برای من و هم برای پریا کلی خرید کرد انگار باراولمه که عروسی میکردم البته اگه به فرید بود می‌گفت مفصل باشه اما برای من زشت بود با یک بچه عروس شم مردم چی میگفتند به پیمان اینا هم خبر داد اونام خوشحال شدن روز جمعه تو آپارتمان فرید یک عقد ساده گرفتیم سفره عقد و اینا بودیک هفته بعد اون هم خونه فروخته شد و فرید یک خونه باغ خرید .. فرید بهترین بودکاش قدرش رو زودتر میدونستم.

&&&

شش سال بعد

تو آشپزخونه بودم که پریا اومد

-مامانی

-جانم

-بابا کی میاد چرا نیومد

-حتما کارش طول کشیده

-قرار بود بریم پارک

-خوب میاد دیگه الاناست پیدا شه؛ پریناز کجاست

- داشتیم نقاشی می‌کشیدیم گفتم بیام بینم بابا اومده یا نه

همین موقع در باز شد فرید داخل اومد پریا و پریناز به بغل فرید پریدن سه سال بعد ازدواج دخترم پریناز به دنیا اومد اونم کپ من بود یعنی اگه شناسنامه پریا رو نمی‌دیدند فکر میکردن اینا خواهرتتی هستند تو این شش سال فرید تو زندگی کم نداشت بین پریا و پریناز اصلا فرق نمیداشت

فرید یک فرشته ای از جنس مرد بود دروغ چرا بعد ازدواج باهاش عاشقش شدم و هستم طوریکه فرید شد همه وجودم خدارو بابت خانواده کوچیکه و خوشبختم هزاران بار شکر میکنم مرسی خدا که فرید رو سر راه من قرار دادی هزاران بار شکر خدا جونم ..هیچوقت از هیراد خبری نشد وشبوا اینا

آسمان بی ستاره من

هم بعد ازدواجمون از ایران رفتند کجاش رو نفهمیدم..و درسم رو هم هرچقدر فرید گفت ادامه ندادم فقط به دیپلم بسنده کردم ..

به استقبال فرید رفتم هم پریناز و هم پریا رو تو بغل گرفته بود بهش گفتم

-سلام عزیزم خسته نباشی

-سلام خانومم ممنونم

-اینا سنگینه فرید بزارشون زمین خسته ای

پریا:نخیر من دوست دارم بغل بابا جونم باشم

پریناز:منم دوست دارم

بعدش هردو صورت فرید رو بوسیدن و زبونشون رو برای من در آوردن به این کارشون خندیدیم

پریا:بابایی میریم پارک

فرید:آره عزیزم میریم

-شما بیاین پایین بابا بره دوش بگیره لباسش رو عوض کنه شماهم همینطور لباستون رو عوض کنین

فرید:مامانتون راست میگه

پریا و پریناز: باشه

پریناز:بابایی سام هم میاد(سام پسر پیمان و یلداست که پنج سالشه)

فرید:بله

پریا:آخ جون پس ما رفتیم

هردوشون رفتن اتاقش من تا لباسشون رو تعویض کنند

-انقد لوشون نکن فرید

آسمان بی ستاره من

-چیکار کنم عزیزم یکی یدونه من هستن دیگه همه وجودم من هستند نمی تونم نه بیارم کار دله
دیگه

با حالت لوسی گفتم

-پس من چی

بغلم کرد و منو بوسید و گفت

-تو عمر منی تاج سرمی عشقمی

-دوستت دارم فرید مرسی که هستی مرسی که سر راهم قرار گرفتی

-منم دوست دارم عزیزم؛ عمرم برو حاضر شو که بریم منم برم دوش بگیرم بعد پیش به سوی پارک

فرید رفت برای دوش و تعویض لباس منم به راهی که رفت نگاه کردم یک لبخند از سر رضایت و
خوشبختی زدم برای هزارمین بار زیر لب گفتم

-شکرت خدا بابت همه چی مخصوصا فرید ممنون بابت خوشبختیمون

``پایان``

به کسی اعتماد کن که بتواند

سه چیز در تورا تشخیص دهد

اندوه پنهان شده در لبخندت را

عشق پنهان شده در عصبانیتت را

و معنای حقیقی در سکوتت را

بالاخره این رمان هم تموم شد امیدوارم خوشتون اومده * "ممنونم از وقتی که برای این رمان
گذاشتید* ". دوستتون دارم "زندگی" بالا و پایین دارد الهی قایق زندگیتون * "همیشه درحال حرکت

به سوی بهترین های این دنیا باشید*"

رمان اول من : با تو تا ابدیت جلد اول

رمان دوم من : با تو تا ابدیت جلد دوم

رمان بعدی در حال تایپ: کبوتر و باز (بر اساس واقعیت)